

کتاب

لب التواریخ

تألیف

یحییٰ بن عبد اللطیف الحسینی القزوینی

که تا سال ۹۴۸ هجری قمری وقایع تاریخی را ضبط کرده است

* * * * *

ضمیمه

گاهنامه ۱۳۱۵ هجری شمسی

سید جلال الدین طهرانی

از شیرت مونسه خاور

اسفند ماه ۱۳۱۴

۱۱۰

مطبعه

قسمتی از نشریات

مؤسسه خاور

دیوان فرخنده ساوجی	۱ - شعر	ریال
سرود ورزش	شاهنامه فردوسی ۵ جلد	۷۰ تا ۱۴۰
نصیحت نامه	منتخبات صائب تبریزی	۸
۲ - تاریخ	عشاقنامه عیید زاکانی	۲۵ ر
تاریخ سیستان	روضه المحبین ابن عماد	۲۵ ر
انقلاب فرانسه ۲ جلد	اندرزنامه اسدی	۲
لب التواریخ یحیی قزوینی	نصایح فردوسی	۳
تاریخ امریکا	سلامان و ابدال جامی	۳
آغاز تمدن بشر	دیوان هاتف اصفهانی	۲
جلد دوم جهانگشای جوینی	رباعیات خیام	۱۰ تا ۴
ایرانیان در گذشته و حال	منتخب اشعار خواجه	۲
دشت گرگان	عالم و آدم مولوی گیلانی	۱۰
مقدمه تاریخ عمومی	دیوان رشید یاسمی	۷
تاریخچه شیرو خورشید	دیوان محسن میرزا شمس	۴
۳ - کتب ادبی	محا که شاعر پژمان	۳
مجله شرق ۱۴ شماره	دارپوشنامه	۲

کتاب

لب التواریخ

تألیف

یحیی بن عبد اللطیف الحسینی القزوینی

که تا سال ۹۴۸ هجری قمری وقایع تاریخی را ضبط کرده است

۳۹*۳۹*۳۹*۳۹

ضمیمه

گاهنامه ۱۳۱۵ هجری شمسی

سید جلال الدین طهرانی

از شیرت مونسه خاور

بهمن ماه ۱۳۱۴

۱۱۰

مطبعه منی

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی

حمد و سپاس ، خدایرا که سلاطین جهان بر آستانه عظمتش
کمیته بندگانند و خواقین زمان بر درگاه جلالش مأمور امر و
فرمان ، مملکتش از سمت انتقال مصونست ، و بزرگی که ذات
بی همتایش از وصمت تغییر و زوال مأمون ، و صلوة زاکیات بر
پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی صلوات الله علیه و وصی او
ابوالحسن علی مرتضی و ائمه هدی رضوان الله علیهم اجمعین و بعد این
مختصریست در بیان احوال حضرت مصطفی صلوات الله علیه و ائمه هدی
علیهم السلام و تواریخ طبقات حکام و سلاطین که قبل از اسلام و بعد
از آن نوای سلطنت برافراشته اند و بر بلاد و عباد استیلاء
یافته اند و در ممالك ایران متصدی امر حکومت و ایالت شده اند
و ذکر بعضی از علماء و وزرای نامدار بر سبیل تطفیل بطریق
اجمال و ایجاز بموجب فرمان واجب الاذعان نواب نامدار عالی
حضرت ، مهر سپهر سلطنت و کامرانی ، ماه آسمان معدلت و
جهانبانی مظهر الطاف الهی ، در درج سیادت و پادشاهی ، مطلع
انوار هدایت دودمان پیغمبری ، منبع آثار شجاعت خاندان حیدری ،
آنکه در باغ شهریاری و اقبال نهالست بی همال ، و در بوستان
رأفت و افصال سرویست بحد کمال ، حدت طبع نقادش بمرتبه اعلی ،
و دقت ذهن وقادش بدرجه قصوی .

دلش بچشم یقین از دریچه امروز همه مشاهد احوال عالم فرداست
نایج افلام مظهر انوارش رقم نسخ بر خطوط استادان
تعلیق کرده و آثار ارقام کلام بدایع نگارش غبار تشویر بر
چهره گل و ریحان توقیع نموده .

نظم

محقق است که گرا بن مقله زنده شود تراشه قلمش را بمقله بردار
همیشه گوی سبقت در میدان سعادت از ارباب دولت
ربوده، و پیوسته بزبان اهل بیان بحسن شمایل و لطف خصایل
محمود و مدوح بوده .

نظم

کمال ذات شریفش ز شرح مستغنیست بماهتاب چه حاجت شب تجلی در
رکن السلطنة القاهرة، عضد الخلافة الباهرة، شجاعاً للسلطنة
وإلرافة والعدالة والنصفة والاقبال ابوالفتح بهرام میرزا الحسینی
الصفوی لازالت رایات نصرته و جلالة منصوره، و آیات حشمته و
عنايته و کماه مأثوره منشوره، در سلك کتابت منتظم میگردد و
در زیب و زینت کلام بيمستشهدات آیات و اخبار و امثال طریق
تکاف مسلوک نمیدارد تا مقصود محبوب نگردد و هرکس فهم
مطلوب از آن سهولت تواند کرد و این مختصر موسوم است
بلب التواریخ و مشتمل است بر چهار قسم :

قسم اول - در بیان حال هدایت مآل حضرت سید المرسلین
و ائمة معصومین و آن بر دو فصل است : فصل اول در ذکر
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم - فصل دوم در ذکر ائمة
هدی علیهم التحية و الثنا .

قسم دوم - در ذکر پادشاهانی که قبل از اسلام بوده اند
و آن بر چهار فصل است : فصل اول - در ذکر پیشدادیان
یازده تن مدت ملکشان دوهزار و چهارصد و پنجاه سال - فصل دوم -
در ذکر کیانیان ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد و سی و چهار سال
فصل سوم - در ذکر ملوک طوایف دو شعبه بیست و دو تن

مدت ملکشان سیصد و هفده سال - فصل چهارم - در ذکر
ساسانیان که ایشانرا اکاسره خوانند سی و یک تن مدت ملکشان
پانصد و بیست سال .

قسم سوم - در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت و
سلطنت داشته اند و آن مشتمل بر سه مقاله و شش بابست : مقاله اول
در ذکر جمعی که بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم متصدی امر حکومت شده اند - مقاله دوم - در ذکر
تغلب و تسلط ملوک بنی امیه - مقاله سوم - در ذکر بنی عباس
باب اول - در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس
متصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است :
فصل اول - در ذکر طاهریان فصل دوم - در ذکر صفاریان
فصل سوم - در ذکر سامانیان فصل چهارم - در ذکر غزنویان
فصل پنجم - در ذکر غوریان فصل ششم - در ذکر آل بویه
فصل هفتم - در ذکر سلجوقیان فصل هشتم - در ذکر خوارزمشاهیان
فصل نهم - در ذکر اتابکان فصل دهم - در ذکر اسماعیلیان
و ایشان دوشعبه اند شعبه اول - اسماعیلیان مغرب اند شعبه
دوم - اسماعیلیان ایران فصل یازدهم - در ذکر سلاطین
قراختای بکرمان . باب دوم - در ذکر سلاطین مغول باب سوم -
در ذکر ملوک طوایف که بعد از سلاطین مغول در ایران
حکومت کرده اند و آن مشتمل بر پنج فصل است - فصل اول -
در ذکر چوپانیان - فصل دوم - در ذکر ایلکانیان - فصل سوم
در ذکر شیخ ابو اسحق اینجو و مظفریان و آن بر دو مقاله
است مقاله اول در ذکر شیخ ابو اسحق مقاله دوم در ذکر
مظفریان - فصل چهارم - در ذکر ملوک کرت - فصل پنجم - در
ذکر سربداران باب چهارم - در ذکر امیر تیموریان باب پنجم -
در ذکر پادشاهان ترک و آن دو فصل است فصل اول - در ذکر

قراوینلو فصل دوم - در ذکر آق قوینلو باب ششم - در ذکر سلاطین ازبکیه که بعد از سنه تسعمائه بماوراء النهر و خراسان آمده اند .
قسم چهارم - در ذکر پادشاهان خاندان ولایت و دودمان امامت و هدایت علیه عالیہ صفویہ حفهم الله بالانوار الجلیة القدسیة والدولة السرمدیة که مقصود اصلی ازین تألیف نشر مناقب بیه و مآثر رفیعہ ایشانست والله المستعان وعلیه التکلات

قسم اول

در بیان احوال هدایت مآل حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و آن بر دو فصل است

فصل اول

در ذکر حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ولادت آنحضرت روز جمعه وقت طلوع آفتاب هفدهم ربیع الاول و بروایت عامه روز دوشنبه بعد از طلوع صبح صادق دوازدهم ربیع الاول عام الفیل در عهد کسری انوشیروان عادل در مکه مبارکه شرفها الله تعالی بوده ، کنیت مبارکش ابوالقاسم است و نام مشهور آنحضرت محمد و احمدست چنانچه قرأت عظیم بدان ناطق است و نسب شریفش اینست محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن نضر بن نزار بن معد بن عدنان و نسب عدنان با اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام می پیوندد اما محقق نشده که واسطه چند است و مادر آنحضرت آمنه خاتون بنت وهب بن عبد مناف بن قصی

بن کلاب بن مره است و مرضعه آنحضرت اول چند روز ثوییه کنیزك ابولهب بوده و بعد از وحیله بنت عبدالله بن الحارث السعدیه از بنی سعد بن بکر بن هوازن و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هنوز متولد نشده بود که پدرش عبدالله در مدینه در گذشت و چون سن مبارکش بشش سالگی رسید مادرش آمنه وفات یافت و بعد از فوت آمنه جدش عبدالمطلب محافظت مینمود و چون هشت ساله شد عبدالمطلب درگذشت بعد از آن ابوطالب که عم اعیانی آنحضرت بود کفیل او شد و رعایت و حمایت آنحضرت قبل از ظهور نبوت و بعد از آن بواجبی مینمود و بر تمام فرزندان خود ترجیح و تقدیم میکرد و چون دوازده ساله شد ابوطالب آنحضرت را همراه خود بتجارت شام برد و بصواب دید بجیر راهب که علامات نبوت در آنحضرت مشاهده کرده بود باز گردانید که مبادا جهودان در حق او غدیری کنند و در یست و پنج سالگی بجهت خدیجه علیها سلام بتجارت شام رفت چون از این سفر مراجعت فرمود خدیجه را در نکاح درآورد چون سی و پنج ساله شد قریش خانه کعبه را عمارت میکردند آنحضرت در آن کار حکم فرمود و حجر الاسود بدست مبارک خود برکن عراقی نشاند و چون سن شریف آنحضرت چهل سال تمام شد جبرئیل علیه السلام در غار حرا بر او ظاهر شد و حق سبحانه تعالی او را بشرف و حی مشرف گردانید و به نبوت بخلق فرستاد و قرآن نازل گشت آنحضرت تا مدت سه سال مردم را در خفیه بدین اسلام دعوت میفرمود و مردم اندک اندک بدین در می آمدند بعد از سه سال بفرمان الهی دعوت دین آشکارا کرد و بتان قریش را دشنام داد و کفار قریش در مقام اذیت و انکار شدند و مسلمانان را زحمت بسیار میدادند و مبالغه در ایندای ایشان میکردند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در ماه رجب سال پنجم از نبوت بواسطه ایندای کفار بعضی از مسلمانان را بجبهه فرستاد و در سال هفتم کفار قریش از غایت

خشم و عداوت اتفاق نمودند و عهد بستند که با بنو هاشم منا کحت و مبیعت و مکالمت نکنند و عهد نامه درین باب نوشتند و بر در خانه کعبه آویختند و قصد آنحضرت داشتند ابوطالب جهت احتیاط که مبادا کفار در حق آنحضرت غدری کنند ویرا با سایر بنو هاشم بحصاری که آنرا شعب خواندندی درآورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با بنو هاشم قریب بسه سال در آن شعب که تعلق بابوطالب داشت بستگی و تنگی گذرانیدند عبدالله عباس رضی الله عنه در آنجا متولد شد و بعد از آن بعضی از قریش که میل بجانب بنو هاشم داشتند آن عهد نامه باطل کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و ابوطالب و بنو هاشم از آن شعب بمنازل خود آمدند و در منتصف شوال سال دهم از نبوت ابوطالب وفات یافت و بعد از او خدیجه بسه روز درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آنسال را عام الحزن خواند و بعد از او برادرش عباس امیر مکه شد مردی حلیم بود اذیت قریش از پیغمبر علیه السلام دفع نمیتوانست کرد دست جفا و جور دراز کردند و آنحضرت را ایدائی که بیشتر بران قادر نبودند مینمودند چنانکه آنحضرت در مکه نتوانست بود بجانب طایف رفت و یکماه در طایف بسر برد کس دین او نپذیرفت و با او جفا کردند متوجه مکه شد و مکان اتفاق کرده بودند که آنحضرت را در شهر نگذارند مگر مطعم بن عدی از اهل مکه بخلاف ایشان برخاست و پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم امان داده بمکه آورد پس حضرت را بخانه خود تشریف داد و مطعم و اولاد وی از آن سرور خبردار می بودند و محافظت وی مینمودند آنحضرت بامر حق تعالی بر ایدای کفار صبر میفرمود و در سال یازدهم شش کس از مدینه از قبیله خزرج که در موسم حج بمکه آمده بودند با آنحضرت ملاقات کردند و مسلمان شده بمدینه بازگشتند

و مردم را در مدینه باسلام میخواندند ذکر آنحضرت در مدینه
 فاش شد و در سال دوازدهم معراج اتفاق افتاد و در سال
 سیزدهم هفتاد مرد و سه زن از مردم مدینه در لیلۀ عقبه در
 شب دوم از ایام تشریق در خفیه مسلمان شده با آنحضرت
 بیعت کردند که متابع و فرمانبردار باشند و پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم دوازده نقیب در میان ایشان تعیین فرمود و
 مصعب بن عمیر را همراه ایشان بمدینه فرستاد تا ایشانرا قرآن
 و شریعت تعلیم کنند و اکثر اهل مدینه بردست او مسلمان شدند
 و چون کفار قریش بر قصد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 اجماع کردند آنحضرت صحابه را بتفاریق بمدینه فرستاد و حضرت
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در مکه بمنزل خود بازگذاشت
 تا ودایعی که از مردم نزد آنحضرت بود بصاحبان رساند خود
 از عقب ایشان بفرمان الهی سال چهاردهم از نبوت در ماه
 ربیع الاول در مدینه آمد و در محله قبا نزول فرمود و درین
 ایام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مکه بیرون آمده
 بدان حضرت ملحق شد و پیغمبر علیه السلام بعد از چهارده
 شبانروز از منزل ابوایوب انصاری نقل فرموده در حدود آنجا
 زمینی که اکنون بقعة مبارکه است بخرد و برو مسجد و خانه
 ساخت و مردم مدینه آنحضرت را نصرت کردند و بدین سبب
 انصار لقب یافتند و آنحضرت با بعضی از جهودان که در شهر
 مدینه بودند و حوالی آن صلح فرمودند و سلمان فارسی
 به خدمت آن حضرت آمد و مسلمان شد و پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم میان یاران عقد مواخات بست پس حضرت
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود که میان یاران عقد مواخاة
 بستی و مرا هیچ برادری تعیین ننمودی آنحضرت فرمود که
 انت اخي فی الدنیا و الآخرة تو برادر منی در دنیا و آخرت

و بفرمان الهی فاطمه علیها السلام را با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تزویج فرمود و قبله بجانب کعبه محول شد و مدت ده سال که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در مدینه تشریف داشت پنجاه و شش سربیه بر سر دشمن فرستاد و بیست و هفت بار با کفار بامر حق تعالی غزا کرد و تفصیل آنها در کتب مفصله مذکور است اما در نه غزوه آنحضرت را بنفس مبارک خود با کفار مقاتله واقع شد

اول - غزوه بدر است که در صبح روز جمعه هفدهم رمضان سال دوم از هجرت واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با سیصد نفر از مهاجر و انصار و بعضی گفته اند سیصد و سیزده کس در موضعی که آنرا بدر خوانند باقریش که مقدم ایشان ابو جهل بود و نهصد و پنجاه کس همراه داشت غزا فرمود و لشکر اسلام هفتاد و دو شتر و دو یاسه اسب و شش زره و هشت شمشیر بیش نبود و درین غزوه فتح پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را بود و ابو جهل و عتبه و شیهه و ولید بن عتبه و امیه بن خلف با هفتاد کس از صنادید قریش کشته شدند و هفتاد کس اسیر گشتند و غنایم ایشان بدست مسلمانان افتاد و از اهل اسلام چهارده کس از مهاجرین و انصار شهید شدند

دوم - غزوه احد است که در هفتم شوال سال سیم از هجرت واقع شد ابوسفیان و عکرمه بن ابی جهل و صفوان بن امیه و خالد بن ولید و ابو عامر راهب با سه هزار کس بجنگ آنحضرت از مکه آمده بودند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با هفتصد کس دریای کوه احد با ایشان غزا کرد و درین غزوه اول ظفر حضرت را بود و بیست و دو کس از کفار کشته شدند و در آخر نکایتی رسید و حمزه عم آنحضرت را با هفتاد کس شهید کردند و هفتاد دیگر مجروح گشتند و روی مبارک آنحضرت

بضرب سنگ مجروح شد و حلقهای خود در رخسار با انوار وی نشست و خون بر روی و محاسن مبارکش فرود آمد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بضرب ذوالفقار کفار را منهزم گردانید و آنحضرت را از شر ایشان نگاه داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار بعد از آن کفار بمکه رفتند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه مراجعت فرمود .

سوم - غزوه بنی المصطلق است که در شعبان سال پنجم از هجرت در موضع مرسیع دست داده و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین غزوه فرمود و ده کس از کفار که مقدم ایشان حارث بن ابی ضرار بود کشته شدند و از مسلمانان يك کس شهید گشت و اموال و اسباب و زنان ایشان را برده و اسیر کردند .

چهارم - غزوه خندق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برگرد مدینه و لشکر خود بصواب دید سلمان فارسی خندقی حفر فرموده بود و آنرا غزوه احزاب نیز گویند و در ذی القعدة سال پنجم واقع شده ابوسفیان باده هزار کس برگرد خندق فرود آمده بود و مسلمانان با ایشان مدت بیست روز محاربه مینمودند و درین غزوه عمرو بن عبدود که از مشاهیر مبارزان قریش بود بردست امیر المؤمنین علی علیه السلام بقتل آمد بعد از بیست روز چون کفار را کار از پیش نرفت و خوف و هراس برایشان غالب شد بمکه باز گشتند و مسلمانان از شر ایشان خلاص یافتند درین غزوه تیری بردست سعد بن معاذ رسید و بعد از فتح بنی قریظه بدان درگذشت .

پنجم - غزوه بنی قریظه است پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در همان روز که از غزوه خندق با کفار حاضر گشته پیاپی

قلعه ایشان رفت و بعد از پانزده شبانروز فتح کرد .

ششم - غزوه خيبر است که در سال ششم از هجرت واقع شده و آن هفت قلعه بود درهم حضرت امير المؤمنين علي عليه السلام در يك روز سه قلعه فتح فرمود و بچهار قلعه ديگر به نيمه مال صلح کرد شجاعت و مبارزت آنحضرت در استخلاص اين قلاع مشهور است درين غزوه پانزده کس از مسلمانان بشهادت رسيدند و نود و سه کس از يهود کشته شدند .

هفتم - فتح مکه است که در رمضان سال هشتم از هجرت واقع شده پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم با ده هزار مرد بمکه رفت و بعضي از اهل مکه در موضعي که آنرا خندمه خوانند با مقدمه لشکر اسلام جنگ کردند از صحابه سه کس شهيد شدند و از اهل مکه يست و چهار کس بقتل آمدند و شهر مسخر گشت و پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم کعبه معظمه پاك گردانيد و اهل مکه مسلمان شدند .

هشتم - غزوه حنين است که در ششم ماه شوال سال هشتم واقع شده پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم بعد از فتح مکه با ده هزار کس بحنين رفت بحرب کفار هوازن و ثقيف و امير هوازن مالك بن عوف نضري و پيشواي ثقيف کنانه بن عبد ياليل ثقفی بود و با ایشان چهار هزار مرد بود درين غزوه اول شکست بر مسلمانان افتاد و پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم باحضرت امير المؤمنين علي عليه السلام و عباس و ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب و شش کس ديگر از بني هاشم ثبات قدم فرمودند تا مسلمانان برو جمع شدند و بر کفار حمله کردند هفتاد کس از کفار کشته شدند و چهار کس از مسلمانان شهيد گشتند و اموال و اسباب هوازن و ثقيف بدست مسلمانان افتاد .

نهم - غزوه طائف است که هم در ماه شوال سال

هشتم واقع شده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقصد عوف ابن مالک و جمعی از هوازن و ثقیف که از حرب حنین فرار کرده بودند و در حصارهای طایف متحصن گشته متوجه شد و هفده شبانروز آن طایفه را محاصره کرد و در آن مدت جنگهای عظیم واقع شد و جمعی کثیر از اصحاب جراحت یافتند و دوازده کس شهید شدند بعد از آن از پای حصار قلع نا کرده کوچ فرمود و بمنزل جفرانه آمد و غنایمی که از حرب طایف بدست مسلمانان آمده بود در آن موضع قسمت فرمود درین منزل بیست و چهار کس از هوازن از حصار طایف بیرون آمده مسلمان شدند و بنزد آنحضرت آمده از اسلام سایر خبر دادند و از عقب ایشان مالک بن عوف نیز یامد و مسلمان شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تمام اموال هوازن را بایشان باز داد.

بالجمله آنحضرت در زمان نبوت سیزده سال در مکه اقامت نمود و ده سال در مدینه و درین مدت اهل مکه و مدینه و طایف و یمن مسلمان شدند و قبایل عرب از هر طرف میل مسلمانی کردند و باسلام در آمدند و قواعد دین تکمیل یافت و اشعه انوار دین منیف منتشر گشت و آثار ظلمت و کفر و ضلالت محو شد و اصحاب که بجانب حبشه هجرت کرده بودند و مقدم ایشان جعفر طیار بود باز آمدند و آنحضرت هفت رسول از مدینه بیادشاهان اطراف فرستاد و بهر یک نامه نوشت و ایشانرا باسلام خواند عمرو بن امیه ضمری را بنجاشی ملک حبشه فرستاد بنجاشی نامه پیغمبر علیه السلام را احترام فرمود و از تخت فرود آمد و بادب بر زمین نشست و نامه را مطالعه نمود و جواب نامه نیکو نوشت و تحفهها فرستاد و مسلمان شد و دحیه بن خلیفه کلبی را بهر قل قیصر روم فرستاد و او نیز جواب نوشت، عبدالله بن خذامه سهمی را به پرویز پادشاه ایران فرستاد مسلمان نشد و نامه را پاره کرد

آنحضرت او را نفرین کرد بدین سبب ملك او برافتاد و كشته شد و از نسل او كسی دیگر از پادشاهی تمتع نیافت: خاضب ابن ابی بلتعہ را بمقوقس باسكندریه فرستاد و مسلمان نشد اما نامه را جواب نوشت بعضی گویند دلدل از تحفهای اوست كه پیغمبر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بخشید، شجاع بن وهب اسدی را بحارث غسانی بشام فرستاد مسلمان نشد و نامه را نیز جواب ننوشت، سلیط بن عمرو عامری را به هوذۀ حنفی پادشاه یمامه فرستاد مسلمان نشد و نامه را جواب نیکو نوشت اما سلیط را جامهای خوب پوشانید و انعامی فراخور داد، علاء خضرمی را بمنذر بن سادی ملك بحرین فرستاد مسلمان شد و جواب نیکو نوشت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در سال دهم از هجرت با اهل و بیت و اصحاب بکعبۀ معظمه تشریف برد و آنرا حجة الوداع گویند در حین معاودت در غدیر خم باصحاب گفت الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی نیستم من اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان آنگاه فرمود بدرستی كه خدای تعالی مولای منست و من مولای جمیع مؤمنانم بعد از آن دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بگرفت و فرمود من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث كان چون بمدینه رسیدند در ماه صفر بیمار شد و چنانچه شیخ جمال الدین الحسن بن مظهر علامه حلی در تحریر آورده پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در یست و هشتم صفر سنۀ عشر من الهجرة از دار فنا بدار البقاء رحلت فرموده، و بعضی گفته اند در ماه ربیع الاول سنۀ احدی عشر من الهجرة آنحضرت از عالم رفته امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عباس و فضل و قثم پسران عباس

در غسل آنحضرت حاضر بودند امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنحضرت را بشت و دیگران مدد کردند و چون تجهیز و تکفین کردند حضرت امیرالمؤمنین نماز گذارد و در همان خانه که آنحضرت در آنجا از عالم رفته بود بوطلحه انصاری به اشارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بحفر قبر مشغول شد و لحد کرد و حضرت امیرالمؤمنین و عباس و فضل آنحضرت را در قبر نهادند و صورت قبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم را چنانکه اکنونست راست کردند و آنحضرت را بعد از وفات بغیر از فاطمه علیها سلام فرزندی دیگر نمانده و مادر وی خدیجه علیها السلام والتحیه است و در معجزات و خوارق عادات و شمایل و خصایل و کرامات اخلاق آنحضرت مجلدات پرداخته اند این مختصر احتمال آن نکند و اعظم معجزات قرآنست که تاقیامت باقیست.

﴿ نظم ﴾

تاشب نیست روز هستی زاد آفتابی چو او ندارد یاد
فیض فضل خدای دایه او فر پر همای سایه او
اوست تقدینه خزانه جود همه عالم طفیل و او مقصود

فصل دوم

در ذکر ائمه هدی علیهم التحیه و الشنا

وایشان دوازده امام اند

امام اول - حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که پسر عم اعیانی حضرت مصطفی (ص) و زوج بتول فاطمه زهراست

صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين ولادت آنحضرت روز جمعه سیزدهم ماه رجب و بروایتی سوم شعبان بعد از غام الفیل به سی سال در حرم مکه بود مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد منافست که بفضایل بسیار و برکات یشمار اتصاف دارد کنیت مشهور آنحضرت ابوالحسن و ابوترابست و لقب شریفش مرتضی و امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امام بحق و افضل عالم و غوث اعظم و خلیفه الله و وارث علوم نبی و وصی رسول و ولی جمیع مؤمنانست و مقصود از آیه انما ولیکم الله و سورة هل اتی و صاحب قول او کشف الغطاءست در همه مشاهد و غزوات رفیق حضرت مصطفی (ص) بوده مگر در غزوه تبوک که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت را در مدینه قایم مقام خود کرده بود و در شأن او فرموده انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی و در وقتی دیگر فرموده علی منی و انا منه همیشه کافه علماء و مؤمنین در مسائل مشککه از مشکاة علم آنحضرت بمقتضای حدیث صحیح مصطفوی که انا مدینه العلم و علی بابها و بمؤدای قول صریح مرتضوی سلونی ما دون العرش مستفید بوده اند و پیوسته تامه برایای مسلمین از مصباح کرامات و خوارق عادات آنحضرت مقتبس و مستفیض گشته مناقب و فضایل و خوارق عادات و مواظبت بر عبادت و حلم و علم و کرم و سایر خصایل سنیه و شمایل خلیه از آنحضرت یش از آنست که بتقریر زبان و تحریر بیان استقصای آن توان نمود - کفی فی فضل مولانا علی و وقوع الشک فی هان الله در اواخر ذی الحجه سنه خمس و ثلثین من الهجرة مسلمانان در مسجد رسول الله علیه و آله و سلم با آنحضرت یعت کردند و متصدی انتظام کافه انام گشت جهان از آفتاب هدایت آن

حضرت نورانی شد معاهد دین منیف تقویت و ترویج یافت و مبانی شرع شریف تأسیس و تشدید پذیرفت و اهل عالم در سایه مرحمت آنحضرت بسعادت دارین فایزگشتند بعد از آن آنحضرت را با مخالفان سه نوبت جنگ واقع شده .

اول - جنگ جمل است که در ماه جمادی الاخر سنه ست و ثلثین من الهجرة اتفاق افتاد درین جنگ در بصره از مخالفان که ایشانرا ماکثین خوانند طلحه وزیر با جمعی کثیر کشته شدند و حق بر باطل غالب آمده آنحضرت نصرت یافت و بکوفه تشریف ارزانی فرمود و آنرا دارالخلافه ساخت

دوم - جنگ صفین است که در صفر سنه سبع و الثلثین من الهجرة با معاویه و اهل شام دست داد و مدت حرب صدروز متعادی شد و قریب پنجاه هزار کس و بروایتی هشتاد هزار از اهل شقاق که ایشانرا قاسطین گفته اند در جنگ کشته شدند و از جانب حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام عمار یا سر که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود که او بردست اهل بغی کشته شود و ذوالشهادتین خزیمه بن ثابت انصاری (۱) از صحابه کبار و اویس قرنی از تابعین با جمعی کثیر شهادت یافتند در آخر چون شامیان بمکر عمر و عاص مصحفها بر سر نیزه ها کردند و گفتند ما شما را بکتاب خدا میخوانیم لشکر امیر المؤمنین علی علیه السلام بعضی در جنگ سستی کردند آنحضرت معاودت فرموده بجانب کوفه روان شد و معاویه بشام رفت

سیوم - جنگ نهروان است که در سنه ثمان و ثلثین با خوارج که ایشانرا مارقین خوانند واقع شد جمله خوارج که چهار هزار کس و بروایتی شش هزار کس بودند کشته شدند مگر نه تن که بیرون رفتند و ذوالثدیه (۲) که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

۱ - در نسخه دیگر: خزیمه بن ثابت انصاری و ابولیلی انصاری از صحابه .

۲ - خ - ل : ذوالثدید .

از قتل او خبر داده بود از خوارج درین جنگ بقتل آمد و حضرت امیر علیه السلام فتح فرموده بکوفه مراجعت فرمودند و دیگر باره عزم جنگ معاویه و اهل شام داشتند درین اثنا عبدالرحمن ملجم علیه اللعنه بوقت صبح نوزدهم رمضان سنه اربعین من الهجره و بروایتی هفدهم رمضان در مسجد کوفه آنحضرت را زخم زد و کارگر آمد و در شب بیست و یکم رمضان مذکور بدار جنان و روضه رضوان خرامید مدت عمر شریف آنحضرت شصت و سه سال بقول شیخ شهید و مشهد مبارکش نجف کوفه است که تا انقراض زمان مقصد جهانیان و مطلب عالمیانست و آنحضرت را بروایت شیخ مفید بیست و هفت فرزند بوده امام حسن و امام حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیت او ام کلثوم است و مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و محمد حنفیه کنیت او ابوالقاسم است و مادر او خوله بنت حنفیه و عمر و رقیه توأمانند مادر ایشان ام حبیب بنت ربیع و عباس و جعفر و عبدالله و عثمان مادر ایشان لیلی بنت عمیس خثعمیه است و ابوبکر و عبدالله مادرشان لیلی دختر مسعود و ام الحسن و رمله مادر ایشان ام سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی است و زینب صغری و ام کلثوم صغری و رقیه صغری و ام هانی و ام الکرام و ام جعفر و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از امهات مختلف .

امام دوم - امام حسن بن علی مرتضی صلوات الله وسلامه علیهما آنحضرت بعد از والد بزرگوار خود افضل و اکرم اهل البست و فرزند نخستین امیر المؤمنین و فاطمه بنت سید المرسلین کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقب تقی و طیب و زکی و سبط و سید لادت آنحضرت روز سه شنبه منتصف رمضان سنه اثین^۱

من الهجرة در مدینه بوده بعد از وفات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام اهل عراق با او بیعت کردند این خبر بمعایه رسید بمعاربه برخاست و آهنگ عراق کرد حضرت امام نیز با لشکر عراق برابر رفت و چون بعضی از اهل عراق در مقام غدر شدند و آنحضرت در ربیع الاول سنه احدی و اربعین من - الهجرة امر حکومت بمعایه باز گذاشت و در مدینه شریفه توطن فرمود و بعبادت مشغول گشت و در آخر باغواهی معویه الماس سوده در کوزه آنحضرت ریختند و آنحضرت را مسموم ساختند مدت چهل روز بیمار بود و در روز پنجشنبه هفتم صفر سنه تسع و اربعین و بروایتی سنه خمین بعالم بقا انتقال فرمودند و در بقیع مدفون شدند مدت عمر شریفش چهل و هفت و بروایتی چهل و هشت سال بود و آنحضرت را بروایت شیخ مفید پانزده فرزند بوده زید و ام حسن و ام الخیر مادر ایشان ام بشیر بنت ابی مسعود است و حسن مادر او خوله^۱ بنت منصور و عمر و قاسم و عبدالله مادر ایشان ام ولد بوده و عبد - الرحمن مادر او نیز ام ولد بوده و حسین اثرم و طلحه و فاطمه مادر ایشان ام اسحق و ام الحسن و ام عبدالله و ام سلمه و رقیه از امهات مختلف و عقب از اولاد گرام آن حضرت از زید و حسن باقی مانده .

امام سوم - امام حسین بن امیر المؤمنین علی علیه السلام است ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس نقل نموده آخر شهر ربیع الاول سنه ثلث من الهجرة و بروایتی روز پنجشنبه سیزدهم رمضان بوده و بروایت شیخ مفید سوم شعبان سنه اربع بوده کنیت آنحضرت ابو عبدالله است و لقب رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط و التابع لمرضات الله بعد از برادر بزرگوار خود امام حسن علیه السلام اشرف و افضل عالمیانست

۱ - ح . ل : خویله .

چون معاویه در رجب سنه ۳۰، ستین رخت بر بست اهل عراق بطلب آنحضرت فرستادند آنحضرت مسلم بن عقیل را که ابن عم آنحضرت بود از پیش بکوفه فرستاد و قریب بیست هزار کس به بیعت در آمدند و صورت حال عرضه داشت حضرت امام علیه السلام نموده آنحضرت را طلب داشتند درین اثنا عبدالله زیاده فرموده یزید علیهما اللعنه از بصره بکوفه آمده مسلم را بقتل آورد و چون حضرت امام از مکه بعراق آمد اهل عراق خلاف کرده با عبدالله زیاده در قصد آنحضرت متفق شدند و آنحضرت را با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد و دو تن از اهل بیت و اتباع روز جمعه عاشر محرم سنه احدی و ستین شهید ساختند مدت عمر شریف آنحضرت پنجاه و شش سال و پنجاه و هشت روز بوده جسد مبارک آنحضرت علیه السلام با سایر شهدا در حایر بدشت کربلا مدفون گشت اولاد آنحضرت در بعضی روایات شش اند : علی اکبر کنیت او ابو محمدست^۱ و مادر او شاه زنان دختر

(۱) مقصود از علی اکبر ابو محمد که مادرش شاه زنان

دختر یزدگرد سیم پادشاه ساسانی است حضرت امام چهارم زین العابدین علیه السلام است که جد سادات حسینی است ، سادات اولاد سجاد ، شریف الطرفین میباشند چه پدر بزرگوارشان از خانواده رسالت عربی و مادرشان از دودمان سلاطین ایرانند و بواسطه همین نجابت خانوادگی بوده است که در دوره تمدن اسلامی آنان مصادر خدمات بزرگ ترویج دین اسلام که آورنده آن رئیس خانواده و جدشان بوده است و موجب ترقیات ایران که وطن مادری آنانست شده اند بطوریکه هیچوقت خدمات سید رضی و مرتضی و سید بن علی و احمد ابناء طاووس و سید اسمعیل جرجانی و عبد ابن شرفشاه علوی و علامه میرسید شریف و میرسید صدرالدین و غیاث الدین منصور و ایچی و میرسید حسین جبل عاملی

کسری یزدجرد شهریار که ملک عجم بود و علی اصغر مادر او را علی بنت ابی مره که در کربلا شهید شد ببعض روایات او را علی اکبر گویند و جعفر مادر او قضاعه که در زمان حیات حضرت امام علیه السلام وفات یافته و عبدالله که در کودکی در جنگ کربلا تیری بدو رسید و شهید شد و سکیه مادر ایشان رباب بنت امرؤ القیس و فاطمه مادر او ام اسحق بنت طلحه و بعضی گفته اند که او را پسری دیگر بوده که او را علی اوسط گویند .

امام چهارم - امام علی زین العابدین بن امام حسین بن علی مرتضی صلوات الله علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو محمد و ابوالقاسم و بروایتی ابوالحسن است و لقبش سید العابدین و سجاد بود بعد از امام حسین امام و افضل اهل عالم است و ولادتش بروایت شیخ شهید روز یکشنبه پنجم شعبان سنه ثمان و ثلاثین در زمان حیات امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادرش شاه زنان دختر کسری چنانچه گذشت آنحضرت در روز واقعه هایل امام حسین علیه السلام بیمار بود اتباع یزید لعین آنحضرت را با مخدرات اهل بیت بشام بردند و یزید ملعون ایشانرا بدمینه فرستاد و آنحضرت در جوار مرقد منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و میر محمد باقر داماد و میر ابوالقاسم فندرسکی و میر سید حسین آملی و قاضی نور الله شوشتری و داعی شیرازی و میر سید خلیخان و سید مهدی بحر العلوم و امثال آنان را بدین و علم نمیتوان فراموش کرد و نیز وطن خواهی و کوشش در عظمت ایران را که از امثال اسمعیل صفوی و عباس اول و عباس دوم و طهماسب اول و سلیمان ظاهر شده است نباید ندیده گرفت و همچنین زحمات میر سید محمد حسن شیرازی فقیه و عالم بزرگ و سید جمال الدین اسد آبادی سیاسی قرن چهاردهم هجری را نباید از جلو چشم دور کرد .

و سلم ساکن شد و چون سن شریفش به پنجاه و هفت سال رسید بروایت شیخ شهید روز شنبه بیست و دوم محرم سنه خمس و تسعین و بروایتی سنه اربع و تسعین بتسمیم اعدای دین بجوار قدس حضرت رب العالمین انتقال فرمود و در بقیع مدفون گشت و آنحضرت را پانزده فرزند بود امام و قائم مقام محمد باقر مادرش ام عبدالله و بروایتی ام حسن بنت ابی محمد حسن بن علی بن ابی طالبست و زید و عمر مادر ایشان ام ولد بود و عبدالله و حسن و حسین والدۀ ایشان نیز ام ولد و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان مادر ایشان نیز ام ولد و علی که خوردتر فرزندان بود با خواهر خود خدیجه نام نیز از ام ولد است و محمد اصغر نیز مادرش ام ولد است و فاطمه و علیّه و ام کلثوم والدۀ ایشان معلوم نیست که ام ولد یا غیر ام ولد بوده و بروایتی عیبدالله نیز از اولاد کرام حضرت امام و بعیدالله اعرج مشهورست و سادات بنی المختار از نسل ویند .

امام پنجم - امام محمد باقر بن امام علی زین العابدین علیهما السلام کنیت آنحضرت ابو جعفر و لقب شا کر و هادی شریفترین اقبای وی باقر است جهت تبقر آنحضرت یعنی توسعش در علم نسب شریف آنحضرت از دو جهت منتهی میشود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جانب پدر و از جانب مادر چنانچه مذکور شد بعد از حضرت امام زین العابدین خلیفه و قائم مقام بامامت اوست شیخ مفید گوید آنچه از علم دین و آثار روشن و علم قرآن و سیرت و فنون آداب از امام محمد باقر علیه السلام ظاهر شد از دیگر اولاد امام حسن و امام حسین علیهما السلام ظاهر نشده ولادت آنحضرت بروایت شیخ شهید روز دوشنبه سیوم صفر سنه سبع و خمسين و بروایتی روز جمعه غره رجب سنه مذکوره در مدینه شریفه بود و عمر عزیزش بروایت اصح پنجاه و هفت سال بود و

رحلت آنحضرت بروایت شیخ شهید روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه اربع عشر و مایه بود و در اکثر کتب مسطور است که در زمان ولید بن عبدالملک مروان بسعی ابراهیم بن ولید مسموم شد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام متصدی غسل آنحضرت شده بعد از قیام بلوازم تجهیز و تکفین دربقیع نزد جد عالیمقدار ووالد بزرگوار مدفون گشت اولادآن حضرت بروایت شیخ مفید هفت اند ابو عبدالله جعفر بن محمد و عبدالله بن محمد مادر ایشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر بود و ابراهیم و عیدالله والدۀ ایشان ام حکیم بنت اسد و علی وزینب مادر ایشان ام ولد و ام سلمه مادرش زینب و نزد بعضی آنست که امام را دختر همین ام سلمه بود .

امام ششم - امام جعفر صادق بن امام محمد باقر است کنیت مبارکش ابو عبدالله و ابواسمعیل نیز گفته اند و لقب همایونش صابر و فاضل و ظاهر و مشهورترین القاب او صادق است آن حضرت در زمان امامت خود اشرف اولاد رسول و اکرم احفاد بتول بود و حضرت امام محمد باقر نص فرموده بر امامت امام جعفر صادق همچنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نص کرده بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حضرت امیر المؤمنین بر امامت امام حسن و امام حسن نص کرده بر امامت امام حسین و همچنین هر امامی بر امامت امام دیگر نص فرموده تا منتهی شده سلسلۀ امامت بامام حجة القايم محمد المهدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و این نصوص بطریق تواتر خلف از سلف نقل کرده اند و ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین بوده در مدینه شریفه و صاحب کشف الغمه روایت دوم را اصح گفته والدۀ آنحضرت ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکرست چنانچه گذشت در ایام

حیوة پدر بزرگوار و جد امامت آثار بدو از ده سالگی رسید
 و بعد از وفات جد شریف خود امام علی بن الحسین علیهما السلام
 نوزده سال دیگر در خدمت پدر نامور گذرانید و بعد از وفات
 پدر بزرگوار سی و چهار سال زمان امامت آنحضرتست پس
 عمر مبارکش شصت و پنج سال بوده باشد وفات آنحضرت بروایت
 شیخ شهید در شوال و بروایتی روز دوشنبه منتصف رجب سنه
 ثمان و اربعین و مایه بوده مدفن عالیش در بقیع پهلوی مرقد
 شریف امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسن صلوات الله
 و سلامه علیهم واقع شده و بروایت طبری آنحضرت را ده فرزند
 بوده اسمعیل و عبدالله و ام فروه مادر ایشان فاطمه بنت الحسین
 الاثرم بن حسن بن علی بن ایطالبت حضرت امام موسی و
 اسحق و فاطمه و محمد از حمیده بربریه که ام ولد بوده متولد
 شده اند و عباس و علی و اسما از امهات اولاد اند اما اسمعیل
 بزرگترین برادران خودست و حضرت امام جعفر را با او محبت
 و شفقت بسیار بود چنانچه گروهی از شیعه در حیات امام گمان
 بردند که بعد از امام قایم مقام او خواهد بود لیکن در حیات
 پدر وفات یافت و در محل حمل جنازه تارسیدن برقد حضرت
 امام چند نوبت به وضع جنازه اسمعیل امر فرموده هر
 نوبت روی مبارکش را گشوده به مردم می نمودند تا موت
 او بمردم یقین گردد و در بقیع مدفونست و بعد از وفات
 اسمعیل از خواص امام جمعی که گمان امامت او داشتند از آن
 رجوع کردند و بعضی که از خواص امام نبودند از دوران بودند
 بحیات او قایل شدند بعد از آنکه امام فوت شدند فرقه از این
 طایفه که قایل بحیات اسمعیل بودند از آن اعتقاد برگشته بامامت
 امام موسی کاظم علیه السلام قایل شدند و باقی این طایفه دو
 فرقه شدند یکی از آندو قایل بامامت محمد بن اسمعیل گشتند

بگمان آنکه اسمعیل امام بوده پسر احق است بامامت از برادر و دیگری بحیات اسماعیل قایل بودند دعوی امامت او کردند و این هر دو گروه را اسماعیلیه گویند و عبدالله جعفر بعد از اسمعیل از باقی برادران بزرگتر بود بعد از فوت حضرت امام عودی امامت کرد و بامامت امام موسی قایل نشد و تابعان ویرا افطحی خوانند جهت آنکه عبدالله پاهای بزرگ داشت و افطح مرد بزرگ پای را گویند یا آنکه داعی ایشان بدین منهب عبدالله بن افطح بود اما محمد بن جعفر بر عقیده زیدیه بود که امام را خروج بسیف لازم است و او سخی و شجاع بود و بدیباچ مشهور است روزی روزه داشتی و روزی افطار کردی و بر مأمون سه تسع و تسعین و مایه خروج کرد و عیسی جلودی بقتال او رفت و اصحاب او منہزم شدند و او را گرفته نزد مأمون فرستاد مأمون او را گرامی داشت و در خراسان با مأمون میبود تا در سنه ثلاث و مأتین وفات یافت در تاریخ گزیده آورده که قبر محمد بن امام جعفر صادق علیهما السلام در جرجانست و بگور سرخ مشهور در تاریخ مرآت الجنان آورده که مأمون او را بدست خود در قبر نهاد اما اسحق بن امام جعفر صادق علیهما السلام بغایت متورع و فاضل و مجتهد بود و از او روایت و احادیث و آثار بسیارست و ملازمت حضرت امام موسی را لازم داشت و قایل بامامت او و بعد از او بامامت حضرت امام رضا علیه التحیه و الثنا و بعد از آن بامامت امام محمد جواد علیه السلام بود و از پدر خود امام جعفر صادق نص برادر خود امام موسی علیهما التحیه و الثنا نقل مینمود و عباس بن جعفر صادق نیز مرد بزرگ بوده .

امام هفتم - امام موسی بن امام جعفر صادق علیهما السلام است کنیت شریفش ابوالحسن و ابو ابراهیم و ابوعلی و ابو اسماعیل نیز گفته اند و لقب عبد صالح و امین و کاظم لقب مشهور آنحضرت است از کثرت تحمل

و برد باری و صبر بر محنت و بعضی صابر و امین و صالح را نیز از التاب او شمرده اند بعد از پدر بزرگوار مسند نشین امامت و ولایت بود ولادت آنحضرت بروایت شیخ شهید در سنه ثمان و عشرين و مایه بوده در روز یکشنبه هفتم صفر بمنزل ابواه که میان مکه و مدینه است و بعضی گفته اند سنه تسع و عشرين و مایه بوده و چون عمر مبارکش به بیست سال رسید بر مسند امامت نشست و مدت امامتش سی و پنج سال بود و سن شریف آنحضرت پنجاه و پنج سال در آخر عهد بفرموده هارون یکسال مجبوس بود و بعد از یکسال آنحضرت را بیغداد نقل کردند و بفضل بن ربیع سپردند و مدتی در آن حبس بماند و بعد از آن او را از فضل بن ربیع گرفته بفضل بن یحی بر مکی سپردند و فضل بن یحی در شرایط خدمتگاری آنحضرت تقصیر نمیکرد بنا بر این هرون بر فضل بن یحی غضب کرد و سندی بن شاهک مطعوم آنحضرت باخرمائی که میل می فرمودند مسموم کرده بخورد آنحضرت داد و آنحضرت از آن معنی اخبار فرمودند که زهر در خوردنی من کردند فردا رنگ بدن من بزردی بعد از آن بسرخی بعد از آن بسیاهی میل خواهد کرد و در سه روز این الوان بر جسم مبارک آنحضرت ظاهر شده و دیعت حیوت بخالق حیوة و ممات سپرد و این واقعه بروایت شیخ شهید در بیست و چهارم رجب سنه ثلاث و ثمانین و مایه واقع شده و بروایتی روز جمعه بیست و پنجم رجب سنه احدی و ثمانین و مایه واقع شده و آنحضرت را بمقبره که بنی هاشم را آنجا میبردند و بمقابر قریش اشتها داشت بردند و آنجا بجوار رحمت الهی سپردند و درین سالها در زمان هدایت نشان کثیر الاحسان عالی حضرت پادشاه عالمیان ابوالمظفر شاه اسماعیل بهادر خان الصفوی - الحسینی تعمد الله بغفرانه و اسکنه فرادیس جنانه بفرموده آن حضرت بر سر قبر مبارک حضرت امام علیه السلام گنبد بزرگ

وعمارت عالی ساختند و در جمیع مشاهد ائمه علیهم السلام آنقدر وظایف مقرر داشتند که در هیچ زمان مثل آن نبوده مادر آن حضرت چنانچه مذکور شد ام ولد حمیده بربریه بوده و اولاد امجد آنحضرت بروایتی سی و هفت بوده اند و بروایتی سی و هشت یست پسر و هیجده دختر اما اولاد ذکور الامام الهام ابوالحسن علی الرضا علیه آلاف التحية والثناء وزید و ابراهیم و عقیل و هرون و حسن و حسین و عبدالله و اسمعیل و عبیدالله و محمد و احمد و جعفر و یحیی و اسحق و عباس و ابوالقاسم حمزه که نسبت نسب و الارتب سادات علیه عالیہ صفویه حقه الله بالانوار القدسیه بآن امام زاده منتهی میگردد و تفصیل آن مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی دیگر عبد الرحمن و قاسم و جعفر الاصغر و اما دختران خدیجه و ام فروه و اسماء و علیه و فاطمه الکبری و فاطمه الصغری و کلثوم و ام کلثوم و آمنه و زینب و ام عبد الله و ام القاسم و حکیمه و اسماء الصغری و محموده و امامه و میمونه و در میان اولاد آنحضرت امام زاده احمد متصف بمزید کرم بوده و از کمال کرم و تقوی و ورع نزد والد بزرگوار خود محترم بودی و امامزاده محمد نیز بصفت تقوی و کرم اتصاف داشت و ابراهیم بطریق کرم و شجاعت سلوک میکرد و سایر اولاد آنحضرت هر یک آراسته بزینور کمال و مزین بانواع فضل و افضال بودند .

امام هشتم - امام علی الرضا بن امام موسی بن امام جعفر صادق است علیهم السلام کنیت آنحضرت ابوالحسن و لقبش صابر و رضی و وفی و مشهور ترین القابش رضاست جهت آنکه راضی بودند موافق و مخالف از آنحضرت و علی سیوم از ایامه و حجت هشتم بر امت آنحضرتست ولادت شریفش بروایت شیخ شهید روز پنجشنبه یازدهم ذی الحجه سنه ثمان و اربعین و مائه بوده و بروایتی سنه ثلاث و خمسین و مایه در مدینه شریفه والدۀ آنحضرت ام ولد مسما به شقراء و ملقبه به نوییه بوده و بروایتی نجمه

و بروایتی مکتم نام داشت در زمان مأمون رجابت الضحاک را که خال مأمون بود با جمعی از معتبران بجانب حضرت امام علیه السلام بمدینه فرستاد آنحضرت را با اعزاز و اکرام از مدینه بمرو آوردند در روز پنجشنبه پنجم رمضان سنه احدی و مأتین بولایت عهد مأمون در مجمع عظیم با آنحضرت بیعت کردند و نام مبارک آنحضرت را در خطبه و سکه در آوردند و لباس سیاه عباسیان بلباس سبز علویان تبدیل کردند و بعد از مدتی رأی مأمونرا بر حضرت امام تغییر دادند و آنحضرت را مسموم ساختند و این صورت در طوس در ماه صفر سنه ثلاث و مأتین واقع شد و بروایتی در ماه رمضان و قبر آنحضرت در سناباد از موضع نوقان از اعمال طوس است و آن مشهد را چنانچه در تاریخ گزیده آورده که سوری بن معتز که در زمان سلطان محمود غزنوی حاکم نیشابور بود عمارت کرد و آنحضرت را شش فرزند بود ابو جعفر ثانی الامام محمد الجواد التقی و ابو محمد الحسن و جعفر و ابراهیم و حسین و صاحب کشف الغمه از شیخ مفید نقل میکند که ما نمیدانیم فرزند امام رضا را غیر از محمد جواد .

امام نهم - امام محمد بن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا است صلوات الله و سلامه علیهم کنیت آنحضرت ابو جعفر ثانی است چه آنحضرت در اسم و کنیت موافق حضرت امام ابو جعفر محمد باقر است و القاب آنحضرت منتجب و تقی و جواد و مرتضی و قانع و زکی است ولادت آنحضرت در مدینه شریفه نوزدهم رمضان^۱ سنه خمس و تسعین و مائه بوده والده آنحضرت ام ولد بود که حضرت امام رضا علیه السلام او را خیزران^۲ نام فرموده بود و او از اهل بیت ماریه قبطیه است آنحضرت در زمان مأمون بسیار معزز و مکرم بود مأمون دختر خود ام الفضل را بدو داد و چون

نوبت بمعصم رسید آنحضرت را در بیست و هشتم مجرم سنه عشرين و مائین از مدینه بغداد آوردند و در روز سه شنبه آخر ذی القعدة سنه مذکوره بعالم بقا انتقال فرمود و بروایتی بتسمیم از عالم رفت مدت عمر آن حضرت بیست و پنج سال و دو ماه و کسری بوده مدت امامتش هیجده سال تقریباً در بغداد بعقب جد بزرگوار ابوالحسن موسی کاظم در مقابر قریش مدفون شد سلام الله تعالی علیهم اجمعین فرزندان آنحضرت چهار بودند امام علی هادی و موسی و فاطمه و امامه.

امام دهم - امام علی بن امام محمد بن امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا است صلوات الله علیهم اجمعین القاب آنحضرت صلوات الله علیه ناصح و فتاح و نقی و متوکل است و چون در سرمن رای که آنرا عسکر گویند اقامت داشت او را عسکری نیز گویند ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده و صاحب کشف الغمه از شیخ مفید نقل کرده منتصف ذی الحجه سنه اثنی و عشر و مائین بوده و با کثر روایات سنه اربع و عشر و مائین است در موضع صریا از مدینه والدۀ آنحضرت ام ولد سمانه مغریه است و در روز دوشنبه سیوم رجب سنه اربع و خمسين و مائین در سرمن رای بروضۀ رضوان خرامید و قبر مبارک آنحضرت مشهد سر - من رای است و آنحضرت را چهار فرزند بود باختلاف روایات ابو محمد حسن العسکری و حسین و جعفر المشهور بالکذاب و یک دختر بعالیه و بعضی عالیه را نام نمی برند و علی را میافزایند والله اعلم بالصواب.

امام یازدهم - امام حسن بن علی بن محمد بن امام ابوالحسن علی موسی الرضا است صلوات الله علیهم اجمعین کنیت آنحضرت ابو محمد است و لقبش خالص و زکی و هادی و سراج و عسکری ولادت آنحضرت چنانچه شیخ شهید در دروس آورده روز دوشنبه چهارم ربیع الاخر سنه اثنین و ثلاثین و مائین بوده در مدینه

و اکثر روایات احدی و ثلثین و مأتین بوده و والده آنحضرت ام ولدست نام او حدیثه در زمان معتمد عباسی در روز یکشنبه یا جمعه باختلاف روایات هشتم ربیع الاول سنه ستین و مأتین در سرمن رای بروضة رضوان خرامید و با کثر روایات این واقعه در روز یکشنبه بیست و دوم محرم بوده و در پهلوی پدر بزرگوار مدفون شد صُبرسی گوید بسیار از اصحاب ما بر آن رفته اند که امام بجهت زهری که اعدا بدادن آن اهتمام کرده بودند رحلت نمودند و همچنین جمیع ائمه علیهم السلام از اجداد آنحضرت بجز شهادت قطع نظر از این عالم فانی کرده اند و دلیل جسته اند بقول امام جعفر صادق علیه السلام حیث قال والله ما منا الا مقتول شهید و آنحضرت را غیر از خلف دایم و حجة قائم فرزندی نبود.

امام دوازدهم - امام محمد مهدی بن امام حسن العسکری ابن علی بن محمد بن امام ابوالحسن علی بن امام موسی بن امام جعفر بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین است با حضرت رسالت پناه صلعم در اسم و کنیت متحد است و از القاب آنحضرتست حجت و قائم و مهدی و خالف و صالح و صاحب الزمان و صاحب مطلق بی قید زمان شیعه در غیبت اولی آنحضرت بزبان رمز از آن حضرت بناحیه مقدسه تعبیر میکرده اند و تزییم و صاحب الامر نیز میگفته اند ولادت آنحضرت شب جمعه منتصف شعبان سنه خمسین و خمسن و مأتین بوده در سرمن رای و نام مادر آنحضرت نرجس است و چون والد ماجد آنحضرت امام حسن عسکری از عالم رفت آنحضرت پنج ساله بود حق سبحانه و تعالی آنحضرت را در طفولیت علم و حکمت داد چنانچه در مهد به عیسی مریم و یحیی معصوم نایمما السلام نبوت و حکمت ارزانی داشت و امروز قطب انظم و مدار عالم و امام و اشرف اولاد آدم اوست و آن کسیست که پر کند زمین را از قسط و عدل چنانچه از

جور و ظلم پر شده باشد و مثل او درین امت چو حضرت
 خضر است علیه السلام و آنحضرت را دو غیت است و یکی از
 دیگری دراز تر است غیت اول در وقت معتمد عباسی بزعم
 اهل تاریخ سنه ست و ستین و مائین بوده و درین غیت سفارت
 و آمد و رفت با مجرمان آنحضرت بوده از جمله مجرمان اوست
 ابو هاشم داود بن القاسم الجعفری و محمد بن علی بن بلال و
 ابو عمرو عثمان بن سعید السمان و پسر او ابو جعفر محمد بن
 عثمان و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهریار و محمد بن
 ابراهیم و جماعت دیگر نیز هستند که ذکر اسامی ایشان موجب
 تطویل کلام است و اما مدت این غیت و سفارت چنانچه صاحب
 کشف الغمّه نوشته هفتاد و چهار سال بوده و بروایت ثقات ثابت
 گشته که ابو عمرو عثمان بن سعید مدتی مظهر کرامات و حالات
 امام بوده و چون او وفات یافت پسر او محمد قایم مقام او شد بنص
 پدر که ناشی از حکم حضرت امام بود و او در شعبان سنه
 اربع یا خمس و ثلثمائه از عالم رحلت کرد و بعد از او ابوالحسن
 ابن روح از بنی نوبخت بنص ابو جعفر بجای او نشست و او
 در شعبان سنه ست و عشرين و ثلثمائه بدر بقاء نقل فرمود ابوالحسن
 علی بن محمد السمری قایم مقام ابوالحسن بن روح شد و در
 شعبان سنه ثمان و عشرين و ثلثمائه دنیا را باز پرداخت و واقعه
 وفات او چنانست که روایت کرده اند از ابی محمد الحسن بن
 احمد المکنب که گفت در مدینه السلام بغداد بودم در سالی که
 علی بن محمد از عالم میرفت نزد او رفتم قبل از وفات او توقیعی
 بیرون آورد نزد جمعی که پیش او بودند و نسخه آن اینست
 بسم الله الرحمن الرحيم یا علی بن محمد السمری اعظم الله اجراخوانك
 فيك فانك ميت ما بينك وبين ستة ايام فاسمع امرك ولا توص
 الا احدا يقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامه فلا ظهور الا

بعد از آنکه الله تعالى و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلب و امتلاء الارض جوراً و سيأتى شيعتى من يدعى المشاهدة الافن ادعى المشاهدة قبل خروج السفينانى والصيحة فهو كذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلمى العظيم راوى گويد كه چون بدين توقيع عالم گشتم و از نزد على بن محمد بيرون آمديم روز سادس وفات كرد و كسى را وصيت نكرد بجای خود بعد از اين غيبت كبرى است تا زمان ظهور علامات بعد از آن باذن الله تعالى از مكه مباركہ ظاهر خواهد شد و عالم را از عدل و انصاف مملو خواهد ساخت

قسم دوم

در ذكر پادشاهانيكه قبل از اسلام بوده اند

و آن بر چهار فصل است

فصل اول - در ذكر پيشداديان

يازده تن مدت ملكشان دو هزار و چهار صد و پنجاه سال

اول ايشان كيومرث است بعضى از مورخان او را آدم مى خوانند و بعضى او را از نسل سام بن نوح عليه السلام ميدانند و قاضى بياضى در كتاب نظام التواريخ ترجيح اين قول نموده و بعضى گفته اند آدم نيست اما پيش از نوح بوده و از نسل شيث بن آدم است حقيقت آن ايزد متعال ميداند بهمه قول پيش از او پادشاه نبوده مقام او در غارها بودى و پوست حيوانات پوشيدى در آخر عمر عمارت ساخت و خانه كرد و شهر از آن پيدا گشت كيومرث را هزار سال عمر بود اما سى سال پادشاهى كرد از آثار او بعضى از استخر فارس و دماوند و بلخ است .

هوشنگ بن سیامک بن کیومرث بعد از جد پادشاه شد صاحب فرهنگ بود بجهت این او را هوشنگ خواندند در عدل و داد کوشید چون پیش از او آئین داد نداده بودند او را پیشداد لقب کردند و بعضی او را ایران خواندند و گویند ایران زمین بدو منسوبست و بعضی گویند بایرج بن فریدون منسوبست و او کتابی در حکمت عملی ساخته و آنرا جاودان خرد گویند و بعضی از آن حسن بن سهل وزیر مأمون یافته بود و بزبان عربی آورده و شیخ ابوعلی مسکویه در کتاب آداب العرب والفرس تضمین کرده و مطالعه آن دلیلی ظاهر است بر حصانت نفس و کمال ظاهر فضل او از مبادن و بحار و بعضی فلزات و حلیات او بیرون آورد از آثار او شهر سوس و شوشتر و بعضی از استخر فارس است ادریس علیه السلام معاصر او بود مدت پادشاهی او چهل سال.

طهمورث بن هوشنگ بن سیامک بن کیومرث او را بلقب دیوبند گویند تمامت اسلحه را کار فرمایند اوست رسم بت پرستی در زمان او پیدا شد از آثار طهمورث کهن دزمو است و در اصل طبرستان و صفاهان و بابل و کرد آباد از جمله مداین سبعة عراق مدت پادشاهی اوسی سال طهمورث هیچکس را در کار دین متعرض نبود گفت هرکس هر دین که خواهد نگاه دارد.

جمشید بن طهمورث بن هوشنگ و بعضی گویند برادر طهمورث بود نام او جم و لقب شید جهت آنکه از خوبی صورت روشنی از روی او می تافت او را بخورشید نسبت کردند پادشاهی زیرک بود اقوام مردم را از هم جدا کرد و بعضی را بسیاهی گری و بعضی را به برزگری مشغول گردانید اکثر صنعتها در زمان او پدید شد آهن از سنگ بیرون آورد از آن آلت حرب و کار فرماها ساخت عالم طب در زمان او آغاز کردند بت پرستی در عهد او غلبه کرد، آورده اند که در آخر دعوی خدایی کرد و بر

شکل خود تمثالها ساخت و باطراف فرستاد و فرمود تا آنرا پرستند از آثار او تمامی استخر است چنانکه دوازده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض داشت و در اندرون آن مواضع و مزارع ساخت و شهر همدان و شهر طوس و پل سنگین بر دجله بست و چون اسکندر آنرا بدید گفت اثری عظیم است پادشاهان فرس را و آنرا بشکافت اردشیر بابکان خواست که آنرا عمارت کند دستش نداد و از زنجیر جسر بست مدت پادشاهی جمشید هفتصد سال در آخر از ضحاک بگریخت صد سال گرد جهان همی گشت تا وفات کرد.

ضحاک از نسل سیامک بن کیومرث است فارسیان او را بلقب ده آك گفتند یعنی خداوند ده عیب زشت پیکری و کوتاهی و بیدادگری و بی شرمی و بسیار خوری و بد زبانی و دروغ گوئی و شتاب زدگی و بد دلی و بیخردی عرب لفظ ده آك را معرب کردند ضحاک گفتند خواهرزاده جمشید بود برو خروج کرد و پادشاهی ازو بستند ظالم و ستمکار بود در آخر دولتش او را دو فضله بردوش ازرنج سرطان پیدا شد مجروح گشت و درد میکرد و تسکین آن از مغز سر آدمی بود بحکم او خلقی بیشمار بدین واسطه کشته شدند و مردم او را ازدها خواندند و در اصفهان آهنگری بود کاوه نام دو پسر داشت ایشانرا جهت کشتن بمداوای ضحاک بگرفتند کاوه فریاد برآورد و پوست آهنگری بر سر چوب کرد و روان شد خلقی بیشمار بمخالفت ضحاک برو گرد آمدند او بفریدون پیوست به بیت المقدس رفتند و ضحاک را بگرفتند و بر انداختند از آثار ضحاک گنگ دز بود بیابان مدت پادشاهی او هزار سال

افریدون بن آبتین از نسل جمشید بود افریدون بمدد کاوه آهنگر و اکابر ایران بر ضحاک خروج کرد و او را بگرفت و در کوه دماوند بند کرد در چاهی و آنروز که برو مستولی

شد مهرجان^۱ نام نهاد افریدون در آبادانی جهان و عدل و داد
 کوشید و آن یوست آهنگری که کاوه بر سیل درفش برافراخته
 بود بر خود مبارک دانست آنر بجواهر ثمین مرصع کرد و درفش
 کاویانی نام نهاد و بعد از پادشاهان بروی افزودند تا بمرتبه
 رسید که مقوم از حصر بهای آن عاجز گشت و بوقت فتح قادیسیه
 بدست مسلمانان افتاد بر اشکر بخش کردند - افریدون را سه
 پسر نامدار بود مملکت خود بریشان بخش کرد دیار مغرب تارود
 فرات به پسر مهتر سلم داد و دیار مشرق تا رود جیحون به پسر
 میانه تور داد و میان ملک که بایران منسوب و تختگاه بود
 به پسر کهتر ایرج داد برادران مهتر جهت فضیلت تختگاه
 برو رشک بردند و او را بکشتند و سرش پیش افریدون فرستادند
 از ایرج دختری مانده بود افریدون او را به پسر برادر خود داد منوچهر
 از او متولد شد افریدون او را تربیت کرد تا چون بمردی رسید
 سلم و تور را بکشت و سرهای ایشان پیش افریدون فرستاد از آثار
 افریدون بارو و خندق شهرهاست و افریدون افسونها نیکو دانستی تریاک
 مار افمی از بهر دفع زهر اوساخت خر بر مادیان در عهد او
 جهانیدند تا استر حاصل شد در عهد او کوش فیل دندان برادر
 ضحاک بر ولایت بربر مستولی شد و دعوی خدائی کرد فریدون
 سام نریمانرا بجنگ او فرستاد میان ایشان محاربات عظیم رفت
 اما ظفر سام را بود و کوش را بمطاوعت در آورد و نمرود بن
 کنعان از نسل کوش است فریدون بعد از قتل هر سه پسر و فات
 یافت مدت پادشاهی او پانصد سال از سخنان اوست : روزگار
 کار نامه کردار شماست بر آنجا کردار نیکو باید نگاشت

منوچهر بن میشخور پسر زاده افریدونست چون افریدون
 در گذشت بحکم ولیعهدی پیادشاهی نشست و بهر اقلیمی پادشاهی

و بهر دیهی دهتانی بگماشت و او جهان پهلوانی بسام نریمان داد و نهر فرات و شط حفر کرد و بعراق آورد و بوستانها ساخت و انواع اشجار و ریاحین از یشها و کوهها بدانجا نقل کرد و بعمارت عالم مشغول شد و چون ایام دولتش بشصت سال رسید در آن ایام افراسیاب از نسل تور آهنگ وی کرد بالشکری تمام منوچهر از وی یگریخت و بطبرستان شد افراسیاب از پی او نتوانست شدن پس صلح کرد بر آنکه ماورای جیحون افراسیاب را باشد و بازگشت هم در زمان وی باری تمالی شعیب علیه السلام را باولاد مدین بن اسماعیل فرستاد و موسی و هرون علیهما سلام را بفرعون (که نام او ولید بن المصعب است) مدت سلطنتش صد و بیست سال بود بعد از آن درگذشت.

نوذر بن منوچهر بعد از پدر پیادشاهی نشست از اولاد تور بن افریدون افراسیاب با او مخاصمت کرد و میان ایشان محاربات عظیم رفت نوذر اسیر شد و بحکم افراسیاب کشته گشت مدت ملکش هفت سال.

افراسیاب از نسل تور بن فریدون بعد از قتل نوذر بر ایران مستولی شد قتل و غارت عام کرد و در خرابی ملک کوشید و عمارات بشکافت و چشمه ها و کاریزها بینداشت و درختان بیرید درین حال سام نریمان وفات یافته بود زال پسر سام او را ازین ملک براند و پیادشاهی بزوبن طهماسب داد مدت استیلای افراسیاب بر ایران دوازده سال بود.

زو بن طهماسب بن منوچهر و در بعضی تواریخ او را زاب نوشته اند در سن هشتاد سالگی بمدد زال زر پادشاه شد و در عمارت ملک سعی نمود و هفت سال به خراج از جهان برداشت تا مردم در عمارت افزودند و ملک معمور شد و او خزاین پادشاهان ماضی که دست افراسیاب بدان نرسیده بود خرج خود و اتباع

خود کرد از آثار او رودخانه در دیار بکر است که آب ازمر گردانیده است و بدجله رسانیده و آنرا زاین گویند و بران رودخانه دیه‌ها ساخته - چون اومسن بود در حال حیوة پادشاهی به پسر داد و مدت پادشاهی او بروایتی پنجال و بعضی گفته اند یازده سال و بعضی گفته اند سی سال .

گرشاف بن زوبن طهماسب در حال حیات پدر پادشاه شد و بعضی گفته اند برادر زاده زواست و در نظام التواریخ آورده که مادر او دختر ابن یامین بن یعقوب است علیه السلام و همچنین نقل کرده که رستم دستان از نسل اوست افراسیاب با او جنگ کرد و او در آن جنگ کشته شد مدت سلطنت او بروایت نظام التواریخ سی سال و بروایت صاحب تاریخ گزیده شش سال و بعضی دیگر از مورخان پادشاهی او مسلم نداشته اند والله اعلم

فصل دوم در ذکر کیانیان

ده پادشاه مدت ملکشان هفتصد و سی و چهار سال

اول ایشان کيقباد بن زاب بن زوبن طهماسب بن منوچهر بمدد زال زر و پسرش رستم از دست افراسیاب ایران مستخلص گردانید و ملک او را صافی شد و او جهان پهلوانی که این زمان امیرالامرائی میخوانند برستم داد و ده يك خراج برای لشکر بنهاد و مردم بعهد او بکشاورزی کوشیدند و فرسنگ او پدید کرد چون کيقباد با تورانیان صلح کرد سرحد رود جیحون مقرر شد مدت پادشاهی او صد سال دارالملک او اصفهان بود و آنرا کوره معتبر گردانید و يك نیمه عراق که در آن حدود است از توابع او گردانید و از پینمبرانی که در زمان او بوده اند حزقیل والیاس والیسع و اشمویل تلیم السلام اند

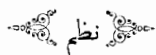
کیکاوس بن کيقباد گروهی گویند که نیرۀ کيقباد بود بوضیت

کیقباد پادشاه شد بعد از آن مدتی بجانب مازندران رفت و آنجا گرفتار شد رستم زال مازندران رفت و نگهبان مازندران را بکشت و کاوس را خلاص داد و با پادشاه مازندران جنگ کرد و او را بکشت و کاوس را بدارالملک رسانید دیگر باره کاوس بهاماوران رفت و گرفتار شد رستم لشکر کشیده با پادشاه هاماوران و مصر و شام و روم جنگ کرد و ایشانرا بکشت و کاوس را مظفر باتختگاه آورد و کاوس بمکافات خواهر خود مهر ناز را برستم داد و او را خطاب از پهلوانی و امارت بیادشاهی رسانید بعد از آن رستم برسیل شکار بشهر سمنگان رفت و دختر پادشاه آنجا را بخواست و سهراب حاصل شد چون بعد بلوغ رسید با لشکر افراسیاب بجنگ کاوس بایران آمد و بردست رستم نشناخته کشته شد مادرش بکین خواستن آمد رستم او را خوش دل کرد و از او فرامرز بزاد و کاوس دختری از نسل گرسیوز که ایرانیان از توران بدست آورده بودند بخواست و سیاوش از او بزاد بسیار خوب صورت بود سیاوش بسبب تهمت سوداوه زن کاوس که بروعاشق شده بود ملک پدر بگذاشت و با سپاه ترکستان یش افراسیاب رفت افراسیاب دختر خود فرنگیس نام را بدوداد چون فرنگیس حامله شد سیاوش بتصد گرسیوز برادر افراسیاب رفت کشته شد چون خبر قتل او بایران آمد رستم زال که اتابکش بود سوداوه را بکشت و با اکابر ایران به ترکستان رفت و با افراسیاب جنگ کرد و او را منهزم گردانید رستم تا هزار فرسنگ زمین در ولایت ترکستان خراب کرد و قتل عام رفت مدت پادشاهی کاوس صد و پنجاه سال در نظام التواریخ آورده که از پیغمبران و حکماء که در زمان او بوده اند داود و سلیمان علیهم السلام و او رصدی در بابل و یکی در بغداد ساخت .

کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن کیقباد بعد از قتل پدر

چهار ماه از فرنگیس متولد شد چون بعد بلوغ رسید گیون
 گودرز از ایران برفت و او را بیاورد و او را در راه بالشکر
 افراسیاب محاربات رفت گیو مردها نموده بسی کشتی از جیحون
 عبور کردند در ایران طوس بن نوذو جهت فریرز بن کاوس با
 او در کار پادشاهی تنازع کرد قرار بر قتل دزد بهمن در اردبیل
 دادند فریرز ازان عاجز شد کیخسرو آنرا فتح کرد و پادشاهی
 بروقرار گرفت و لشکر بجانب افراسیاب فرستاد و میان لشکر ایران
 و توران در عهد او مکرر محاربات رفت از طرفین ظفر و
 هزیمت می بود مردانگی رستم درین حروب مشهور است تنصیل
 آن از شاهنامه فردوسی معلوم میشود و در آخر از هر دو طرف
 دوازده پهلوان اختیار کردند و تمامت پهلوانان توران بر دست
 ایرانیان کشته شدند و شکست بر تورانیان افتاد و این جنگ را
 دوازده رخ خوانند پس از این کیخسرو خود بجنگ رفت و بر در
 خوارزم مصاف دادند شیده پسر افراسیاب بر دست کیخسرو کشته
 شد و افراسیاب منهزم گشت کیخسرو از عقب او برفت و او را گرد
 جهان میدواند تا در آذربایجان بدست هوم اسیر شد کیخسرو او
 را با برادرش گرسیوز بمنزل فنا رسانید بعد ازان شصت سال
 پادشاهی کرد پس لهراسب را ولی عهد کرد و از پادشاهی کرانه
 گزید گروهی گویند کیخسرو در کوه دبا^۱ بکوه کیلویه در دمه ببرد
 در عهد او ازدهائی عظیم بر کوهی که در میان عراق و فارس است
 و آنرا کوشید خوانند پیدا شد مردم از بیم آن آبادانها گذاشتند
 کیخسرو بفرستاد و آن ازدها را بکشت و بر آن کوه آتش خانه
 ساخت آنرا دیر کوشید خوانند از سخنان اوست ساعدت در مساعدت
 قضاست و از مشاهیر حکما که در عهد او بودند فیثاغورس بوده
 تلمیذ داود نبی و لقمان حکیم

لهراسب بن اورند شاه بن کی بن کیتباد چون کیخسرو را
پسر نبود پادشاهی بدو داد و چون پدران او نامدار نبودند بر دل
اکابر گران آمد چنانچه فردوسی میفرماید



همی هرکسی در شگفتی بماند که لهراسب را شاه بایست خواند
لهراسب چون بر تخت نشست دیوان عرض لشکر بنهاد و جهت لشکریان
پاره معین کرد و امرا را بر تخت زرین بنشانید و بجهت
خود سراپرده زد و همواره به تسخیر ملوک و ممالك مشغول
بود تا بیشتر اقالیم بگشود آورده اند که بخت النصر که بمحاربه
راجعیم بن سلیمان رفت و بیت المقدس خراب کرد گماشته وی
بود و فارسیان بخت النصر را رهام گویند و پسرش گشتاسب را
هوس پادشاهی بود پدر بدو نمداد بخشم بجانب روم رفت و
دختر قیصر روم را بنکاح آورد و بسیاری از ولایت در ملک
قیصر افزود قیصر بقوت او آهنگ ایران کرد لهراسب را معلوم
شد که قوت گشتاسب زاده ازوست و قوت قیصر بواسطه اوست
تاج و نگین پیش گشتاسب فرستاد و پادشاهی بدو تسلیم کرد و بعبادت
مشغول شد و بشهر بلخ مقام کرد ارجاسب نبیره افراسیاب ببلخ
آمد و لهراسب را بکشت مدت پادشاهی او صد و بیست سال
و از مشاهیر انبیا که در عهد او بودند ارمیا و عزیر پیغمبر
علیهم السلام.

گشتاسب بن لهراسب بن اورند شاه در شهر حلب تاج
و تخت بدو رسیده پادشاهی نشست زردهشت پیشوای گبران بعهد
او دعوت کرد گشتاسب دین زردشتی پذیرفت و اهل ایران را
الزام نمود تا گبری اختیار نمودند و گشتاسب در استخر مقام گرفت و بزند
خواندن مشغول شد زند نام کتاب زردشت است و آتشکده ها ساخت و

در کوه استخر و حوالی آن صورتها و دخمها باشد و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجا نگاهست و گورهای ملوک عجم که پیش از اسلام بوده بیه گونه باشد بعضی در غارها و دخمها باشد و مدفن ملوک عجم بیشتر آنجا نگاهست که در کوه ساخته اند و چندی که در پائین کوه نهاده اند و سنگ بسیار بر آن ریخته چنانچه تلی گشته و بعضی در خمها نهاده اند و خم در زمین تعبیه کرده چون ارجاسب لهراسب را بکشت گشتاسب بزاابلستان بر کوه گریخت و برادر خود جاماسب حکیم را بفرستاد تا اسفندیار پسر او را که در قلعه گرد کوه که بدز گنبدان مشهور است بنا کرده بود بیرون آورد و نوید پادشاهی دهد اسفندیار با ارجاسب جنگ کرد ارجاسب ازو بگریخت اسفندیار از عقب او براه هفت خوان بترکستان رفت و بشکل بازرگانان در روین دز در آمد و ارجاسب را بکشت و پادشاهی توران یکی از فرزندان اغریث داد چون اسفندیار مظفر بایران باز آمد و از پدر پادشاهی طلبید گشتاسب از جهت آنکه از رستم آزرده بود او را بجنگ رستم فرستاد رستم برو دست یافت و او را به تیر گز هلاک کرد مدت پادشاهی گشتاسب صد و بیست سال از آثار گشتاسب قلعه سمرقند و دیواری در میان ایران و توران بیست فرسنگ از آنسوی سمرقند و شهر یضا بفارس است و از حکما که در زمان وی بوده اند سقراط و جاماسب که در علم نجوم بی نظیر بوده اند و مدفن او در فارس است .

بهمن بن اسفندیار بن گشتاسب بن لهراسب بحکم وصیت پادشاه شد و بکین پدر بجنگ خاندان رستم رفت و فرامرز بن رستم را بکشت و زال را مجبوس گردانید پس خلاص داد و رستم در آن حال در چاه بمکر برادر مجروح شده بود و بدان در گذشته بهمین ولایت بسیار در حکم آورد و پسر

بخت النصر را از بابل معزول کرد و کبرش از اسباط جاماسب بن لهراسب که مادرش از یکی از انبیای بنی اسرائیل بود بعوض بفرستاد و بفرمود تا جمله بنی اسرائیل را به بیت المقدس آورد و کسی که ایشان خواهند بر سر ایشان گمارد و کبرش ایشان را جمع کرد و دانیال پیغمبر علیه السلام را باتفاق ایشان ریاست بنی اسرائیل و ملکی شام داد و ایشانرا باز بمقام خویش گسیل کرد و بیت المقدس را عمارت فرمود و مادر بهمن از اولاد طالوت بود و زنش از نژاد راجعیم بن سلیمان اورا پسری ساسان نام و دختری همای نام بود بهمن همای را زن کرد و پادشاهی بدو داد ساسان از رشک بعبادت مشغول شد مدت پادشاهی بهمن صد و دوازده سال از اکابر حکما که در عهد او بودند بقراط طیب و بقراطیس بوده است.

همای بنت بهمن زنی با حزم و رای بوده و سیرتی بسندیده داشته بحکم وصیت پدر پادشاه شد از پدر حامله بود وضع حمل به پسری شد حبشاهی بر مهر پسر غالب آمد و او را در صندوق نهاد و باب انداخت گازی آن صندوق را بگرفت و پسر را دارآب نام کرد و پیرورد چون بعد بلوغ رسید گوهر پادشاهی سر بگازی فرود نمی آورد سلاح ورزیدن مشغول شد و بالشکری که مادرش بجنگ رومیان میفرستاد ضم شد امیر لشکر در راه درو آثار دولت مشاهده میکرد چون بروم رسیدند مردی بسیار کرد احوال او باهمای تقریر کردند تفحص احوال او نمود محقق شد که پسر اوست پادشاهی بدو تسلیم کرد و خود کرانه گزید و بعضی گویند چهل مناره و خانه عظیم که در وسط استخر است و مسلمانان آنرا مسجد ساخته اند و اکنون بغایت خرابست وی ساخته است مدت پادشاهی همای سی و دو سال و از آثار او شهر جرباد قانست.

داراب بن بهمن بجای مادر پادشاه شد و او پادشاهی با

عدل و رای بوده و بیشتر ملوک عجم متابع و منقاد وی بودند و صاحب خبرانرا تعیین کرد تاخبر زودتر رسانند و جهت ایشان در منازل اسب بست دختر فیلقوس را بخواست و بسبب بوی ناخوشی که از دهانش می آمد اورا پیش پدر فرستاد دختر از داراب بسکندر حمله بود چون براد فیلقوس گفت از منست و داراب را پسری دیگر دارا نام بود او را ولیعهد گردانید مدت پادشاهی او دوازده سال بود و بیشتر مقام وی بفارس بود و از آثار وی شهر داراب جرد است و کوره که بدان منسوبست و از حکیمان که در عصر او بودند افلاطون الهی که شاگرد سقراط است .

دارای بن داراب بحکم وصیت پدر پادشاه شد میان او و اسکندر رومی بر سر خراج بعضی از ولایات ایران که در تصرف رومیان بود مخالفت افتاد آهنگ جنگ یکدیگر کردند و دومرد همدانی از کسان دارا وی را زخم زدند و به لشکر اسکندر گریختند اسکندر فی الحال بیامد و سروی بزانو نهاد و قسم مغلظه خورد که من نفرموده ام و قصد قتل تو نداشتم دارا از وی التماس کرد که کشندگان وی را بکشد و دختر وی زت کند و بر اولاد ملوک فرس بیگانه نگمارد و ایشانرا خوار ندارد اسکندر از وی پذیرفت و بران وفا کرد و ازین جهت ملوک طوایف بگماشت و نخواست که مخالفت عهد کند و نیارست از اقارب دارا کسی قایم مقام داشتن مبدا که مستولی شوند و از وی یا اولاد وی کینه خواهند و نیز گویند که ارسطاطالیس تلمید افلاطون اشارت کرد تا اسکندر بر قتل پادشاهزادگان اقدام ننماید مدت پادشاهی دارا چهارده سال از آثار او شهر ابهر است

اسکندر بن داراب که لقب او ذوالقرنین است و بعضی گویند که اسکندر پسر فیلقوس است بد از برادر پادشاهی ایران

بدورسید و او تمامت ایران و جهان در ضبط آورد و بطلب آب حیوان رفت و خضر علیه السلام بر مقدمه لشکر او بود بآب حیوان رسید و از آن بخورد و اسکندر محروم ماند ارسطاطالیس حکیم وزیر او بود حکمت و فلسفه و منطق و محیطی و اقلیدس و هیأت و غیر آن از ایران بروم فرستاد از آثار اسکندر سد یا جوج و ماجوجست بمشرق و اسکندریه بمغرب و دمشق بشام و مرو و هرات در خراسان و سمرقند در ماوراءالنهر و بردع به اران و بقول بعضی مورخان سد یا جوج و ماجوج ذوالقرنین اکبر ساخته است و طلب آب حیوان نیز او کرد چون اسکندر رحلت خواست کرد جهان بر ملوک طوایف بخش کرد و در ایران نود پادشاه معین نمود چنانچه هیچ یک فرمان دیگری نبردی و بدین سبب کس بروم حکم نکرد مدت پادشاهی او چهارده سال و نوات او در شهر زور بوده است و در آنوقت سی کس از اعاظم حکما که ارسطاطالیس از جمله ایشان بود بر سر او حاضر بودند اسکندر را اجزای ماسکه مالیدند و در تابوت طلا نهادند و با اسکندریه فرستادند مادرش او را از تابوت طلا بیرون آورده و در تابوتی از سنگ مرمر که از مصر آوردند نهاد و در اسکندریه دفن کرد و امق و عذرا معاصر او بودند بعد از او ملک بر پسر او روشن نام که شاگرد ارسطاطالیس بود عرض کردند قبول نکرد و بعلم و عبادت مشغول شد از اهل بیت اسکندر مردی را او عوس نام پادشاهی برداشتند و او را بطلموس گفتند و معنی این ملک بزرگ بود چنانکه ملک عجم را کسری میخوانند و ملک یونان و مصر و شام و مغرب تا حد عراق و لب دجله در حکم او شد و بنی اسرائیل را بزمین بیت المقدس نیکو داشت و یکن از ایشان مهتر کرد و ترویج دین و شریعت توریت فرمود و او عوس بعد از سی و هشت سال از پادشاهی در گذشت و بعد از او دقیانوس پادشاهی نشست و او بود که اصحاب کف از وی بگریختند و بکھف افتادند و بعد از او مردی دیگر

پادشاهی رسید نام او عرسطوس چون از پادشاهی وی پنجاه و شش سال بگذشت عیسی بن مریم از مادر بزاد و میان عیسی و اسکندر صدوشش سال و بعضی زیاده ازین نیز گویند .

فصل سیوم

در ذکر ملوک طوایف

از عهد اسکندر تا زمان اردشیر بابکان مدت سیصد و هجده سال ایران را ملوک طوایف داشته اند و ایشان بایکدیگر کوشش بمسایل مشکل کردند و لاجرم مردم در عهد ایشان در تحصیل علوم می کوشیدند و اهل علم در عالم بدرجۀ اعلی رسیدند و از ایشان سه فرقه که بیست و یک پادشاه بودند از دیگران بزرگتر بودند فرقه اول ابطحش رومی چون اسکندر جهان بر ملوک طوایف بخش کرد خراسان و عراق و بعضی از فارس و کرمان بدوداد و او مدت چهار سال مباشر بود تا بردست اشک بن دارا کشته شد فرقه دوم اشکانیانند دوازده پادشاه مدت حکومتشان صد و شصت و پنج سال .

اشک بن دارا در زمان عثم اسکندر از یم او پنهان شد بعد از آن بر ابطحش خروج کرد و او را بکشت ملک ابطحش او را مسلم شد باریگر پادشاهان اطراف مقرر کرد که نام او در فرمانها بالای نامه های خود نویسند و او نیز از ایشان باج نخواهد و بوقت تشویش بشکر مدد یکدیگر دهند و عزل و نصب هیچکس بدست دیگری نباشد مدت پادشاهی او پانزده سال است اشک بن اشک بن دارا بعد از پدر بحکم ارث پادشاه شد و مدت هفت سال حکم کرد و در گذشت

شاپور بن اشک بن دارا او را پادشاهی بزرگ خوانند

بعد از برادر پادشاهی بدو تعلق گرفت و او بجنگ روم رفت و خلقی بیشمار بقتل آورد از اموال و خزاین که اسکندر برده بود بسیار باز آورد و مدت پادشاهی او شش سال .

بهرام بن شاپور بن اشك بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد و مدت یازده سال پادشاه بود و درگذشت .

بلاس بن بهرام بن شاپور بن اشك بعد از پدر کارملک بدو تعلق گرفت و مدت یازده سال بود و نماند .

هرمز بن بلاس بن بهرام بعد از پدر پادشاهی یافت و مدت شانزده سال حکومت کرد و درگذشت .

نرسی بن بلاس بعد از برادر پادشاه شد مدت چهارده سال در پادشاهی بماند و درگذشت .

فیروز بن هرمز بن بلاس بعد از عم پادشاه شد و مدت هفده سال در پادشاهی بماند و درگذشت .

بلاس بن فیروز بن هرمز بعد از پدر پادشاه شد مدت دوازده سال حکم کرد و بگذشت .

خسرو بن بلاس بن فیروز بعد از پدر پادشاه شد و مدت بیست سال در پادشاهی بماند و بگذشت .

بلاسان بن بلاس بن فیروز مرغزار بلاسان اصفهان بدو منسوبست بیست و دو سال در پادشاهی بماند و درگذشت .

خسرو بن بلاسان بعد از پدر پادشاه شد و مدت سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در جنگ اشغانیان کشته شد .

فرقه سوم اشغانیانند از نسل فریرزبن کاوس هشت پادشاه مدت ملکشان صد و پنجاه و سه سال .

اول ایشان اشغ بن اشغ با اشکانیان جنگ کرد و دولت از خاندان ایشان بیرون آورد و ملک برو قرار گرفت با ملوک طوایف

همان شرط کرد مدت بیست و سه سال در پادشاهی بسربرد و درگذشت
 بلاس بن اشغ بحکم وصیت بعد از پدر پادشاه شد دوازده
 سال پادشاهی کرد و درگذشت سی و پنجبر (ع) در عهد او متولد شد.
 گودرز بن بلاس بن اشغ از او گودرز بزرگ خوانندگین
 یحیی علیه السلام از بنی اسرائیل او باز خواست مدت سی سال
 پادشاه بود .

نرسی بن گودرز بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد مدت
 بیست و سه سال در پادشاهی بماند مؤید و رامین در عهد او پادشاه
 خراسان بودند و از قبل او

نرسی بن نرسی بن گودرز بن بلاس بعد از پدر پادشاه شد و
 مدت ده سال حکم راند و نماند .

اردوان بن نرسی بن نرسی بن گودرز بن بلاس بعد از پدر
 پادشاه شد قصر روم بمهد اوقصد ایران کرد و او از پادشاهان
 طوایف مدد خواست و ایشانرا از ایران دفع کرد و مدت یازده
 سال در پادشاهی بماند و درگذشت .

نرسی بن نرسی بعد از او پادشاه شد مدت ده سال
 حکم کرد و بگذشت .

اردوان بن نرسی بن نرسی او آخر ملوک طوایف بود بعد
 از پدر پادشاه شد و مدت سی و یکسال در پادشاهی بماند و در
 جنگ اردشیر بابکان کشته شد و دولت ملوک طوایف سیری گشت.

فصل چهارم

در ذکر ساسانیان

که ایشانرا اکاسره نیز خوانند سی و یک پادشاه

مدت ملکشان پانصد و بیست و یکسال

اردشیر بابکان بجد مادری منسوبست به بابک که از قبل اردوان حاکم فارس بود و شهر بابک میان فارس و کرمان بدو منسوبست و پدر اردشیر ساسان نام داشت از نسل ساسان بن بهمن پدر اردشیر شبانی بابک کردی بابک در حق او خوایی دید از نژادش پرسید اظهار کرد بابک او را معزز کرد و دختر خود بدو داد اردشیر از او متولد شد چون بحد بلوغ رسید بخدمت اردوان رفت و با سیریتی از سراری او سر برآورد و هر دو بگریختند و بفارس رفتند اردوان پسر خود را بجنگ او فرستاد اردشیر برو مظفر شد و بجنگ اردوان رفت و او را بر ظاهر ری بعد از محاربه بکشت و بر ملک مستولی شد و دخترش را زن کرد دختر بفریب برادر اردشیر را زهر خواست داد و اردشیر فهم کرد و او را بوزیر داد تا بکشد زن گفت حامله ام چون اردشیر را فرزند نبود وزیر او را زنهار داد و خود را خصی کرد بعد از چند ماه شاپور از او متولد شد وزیر او را پیرورد و در ده سالگی در حالت گوی باختن بر اردشیر ظاهر گشت وزیر احوال عرضه داشت اردشیر وزیر را نوازش نمود آل برامکه از نسل آن وزیراند اردشیر پادشاهان ملوک طوایف را هر کدام که مطاوعت او میکردند و خراج پذیرفتند بگذاشت و هر کدام که مخالفت کردند نگذاشت و اگر بعد از محاربه بمطاوعت درآمدند

مقبول داشت و از آثار اردشیر خوره فارس است که تضدالدوله دیلم آنرا فیروز آباد نام کرد و شهر گواشیر است که دارالملک کرمانست و در اول برد اردشیر میخواندند و اهواز و بند رود و مسرفان بخوزستان و جزیره بدیار بکرو بحرین بدیار فارس و نرجه بقرزین که اکنون دیهست و بهمبر بگیلان که اکنون کرجیات میخوانند و نه در میان سیستان و کرمان و شهری از مداین سبغه عراق و نرماشیر دریم و اکنون از آن اثری نیست و آب زنده رود در اصفهان میان رعایا بخش کرد و نصیب هر ولایت مقرر گردانید مدت پادشاهی اردشیر چهل سال و دو ماه بود و او پادشاهی بود باعدل و سخاوت و رای و شجاعت و در عدل و سیاست قاعده‌هائی نهاد که پیش از وی ننهاده بودند و او را وصایا و عهدیست بغایت خوب و در اواخر سلطنت حکم وی بر اکثر ربع مسکون نفاذ یافت.

شاه پوربن اردشیر پادشاهی بود باعدل و شجاعت و سخاوت بعد از پدر سی و یکسال و چند ماه پادشاهی کرد و در جهان عمارت بسیار ساخت از جمله نیشابور که طهمورث بنا کرده بود و اسکندر خراب کرده آبادان گردانید در شعبی که از صوب آن شهر است غاری هست و صورت شاپور از سنگ تراشیده و بشکل ستونی در میان غار ایستاده است و بر سر شعب صورتی چند کرده اند و چند شاپور بخوزستان اوساخت و بهر ولایت روستاهای بسیار ساخت و شاپور یعنی پسر ملک

هرمز بن شاپور مردی بود با جمال و قوت و بها و علم مدت دو سال پادشاهی کرد از آثار او شهر رام هرمز بخوزستان و دستکره میان بغداد و خوزستان است.

به-رام بن هرمز چون بعد از پدر پادشاه شد شیعه مانی را معزز و مکرم داشت و بخودشان نزدیک کرد تا مانی بروی

اعتماد کرد و پیش وی حاضر شد بهرام ویرا تعظیم کرد تا اتباع او را جمله بدست آورد آنگاه حکما را جمع کرد تا با مانی بحث کردند و ملزمش گردانیدند و کفر او مبین شد و توبه بروی و امتش عرض کردند قبول نکرد بهرام بفرمود تا پوستش بیرون کنند و گاه در آکنند و بیاویختند و نایبانش را بفرمود تا مانویانرا هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود بفرمود تا در زندان محبوس داشتند و مذهب وی ازین سبب بر طرف شد و گویند اثر او در چین مانده است و مدت ملک او سه سال و سه ماه بود از آثار او چیزی مشهور نیست .

بهرام بن بهرام بن هرمز مردی بغایت نیکو سیرت بوده مدت ملکش بیست سال از آثار وی چیزی ظاهر نیست مقام وی بچند شام بوده .

بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز او را اشکانشاه خوانند و بهرام بهرامیان نیز گویند بعد از پندر چهار ماه حکم کرد .

نرسی بن بهرام بن بهرام بعد از پندر بر سریر پادشاهی نشست و مدت نه سال در حکومت بماند و درگذشت

هرمز بن نرسی بن بهرام بعد از پندر پادشاه شد و اول پادشاهی از اکاسره که بنفس خود بدیوان مظالم بنشست او بود و سیرت نیکو داشت و داد مظلوم دادی مدت نه سال جهان در تحت فرمانش بود و از آثار او روستاهای بسیار در ولایت خوزستان است .

شاه پور ذوالا کتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام بوقت وفات پدر او هنوز متولد نشده بود و هرمز هیچ فرزند نداشت ارکان دولت او احتیاط کردند مادر شاه پور حامله بود پادشاهی بدو دادند بعد از چهل روز شاه پور متولد شد طفل را بر تخت خوابانیدند

وتاج بر بالای سروی آویختند چون او کودک بود ملك پر آشوب
 شد از عرب طایر غسانی لشکر کشید و تختگاه ساسانیان غارت
 کرد و خواهر هر مزرا اسیر کرده وزن کرد چون شاپور بعد مرده رسید
 بجنگ طایر رفت و دختر طایر ملکه نام با او متفق شد و او را
 در قلعه راه داد تا طایر را بکشت و بسیاری از قوم عرب را بقتل
 رسانید چون از قتل ملول شد فرمود تا شانه اعراب بیرون می
 کردند و ایشان بسختی میبردند اعراب بدین سبب او را ذوالاكتاف
 خواندند از اجداد حضرت رسول صلعم مالك بن نصر پیش او
 رفت و او را از سبب آزار اعراب پرسید شاپور گفت از منجمان
 شنیده‌ام که از عرب شخصی خیزد که ملوک عجم را بر اندازد بدین کینه
 این قتل میکنم مالك گفت شاید که قول منجمان دروغ باشد و اگر
 راستست و البته بودنیست اولی آنکه این قتل کمتر باشد تا آن
 صاحب دولت را نیز کینه کمتر بود بدین سخن شاپور دست
 از آزار عرب برداشت شاپور بر سم رسل پیش قیصر روم رفت قیصر او را
 بشناخت بگرفت و مجبوس کرد و بایران آمد و خرابی بسیار کرد و درین
 ملك متمکن شد شاپور از زندان بمدد کنیزکی که بر او عاشق شد
 بگریخت و با آن کنیزك بایران آمد و تا زمین قزوین هیچ جا
 آرام نگرفت در آن زمین باغی که اکنون به شاپوران مشهور است
 و شاپور ساخته و در آن وقت باغی کوچک و صومعه یزدان پرستی
 بود نزول کرد از حال ایران استکشافی می نمود و صومعه دار با
 او گفت وزیر شاپور در رودبار است و امیر لشکر در سرو بار
 شاپور باستحضار هر دو اشارت کرد بخد متش پیوستند باتفاق بر
 قصد قیصر بجانب بغداد روان شدند و بر سر قیصر رسیدند و
 او را دستگیر کردند ملك شاپور را صافی شد شاپور زمین
 قزوین را بر خود مبارك دانست فرمود آنجا شهری بسازند معماران
 بعمارت مشغول شدند دیلمان مزاحم ایشان میشدند هر چه ایشان

بروز میساختند دیلمان بشب خراب میگردند معماران بحضرت
 شاپور انها کردند شاپور بدفع اعراب و دیگر طامعان ملك مشغول
 بود و باكار دیلمان نمی پرداخت جواب فرستاد که دیلمان را بمال
 مشغول کنید و شهر بسازید چنین کردند و شهرستان بساختند
 آغاز عمارت قزوین در ماه ایار سنه ثلث و ستین و اربعمائه اسکندری
 بطالع جوزا جمعی از لشکریان جهة دفع شر دیلمان در آنجا
 ساکن شدند و چون شاپور دفع طامعان ملك کرد بجنگ دیلمان
 آمد و تاکنار دریای خزر برفت و قتل عام کرد و بر هیچ دیلم
 باقا نکرد و هرچه بغارت لشکریان از آن برده بودند بعضی بسوخت
 و بعضی در زیر گل کرد و از بردن آن عار داشت در تاریخ گزیده
 آورده است که مانی صورت گر در زمان شاپور ذوالاکتاف دعوی
 پیغمبری کرده و بعضی گویند که در زمان شاپور بن اردشیر و صاحب
 نظام التواریخ و حمزه اصفهانی برآند که در زمان بهرام اول بوده
 چنانچه مذکور شد و دعوی پیغمبری بآن کردی که خطهای دراز
 و کوتاه کشیدی و دایره ها نمودی بی پرگار و مسطر چنانچه پرگار
 و مسطر احتباط رفتی تفاوت نبود و صورت ربع مسکون و سه
 ربع غیر مسکون بر کوهی نگاشته بود چنانکه تمامت شهر ها و
 دریاها و کوه ها و رود ها از آن معلوم میشد و پیراهنی نیز
 ساخته بود که چون پوشیدندی مرئی بودی و چون از تن بر
 کنندنی نامرئی اما در مآظره باعلما دروغ زن شد و کشته
 گردید از آثار شاپور شارستان قزوین است که اکنون محلتی
 است از آن و شهرستان مداین و تجدید عمارت انبار و خوره شاپور
 که انرا سوس خوانند و چند شهر در سجستان و هند بساخت
 مدت عمر و پادشاهی او هفتاد و دو سال .

اردشیر نیکوکار برادر شاپور ذوالاکتاف بود از مادر
 چون پسر شاپور کوچک بود پادشاهی بدو دادند تا چون شاپور بن

شاپور بزرگ شود پادشاهی بدو سپارد اردشیر مردی عاقل بود
و با مردم در دولت نیکو زیست و نیکوئی کرد بدین سبب نیکوکار
لقب یافت مدت دولت او دوازده سال

شاپور بن شاپور ذوالاکتاف بعد از عم پادشاه شد
شکار دوست بود در نخجیر گاه بادی سخت بر آمد و ستون
بارگاهش بشکست و بسرش آمد و بدان درگذشت مدت پادشاهی
او پنجاه و چهار ماه شروین و حورین معاصر او بودند قیصر
روم را پسری کوچک بود بوقت مرگ نزد شاپور فرستاد که
کسی را بفرست تا ملک مضبوط نگاه دارد و چون پسر بزرگ
شود ملک تسلیم کند شاپور شروین را بفرستاد تا بروم حاکم
شد چون پسر قیصر بعد مردی رسید ملک بدو سپرد او شروین
را رخصت مراجعت نداد شروین تاعهد بهرام گور در روم بماند
بهرام بن شاپور بن شاپور ذوالاکتاف ظالم و جبار صفت
بود داد کس ندادی سیزده سال در پادشاهی بماند و درگذشت .
یزدگرد بن بهرام بن شاپور بعد از پدر پادشاه شد و یک
سال حکم کرد فارسیان او را در عداد پادشاهان نیاورده اند اما
حمزه اصفهانی و مورخان بر درستی احوال او مبالغه نموده اند .
یزدگرد بزه کار بن شاپور بعد از برادرزاده حاکم و پادشاه
شد عظیم ظالم و ستمکار بود فارسیان او را یزدگرد بزه کار
لقب کردند مدت پادشاهی او بیست و دو سال و نیم در عهد او
اکثر ایران از ظلم خراب شد .

بهرام گور بن یزدگرد بن شاپور بعد از پدرش ارکان
دولت بسبب ظلم یزدگرد او را اختیار نکردند و پادشاهی بکسری
نامی دادند بهرام با او منازعت کرد بمحاربت انجامید بهرام رج
لشکر نخواست و گفت دعوی من و او راست و تاج بر تخت
مینهم و دو شیر گرسنه بر پای تخت می بنیدیم هر که شیرانرا

بکشت و تاج برداشت پادشاهی او راست کسری گفت من صاحب ملکم و تو مدعی پینه ترا باید بهرام شیرانرا بکشت و تاج برداشت پادشاهی بر او مقرر شد بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و در عدل و داد کوشید و بکردار نیکو مردم را هوا خواه خود گردانید بهرام بغایت مردانه بود و تیر او خطا نرفتی شکار دوست داشتی و خرگور بسیار کشتی بدین سبب او را بهرام گور خواندند زمان او زمان عشرت و طرب بود مردم تا نینروز بکسب مشغول بودند و نیمه دیگر بعشرت کار مطربان رواج عظیم گرفت بهرام گور از هند دوازده هزار لولی بجهت مطربی مردم بیاورد و نسل ایشان هنوز در ایران مطربی میکنند بهرام بعشرت مشغول بود کار ملک بوزیر گذاشته بود وزیر ولایت خراب کرد و لشکرا مرسوم نداده بود بهرام روزی برسبیل شکار بیرون رفت بر درخیمه چوپانی سگی را از درخت آویخته بود موجب پرسید گفت این سگ برین گله من معتمد من بود ناگاه نقصان در گله می آمد و موجب معلوم نمیشد متفحص شدم این سگ باماده گرگی الفت گرفته بود و با او در ساخته و گرگ گوسفندانرا تلف میکرد بهرام ازین سخن متنبه شد و متفحص احوال وزیر گشت وزیر گناه یشمار داشت او را سیاست کرد - مدت پادشاهی او شصت و سه سال بفرمود تا برگورش نوشتند که با آنکه از این جهان همه کامی برداشتیم بنا کام بگذاشتیم .

یزدگرد بن بهرام گور بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه شد مدت پادشاهی او هیجده سال بود .

هرمز بن یزدگرد بن بهرام گور بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد برادر مهترش فیروز پادشاه هیتال التجا برد و با برادر جنگ کرد و او را اسیر گردانید مدت پادشاهی او یکسال فیروز بن یزدگرد بعد از ظفر بربرادر پادشاه شد در زمان

او قحطی عظیمی پیدا شد هفت سال خراج موقوف داشت تا
ضعفا ورعیت مستأصل نشوند سیرت پسندیده داشت و داد مظلومان
نیکودادی و مجرم را بزدان نفرستادی و هم در مجلس حکم جزا
بامضا رسانیدی و او را با خوشنواز ترك مصاف افتاد و کشته
شد مدت پادشاهی او دوازده سال بود.

بلاش بن فیروز بن یزدگرد بعد از پدر پادشاه شد
برادرش قباد ازو بگریخت بعهد او سوفزای که از پهلوانان
جهان بود برفت و خوشنواز ترك را بکشت مدت پادشاهی او
پنج سال بود.

قباد بن فیروز بعد از برادر پادشاه شد در زمان اومزك
دعوی پیغمبری کرد و مال و زن همه مشترك گردانید قباد بدو بگروید
جهان بر قباد بشورید کنج عزلت گرفت و برادرش جاماسب بجای او بنشست
اما مورخین نام او را درین پادشاهان نیاورده اند باز بعد
پادشاه هیتال قباد پادشاه شد و ملك براو قرار گرفت نوشیروان
بن قباد مزدك و اتباع او را دفع کرد و جهان از شر او پاك
شد از آثار قباد اوجان و جلوان و شهر آباد جرجان و چند
موضع در طبرستان است مدت پادشاهی قباد شصت و چهار سال بود
انوشیروان عادل بن قباد بعد از پدر پادشاه شد و او را
کسری گفتند و هر که بعد از او بود او را کسری خواندندی
انوشیروان عادت و آئین نیکو نهاد و ترتیب ملك و ضبط لشکر
بگروه گروه او کرد و در دفتر عرض و عارض او پیدا کرد و ابوزرجمهر را
وزارت داد بعد از مدتی عزم روم کرد و ملك روم را گرفت و
قیصر را در فرمان خود آورد و برو خراج نهاد و روم بدو بازگشت
بر قرار آنکه هر چند سال بدرگاه آید و چون از فتح روم بازگشت
بماوراء النهر رفت و با خاقان صلح کرد بشرط آنکه تافرغانه
انوشیروان را باشد و دختری بخواست از خاقان و باتفاق بمجاریه

هياطله رفتند و ايشان را قهر کردند و بجانب هندوچين رفتند و ايشان
 صلح کردند و خراج ممالك برخود گرفتند چون بازگشت از در بند
 خبر آمده بود که قباچاق مستولی شده اند انوشیروان آهنگ ايشان
 کرد و آنجماعت را قمع فرمود و در بند معمور گردانید و جمعی
 از لشکریان آنجا بداشت تا آن در بند نگاه میداشتند و فرمود تا
 حصنها ساختند و پلها عمارت کردند و راهها نگاه داشتند از دزدان
 و مفسدان، گیلان و دیلمان او را مسخر شد کتاب کلیله و دمنه
 و شطرنج در عهد او از هند بایران آوردند وزیر او ابوزرجمهر
 در مقابل شطرنج نرد ساخت در ایام اوسیف ذی الیزن از ابنای
 ملوک حمیر نرد وی آمد و استعداد کرد بر مسروق بن ابرهه که
 سورة الفیل در شأن پدرش آمده است انوشیروان او را مدد کرد
 تا یمن را ايشان مستخلص گردانید و بالجمله انوشیروان عادل جهان را بنام
 نیکو و داد و راه انصاف بگرفت و چون هفده سال از پادشاهی
 او بگذشت عمارات عالم بد آنجا رسید که در ممالك او هر چند که امتحان را
 پنجاه جریب زمین خراب جستند نیافتند و مهتر و بهتر آفرینش پیغمبر ما
 صلوات الله و سلامه علیه و آله در آخر زمان وی بوجود آمد و آن
 روز آتشکده ها فرومرد و دریای ساوه خشک شد و دوازده کنگره
 از ایوان کسری یفتاد و انوشیروان از آن متفکر شد این حال را
 با سطیح کاهن گفتند سطیح گفت این دلالت بر ولادت نبی عربی و استیلای
 امت وی بر جمیع آتشکده ها است و بعدد هر کنگره ای که افتاده است یکی
 از قریش پادشاهی کند پس ايشان منقطع شوند - و از بناهای وی رومی
 است که بشکل انطاکیه ساخته اند که بجانب مداین پیوسته و در
 بارگاه وی چهار کرسی زرین نهاده بودند یکی از برای ابوزرجمهر
 دوم برای قیصر روم سیم از واسطه ملک چین چهارم ملک قباچاق
 را بودی مدت ملکش چهل و هشت سال بود گورش بجبل الحمیری
 بفرمود تا برگورش نویسند که هر چه از پیش فرستادیم مارا ذخیره

است پیش کسی که جزای نیکی نگاهد و در بیدی نیفزاید لایکون.
ال عمران حیث یجوز السلان .

هرمز بن نوشیروان بعد از پدر پادشاه شد بهرام چوین را
بجنگ ساوه شاه فرستاد که او را بکشت و در زمان او پرویز پسرش
بولایت ارمن رفت و بردختر پادشاه آنجا شیرین نام عاشق شد
مدت سلطنت هرمز دوازده سال بود

بهرام چوین بقولی از فرزندان گرگین میلاد و بقولی از تخم
یزدگرد بزه کار بدعوی خدمتکاری هرمز بهوس پادشاهی بکین
خواستن هرمز پیش رود نهر روان رفت و او را با پرویز ملاقات
افتاد و بمحاربه انجامید پرویز منهزم شد بهرام بر ملک مستولی شد
پرویز بمدد خالان خود بندویه و بسطام به روم رفت و دختر قیصر
روم مریم را بنکاح آورد و بمدد لشکر قیصر بایران آمد و بر
در اوجان با بهرام جنگ کرد و بهرام شکست یافته بخراسان گریخت
و از آنجا پیش برمود خالقان چین رفت و دختر او را بخواست
پرویز یکی را بفریب فرستاد تا او را همانجا بکشت مدت استیلای
بهرام بر ایران دو سال و کسری بود .

خسرو پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل از و تا اردشیر
هیجده پشت است که همه پادشاه بودند بعد از بهرام چوین پادشاهی
بر و قرار گرفت کسانی که پدرش را کشته بودند اگر چه خالان او بودند
و او بسعی ایشان از ورطه بهرام چوین خلاص شده بود بقصاص
پدر بکشت و فارسیان در شرح بزرگی او مبالغه کرده اند چنین
گویند که ملوک شیروان از نسل اویند گویند که پانزده هزار کنیزک مطربه
و خدمتکار و شش هزار خادم و حارث و بیست و سه هزار و پانصد
اسب بارگیر عربی و رومی زیر زین داشت و نهصد و شصت زنده
پیل در حضرت او میبودند غیر آنچه در شهرها داشت و چون سوار
شدی دویست کس با مجمره های زرین در حوالی او رفتندی تا

باد بوی خوش بدو رسانیدی و هزار آدمی و چهار پای در رهگذرش آب پاشیدی تا گرد فرونشستی و او بروی خوب و لطف و حسن خلق و زور و دلیری و قوت و شهنشاهی سرآمد زمان خود بود آنچه او را بود دیگری را نبود اول آنکه، پاره طلا داشت نرم چون موم هر شکل که خواستی از آن ساختی بی حدت آتش و دستی از عاچ با پنج انگشت چون او را فرزندی خواست شدن آن پنجه در آب نهادی چون فرزند متولد شدی آن انگشتان فراهم آمدی منجم طالع گرفتی احتیاج نبودی از حرم خبر پرسیدن و کاسه داشتی که چون از آب تهی شدی بی آنکه کسی پر کند پر شدی و پیل سفیدی در عهد او در ایران بچه آوردی و بایران فیل را تولد نمیشد و بارید مطرب که کس مثل او نبود و اورا جبهه بزم پرویز سیصد و شصت و شش نوا بود که هر روز یکی را گفتی و استادان موسیقی را قول او حجت است و گنج بار آور آنچنان بود که میان او و قیصر مخالفت افتاد پرویز آهنگ ملک او کرد و قیصر از بیم او خزاین آبا و اجداد خود تمام در کشتی نهاد تا در جزایر دریا بینهد باد کشتیها را بمنزل پرویز رسانید و آن همه خواسته روزی او شد چون از ملک پرویز نوزده سال بگذشت پیغمبر ما صلوات الله علیه بشف و وحی مشرف شد و چون از وحی نوزده سال بگذشت به پرویز نامه ای نوشت و نام خود را بر بالای نام او نوشته بود برنجید و نامه را بدرید و چون آن خبر بحضرت رسالت رسید در حق او دعا فرمود و این دعا مستجاب شد و پرویز به باوان که ملک یمن بود نامه نوشت که بفرستد تا این که در تهامه دعوی پیغمبری میکند باز بدین خود رود والا او را بر من فرست باوان فیروز دلمی را با چند معروف دیگر بفرستاد چون این حکایت بحضرت رسول گفتند رسول فرمود که پرویز را دوش کشتند شما این حکایت برای که میکنید ایشان ضبط تاریخ کردند بعد از مدتی خبر قتل او بر رسید موافق قول حضرت رسول صلعم بود آن جماعت جمله مسلمان گشتند و باعث کشتن

پرویز آن بود که بدخوی بود اکابر درخفیه باهم مواخات کردند و پسرش شیرویه را برآن داشتند که پدر را مجبوس کرد و او را راضی کردند تا بفرمود که او را بزمه کمان هلاک کردند و این واقعه در شب سه شنبه بیستم جمادی الاول سنه سبع من الهجرة النبویه واقع شد شش ساعت از شب مذکور گذشته بود و از آثار وی قصر شیرین و ایوانی که در یستون کوه میساخت تمام نشد مدت پادشاهی پرویز سی و هفت سال بوده است.

شیرویه بن پرویز بعد از کشته شدن پدر پادشاه شد و سلطنت بر او قرار نیک گرفت بدین سبب برادران و اقربای خود را بکشت آخر از بدکاری برنج تن مبتلا شد و بعد از شش ماه پادشاهی بمرد مدت عمر او بیست و دو سال و شش ماه بود.

اردشیر بن شیرویه بعد از پدر پادشاه شد کودک بود بعد از یکسال و نیم بدست یکی از بندگان کشته شد.

قرانی امیری بود از امرای پرویز بعضی نام او را شهر ایران و بعضی شهرایدار نوشته اند حاکم ملک روم بود چون دولت ساسانیان روی در انحطاط نهاد او طمع در ملک کرد و بتغلب و استیلا پادشاه شد و مدت یکسال حکم کرد ارکان دولت با او نساختند و او را بکشتند و رسانی دریای او بستند و در محلاتها می کشیدند و منادی ندا میکرد که هر که نه از خاندان ملک باشد و دعوی پادشاهی کند سزای او اینست.

توران دخت بنت پرویز چون از اهل و بیت کسری کسی نیافتند پادشاهی بدو دادند زنی عاقله بود و پیغمبر در عهد او بدارالقرار رحلت فرمود مدت پادشاهی او یک سال و چهار ماه بود. آذرمی دخت بنت پرویز بعد از خواهر پادشاه شد بغایت جمیله و عاقله بود امیر لشکر خواست که با او عشق بازی کند او را بخلوت راه داد و بکشت مدت حکمش چهار ماه بود.

فرخ زاد بن پرویز از مطربه شکر نام اصفهانی حاصل شده بود نسب او را مصدق نمیدانستند چون از آن نسل دیگری حاضر نبود بدو دادند قریب يك ماه حکم کرد و بروایتی ششماه بدست بنده ای گشته شد.

یزدگرد بن شهریار بن پرویز آخر ملوک عجم بود چون شیرویه بن پرویز اقربای خود را می گشت دایه او را بفارس گریزانید و آنجا به پرورد او عزلت خواستی چون در آن نسل جز وی کسی دیگر نبود پادشاهی بدو دادند در زمان او کار اسلام قوی شده بود و دولت عجم ضعیف گشت چون لشکر اسلام بجنگ او آمدند یزدگرد رستم فرخ زاد را برایشان فرستاد رستم فرخ زاد منجم بود دانست که دولت اکاسره بآخر رسیده است میخواست که صلح کند میسر نشد و رستم فرخ زاد در آن جنگ کشته شد لشکر اسلام قوت گرفت یزدگرد از عراق بخراسان رفت و پناه بسر لشکر خود ماهوی سوری برد لشکر عرب بخراسان رفتند و در مرو ورود دو ماه حرب کردند ماهوی او را بلسگرمد داد و هوس عراق کرد باز خبر یافت که بیژن پادشاه ترکستان بیرون شده قصد ایران دارد بجنگ او رفت ماهوی با فرزندان بیژن متفق شده بایزدگرد حرب کردند و یزدگرد بگریخت و در آسیائی پنهان شد کسی ماهوی را از حال او اعلام کرد و حکم بر قتل او کرد و بفرمان ماهوی یزدگرد را در آن آسیا کشتند و بیژن پادشاه ترکستان ماهوی را با فرزندانش بکشت و بسوخت مدت پادشاهی یزدگرد بیست سال بود که چهار سال رواج داشت و شانزده سال دیگر را ازین طرف به آن طرف گریزان بود تا در سنه احدی و ثلثین هجری کشته شد و دولت اکاسره سپری گشت.

قسم سوم

در ذکر جمعی که بعد از اسلام حکومت داشته اند و آن
مشمول بر سه مقاله است و شش باب و بترتیب گفته خواهد شد

مقاله اول

در ذکر ابوبکر و عمر و عثمان که بحکومت نشسته اند

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم از جهان فانی
بنعیم باقی انتقال نمود مصیبت زدگان اهل بیت بغسل و تکفین و
تجهیز و دفن آن حضرت مشغول بودند انصار در ستیفة بنی ساعده
جمع شدند و میخواستند که سعد بن عبادہ را بر خود امیر گردانند
چون این خبر بابوبکر رسید باتفاق عمر بدانجا رفت و بسعی عمر
انصاریان بابوبکر بیعت کردند و اکثر از مهاجرین نیز تابع شدند
و ابوبکر را بر خود امیر ساختند و او دو سال و سه ماه حکم کرد
و در ماه جمادی الاخر سنه ثلث عشر من الهجرة النبویه بدر باقی
شتافت و در زمان او قسمتی از عراق عرب و بعضی از شام بردست
مسلمانان مفتوح گشت و مسیلمه کذاب که در یمامه دعوی پیغمبری
میکرد کشته شد بعد از او عمر بوصیت ابوبکر برجای او نشست و ده سال
و نیم حکم کرد و در اواخر ذی حجه سنه ثلث و عشرین ابولؤلؤ او را
کارد زد و در مستهل محرم سنه اربع و عشرین دارفانی را وداع گفت
در زمان عمر فارس و عراقین و مصر و شام و آذربایجان و قسمتی از روم
و دیار بکر بدست مسلمانان فتح شد بعد از عثمان بن عفان

بجای او نشست یازده سال و دوماه حکم کرد و بعد از آن جمعی از مسلمانان بدو خروج کردند و در مدینه گرد خانه او را حصار کردند و بدرون خانه رفته او را کشتند در نصف آخر ذی حجه سنه خمس و ثلثین من الهجرة النبویه مسلمانان در زمان او خراسان بگرفتند بعد از او حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام با التماس و شفاعت صحابه بر مسند خلافت نشست و بعد از این مدت چهار سال و نیم بنور هدایت و امامت آنحضرت عالم نورانی بود چون احوال هدایت مآل آنحضرت در صدر کتاب مذکور شده بدان اکتفا رفت .

مقاله دوم

در ذکر تسلط و تغلب بنی امیه که چهارده تن بوده اند و مدت حکومتشان نود و یکسال بوده است

اول ایشان معاویه بن ابوسفیان بن صحر بن حرب بن امیه امارت شام یافت و چون در ربیع الاول سنه احدی و اربعین هجری حضرت امام حسن صلوات الله علیه طریق انقطاع سلوک داشتند او بر جمیع ممالک اسلام حاکم شد و در زمان او عید الله زیاد در سنه ثلاث و خمسين حاکم بصره شد و در سنه ست و خمسين معاویه بنظم پسرش یزید از اهل عالم بیعت گرفت همه کس بیعت کردند مگر پنج کس حضرت امام حسین علیه السلام و عبدالله عباس و عبدالله زبیر و عبدالله عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر معاویه با این جماعت مضایقه کرد و تکلیف کردن مصلحت ندید و در منتصف رجب سنه ستین من الهجرة بمرد .

دوم یزید بن معاویه بن ابی سفیان بعد از پدر بحکومت

نشست در اول حکومتش بامر او حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد و دو تن و بروایتی هشتاد تن از برادران و بنی عمان و شیعه اهل بیت در دشت کربلا شهید شدند و آخر در مدینه طیه غارت و قتل عام کردند و قریب یازده هزار کس از مهاجر و انصار و غیرهم را شهید کردند و خانه کعبه را بنصب منجنیق خراب ساختند و در آخر زمان او عبدالله زیر خروج کرد بحجاز و چون یزید در رابع عشر ربیع الاول سنه اربع و ستین بمرد و بدوزخ رفت کار وی قوی گشت و جمله اهل حجاز و خراسان و یمن و عراق و فارس و آذربایجان و هر جا که اسلام رسیده بود سوای دمشق تا ناحیه اردن به بیعت او درآمدند و هشت سال ملک در دست او بماند تا ایام عبدالملک بن مروان پس حجاج بن یوسف را بفرستاد تا بای وی مجاریه کرد و وی را در روز سه شنبه سیزدهم جمادی - الاول سنه ثلاث و سبعین در مکه معظمه از حلق بیاویخت .

سوم معاویه بن یزید بن معاویه بعد از پدر چهل روز حکومت کرد و در جمادی الاول سنه اربع و ستین بمرد و بعد از او برادرش خالد بن یزید را بحکومت تعیین میکردند بسبب کمال میلی که بعلم و حکمت داشت رغبت نکرد . خالد بسیار عالم بود و اشعار خوب دارد .

چهارم مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه بسعی عیدالله زیاد بحکومت قرار گرفت در زمان او سلیمان بن صرد و مسیب بن الحیه و جمعی از شیعیان برضاب خون امام حسین علیه السلام خروج کردند از بنی امیه هر که را در کوفه یافتند بکشتند و در عین الورد با عیدالله زیاد و حصین بن نمیر بیست روز جنگ کردند و سلیمان صرد و مسیب بن الحیه علیهم الرحمه کشته شدند و بعضی بجزیره گریختند و مروان را در ماه رمضان

سنه خمس و ستین مادر خالد که درجائله او بود بالشی بردهان نهاد و بر آن نشست تا بمرد هشتاد و یک سال عمر داشت .

پنجم - عبدالملك بن مروان بن حکم بعد از پدربادشاه شد و در کوفه مختار بن ابوعبیده ثقفی در منتصف ربیع الاول سنه ست و ستین خروج کرد و ابراهیم بن مالک اشتر علیهما الرحمة والرضوان بمدد او شد و عراق و دیار بکر و اهواز و آذربایجان مسخر کردند و بجند تمام در طلب خون حضرت امام حسین علیه السلام ساعی شدند تا عمر سعد را با پسرش و شمر ذی الجوشن و هر که در کربلا با حضرت امام حسین علیه السلام جنگ کرده بود می گرفتند و می کشتند عبدالملك عیدالله زیاده را با هفتاد هزار مرد بجنگ ایشان فرستاد و از جانب مختار ابراهیم بن مالک اشتر با هفت هزار مرد بجنگ عیدالله زیاده رفت و در حدود موصل جنگ کردند ابراهیم مالک غالب شد و عیدالله زیاده بقتل آمد و اکثر شامیان کشته شدند عیدالله زیاده از چهارده سال امارت کرده بود مختار موصل و جزیره و آن حدود را با ابراهیم داد بعد از این مصعب بن زبیر بعراق باز رفته از جانب برادرش عبدالله زیاده بجنگ مختار آمدند و در چهاردهم رمضان سنه سبع و ستین مختار کشته شد و عبدالملك بن مروان در جمادی الاخر سنه اثین و سبعین بجنگ مصعب بن زبیر بعراق آمد و او را بکشت و عراق بتصرف عبدالملك در آمد و بشام مراجعت نمود و حجاج بن یوسف را در ماه رمضان سنه مذکوره بجنگ عبدالله زیاده فرستاد حجاج بر عبدالله ظفریافت و او را بکشت چنانچه مذکور شد و چندانکه عبدالله زیاده در حیات بود پادشاهی بر بنی امیه قرار نمیگرفت و چون او کشته شد مردم طوعاً و کرها تابع ایشان شدند عبدالملك در سنه خمس و سبعین حجاج را از حجاز عزل کرد و عراقین و یارس و خراسان و آن حدود بدو داد و در سنه ثلث و ثمانین شهر واسط او بنا کرد و

عبدالملك در دمشق در منتصف شوال سنه ست و ثمانين بمرد
بيست و يكسال و يك ماه پادشاهی كرد .

ششم - وليد بن عبدالملك بن مروان بعد از پدر پادشاه
شد و مملكت و حكومت او زياده بر عبدالملك بود و در زمان
اوقتية بن مسلم از خراسان بتركستان رفت و ماوراءالنهر و خوارزم
و ديگر ولايات در تصرف خود درآورد و از طرف شمال مسيله بن
عبدالملك عموريه و قسطنطنيه مسخر كرد و مسجد بنی اميه در
دمشق وليد ساخت و در سنه ثمان و ثمانين عمر عبدالعزيز را بمدينه
فرستاد تا خانهای رسول صلى الله عليه وآله وسلم شكافتند و داخل
مسجد رسول كردند و در آن روز اهل مدينه ميگريستند و می
گفتند اين خانها را نمی بایست شكافت تا مسلمانان كه از اطراف
بدینجای آیند بمیدند كه پیغمبر خدای بچه نوع خانه دردنيا اکتفا
كرده اند و حجاج بن يوسف در پنجم ماه رمضان سنه خمس و تسعين
بمرد ويست و يكسال امارت كرده بود و پنجاه و چهار سال داشت و
زياده از صد هزار آدمی كشته بود بحضور خود بخلاف آنكه
در جنگ كشته شده بودند و در روز مرگ او نود هزار كس در بند او بودند
و وليد بن عبدالملك در روز شنبه منتصف جميدى الاول سنه
ست و تسعين بمرد و مدت نه سال و هفت ماه پادشاهی كرده بود
و چهل و پنج سال عمر داشت .

هفتم سليمان بن عبدالملك بن مروان بعد از برادر پادشاه
شد و در زمان او يزيد بن مهلب گرگان و طبرستان را بگرفت
و جعفر برمكى^۱ وزير سليمان بود بفرمود تا سكه نقره تمام عيار زدند
و پيش از آن در زمان عبدالملك كم عيار مضروب كرده بودند
بدین سبب زر جعفری بدو منسوبست سليمان عمر عبدالعزيز را
ولى عهد گردانيد و در روز آدینه هشتم صفر سنه تسع و تسعين هجرى

(۱) جعفر برمكى وزير سليمان نيست بلكه وزير هارون خليفه عباسى است

برنج ذات الجنب برد و دوسال و هشت ماه حکومت کرده بود. هشتم. عمر عبدالعزیز بن مروان بعد از عم زاده پادشاه شد گویند به اهل بیت نبی صلوات الله علیهم احترام میکرد و مردم را از بی ادبی نسبت بایشان منع مینمود عمر عبدالعزیز باغ فدک را باولاد حضرت امیر داد و در زمان او در سنه مائه هجری ابتدای دعوت بنی عباس بن عبد المطلب بود اعیان باطراف فرستاد و مردم را بخود دعوت کرد و روز آدینه بیست و پنجم رجب سنه احدی ومائه برد و سبب موت او آنکه غلامی داشت که بسیار میل خاطر باو داشت وهشام غلام را فریب داد تا او را زهر داد وبآن درگذشت مدت پادشاهی او دو سال و پنج ماه بود و چهل سال عمر داشت .

نهم یزید بن عبدالملک بن مروان است بعد از عم زاده بحکومت نشست در زمان او در سنه اثنان ومائه ابومسلم خراسانی بجهت بنی عباس بدعوت مشغول شد و یزید چهار سال و یک ماه حکومت کرد و در شب آدینه بیست و یکم شعبان سنه ۱۰۵ برد .

دهم هشام بن عبدالملک بن مروان بعد از برادر بحکومت نشست و خراسان بنصر سیار داد و عراقین یوسف بن عمرو ثقفی در زمان او زید بن حضرت امام زین العابدین علیه السلام را در سنه احدی وعشرین ومائه در کوفه شهید کردند وهشام در سادس ربیع الاول سنه خمس وعشرین ومائه برد و نوزده سال وهشت ماه حکومت کرده بود .

یازدهم ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بعد از عم پادشاه شد در زمان او در سنه خمس وعشرین ومائه محمد بن علی بن عبدالله بن عباس وفات یافت و پسر خود ابراهیم را ولیعهد کرد و بعد از او پسر دیگرش سفاح ولی عهد شد که اول خلفای بنی عباس است ولید طریق زنداقه یش گرفت لشکریان بدو

خروج کردند و او را در روز چهارشنبه بیست و یکم جمیدی -
الاول سنه ست و عشرين و مائه بکشتند او مدت يك سال و دو
ماه حکومت کرد .

دوازدهم یزید بن ولید بن عبد الملك در اول شب سنه
ست و عشرين و مائه بجای عم زاده نشست او را یزید نافقی خوانند
بجهة آنکه وظایف مردم را کم کرد مدت شش ماه حکومت
کرد و در بیستم ذی الحجه سنه ست و عشرين و مائه در دمشق
بطاعون بمرد عمرش بچهل نارسیده بود .

سیزدهم - ابراهیم بن ولید بن عبد الملك بعد از برادر
بحکومت نشست و دو ماه حاکم بود مروان حمار برو خروج کرد و
در صفر سنه سبع و عشرين و مائه از مروان بگریخت و حکومت
بمروان باز گذاشت و بعد از سه ماه کشته شد .

چهاردهم - مروان بن محمد بن مروان بن حکم بن عاص بعد
از فرار ابراهیم بن ولید حاکم شد و او را مروان حمار گویند
چون حکومت بنی امیه بآخر رسیده بود در عهد او فتنه بسیار
شده در خراسان یکی از بنی مهلب مشهور بکرمانی بر نصر سیار خروج کرد
میان او و نصر سیار محاربات رفت در آن اثنا ابو مسلم در سابع
عشرين رمضان سنه تسع و عشرين و مائه در دهی از مواضع مرو
دعوت عباس ظاهر کرد و بکرمانی در جنگ نصر سیار متفق شد
و نصر سیار بجنگ ایشان رفت و کرمانی کشته شد و نصر سیار از ابو مسلم
بگریخت و در ساود سنه ۱۳۱ بمرد ابو مسلم درین وقایع صد هزار کس از اتباع بنی
امیه بکشت و خراسان بدو مسلم و صانی گشت قحطیه بن شیب طایبی را بجانب
عراق فرستاد و او بلاد عراق مسخر کرد و از عراق عزم کوفه
نمود یزید بن میره که متمد لشکر مروان بود از واسط بجنگ
قحطیه آمد در کنار فرات بهم رسیدند شب بود جنگ در پیوست
قحطیه در آب غرق شد اما لشکرش ندانستند و جنگی عظیم کردند و

یزید بن مبره را شکستند چون روز شد و قحطه غرق شده بود حسن بن قحطه را برخود امیر کردند بکوفه شدند و سفاح بن محمد بن علی بن عبدالله عباس را بیرون آوردند و بمسجد بردند و تمام اهل کوفه با او بیعت کردند و چون مروان واقف شد ابراهیم بن محمد برادر سفاح را که در بند داشت و مجبوس بود بکشت و لشکر بجنگ سفاح کشید سفاح اعمام خود عبدالله و عبدالصمد پسران علی بن عباس را بجنگ او فرستاد و برکنار فرات جنگ کردند مروان منهزم شد لشکر بنی عباس از عقب او رفته او را در حدود مصر در ماه ذی قعدة سنه اثنی و ثلثین و مائه بکشتند و حکومت بنی امیه بسر آمد سفاح اولاد بنی امیه را اطلب کرد هشتاد کس یافتند فرمود تاهمه را بقتل رسانیدند و پادشاهان بنی امیه را بغیر از عم عبدالعزیز از گور بیرون آورد و بسوخت.

مقاله سوم

در ذکر خلفای بنی عباس و ایشان سی و هفت کس بودند
وزمان حکومتشان پانصد و بیست و چهار سال

السفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در ثالث عشر ربیع الاول سنه اثنی و ثلثین و مائه باو بیعت کردند و او مصر و شام و مغرب بهم خود عبدالله بن علی داد و حرمین بهم دیگر داود بن علی و برادر خود ابو جعفر را بجنگ یزید بن مبره بواسطه فرستاد که از جانب مروان حاکم بود ابو جعفر کار او بساخت و پیش برادر آمد سفاح او را ولی عهد کرد و بخراسان فرستاد تا از کار ابو مسلم واقف باشد و بیعت ازو ستاند ابو مسلم بیا ابو جعفر تواضع کرد و اعزاز بیحد و نهایت نمود و بیعت کرد

سفاح وزیر خود ابوسلمه خلال را بکشت و وزارت بخالد برمکی داد در ثالث عشر ذی حجه سنه ست وثلثین ومائه وفات یافت مدت حکومتش چهار سال ونه ماه بود .

المصور بالله ابوجعفر عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بعد از برادر بحکم وصیت بحکومت نشست و چون ابومسلم غالب مطلق بود ابوجعفر تکبر واستغنائی اومیدانست بحلیه اورا نزد خود طلید و در رومیه مداین او را بکشت و در پادشاهی و حکومت مستقل گشت وصولت وهیت او در دلها نشست از خلویان محمد بن عبدالله بن امام حسن علیه السلام در مدینه وبرادرش ابراهیم دربصره بر ابوجعفر خروج کردند وبعد از محاربات مغلوب گشتند وبعز شهادت رسیدند ابوجعفر در سنه خمس واربعین ومائه شهر بغداد را ساخت و در سادس ذی حجه ثمان وخمسن ومائه در هیرمیهون بدر و پسر خود ابوعبدالله را ولی عهد ساخت و او را المهدی بالله لقب کرد و مدت عمرش شصت و سه سال و مدت حکومتش بیست و دو سال بود .

المهدی بالله ابوعبدالله بن محمد بن منصور بعد از پدر حاکم شد و در زمان او مردی در خراسان خروج کرد نام او حکم بن هاشم سازنده ماه نخشب بود اصلش از ده کاتریره بولایت بادغیس اول در دیوان ابومسلم کاتب بود و در جنگ تبری بچشمش آمد و کور شد برقی بر آن چشم گذاشت او را بدین سبب برقی گفتند بسیار گریه منظر بود ودعوی خدائی کرد خلق بسیاری برو جمع شد در ولایت کش و نخشب قلاعی چند فرو گرفت المهدی بالله مسیب بن زهیر را بجنگ افرستاد و چون بشک آمد اقربای خود را در شراب زهر داد تا بمردند و خود را در میان ادویه حاره بسوخت چندانکه از اعضاء وجوارح اوهیج باقی نماند بدین سبب اتباع او گمراه شدند و گفتند او با آسمان رفت و این واقعه

در سنه اثنی و ستین و مائه و بروایتی سنه ثلث و ستین و مائه بوده مهدی در روز پنجشنبه بیست و دوم محرم الحرام سنه تسع و ستین و مائه در گذشت ده سال و یک ماه حکومت کرد و چهل و سه سال عمر داشت الهادی بالله موسی بن مهدی بعد از پدر حاکم شد یک سال و سه ماه حکومت کرد و مردی دراز بالا و لب زیرینش کوتاه چنانکه لب بالائین لب زیرین نرسیدی و بدخو و درشت سخن بود در شانزدهم ربیع الاول سنه سبعین و مائه فوت شد .

الرشید بالله هارون بن مهدی بعد از برادر بجای او نشست و او را چهار پسر متولد شد یکی را محمد امین نام کرد و دیگری را مأمون ولایت شرقی را بمأمون داد و غربی را از عقبه حلوان تا چند آنکه اسلام رسیده بود بمحمد امین و روم و دیار بکرو آذربایجان به پسر دیگر قاسم داد و او را مؤتمن نام کرد و پسر دیگرش معتصم را در حساب نیاورد اما خدای تعالی چنان خواست که حکومت بدو رسید لاجرم آنچه خدای خواهد تغییر نتوان داد و بعد از مأمون بخلافت نشست و در نسل او ماند هارون در صفر سنه سبع و ثمانین و مائه بر آل برمک غضب کرد و ایشانرا برانداخت و وزارت بفضل بن ربیع داد و در سنه تسعین و مائه قیصر روم بجنگ بیرون آمد بعد از محاربه صلح کردند بر آنکه قیصر هر سال سیصد هزار دینار بدهد قیصر نقض عهد کرد و تعرض بدیار اسلام نمود زمستان سخت بود هارون در آن سرما بروم رفت و بسیاری از رومیان بکشت قیصر دگر باره صلح کرد و در سورقند رافع بن لایت بن نصر سیار خروج کرد و بر ماوراء النهر مستولی شد هارون بجهة دفع او عزیمت خراسان کرد و چون بطوس رسید بیمار شد و شب شنبه ثالث ربیع الاخر سنه ثلث و تسعین و مائه در گذشت و لادش بری بیست و هفتم ذی حجه سنه سبع و اربعین و مائه بوده مادر او خیزران است و او جاریه مهدی بود و او را آزاد ساخت و بعد از آن نکاح کرد و هارون مردی دراز بالای و فریه و سفید

یوست بود اندك احولى دريك چشم داشت .

الامين بالله محمد بن هارون الرشيد هارون اورا ولی عهد کرد و مأمونرا بساطنت خراسان فرستاد پس چون امین پادشاه شد علی بن عیسی را بالشکری تمام بحرب مأمون فرستاد مأمون طاهر بن حسین را که عامل ری بود پذیره لشکر فرستاد و میان ایشان مقاتله رفت و لشکر امین منهزم گشت اوازی ایشان بیغداد رفت و امین را هلاک کرد مدت چهار سال و هفت ماه حکومت کرد در خامس محرم سنه ثمان و تسعین و مائه کشته شد ولادتش در شوال سنه سبعین و مائه بوده .

المأمون بالله ابو العباس عبدالله بن هارون بعد از قتل برادر حکومت یافت و چون منصب امارت و وزارت بفضل بن سهل تفویض شد اورا ذوالریاستین لقب کردند فضل بن سهل سعی کرد تا مأمون ولایت عهد بحضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام داد بدین سبب بنی عباس مأمون را بر فضل بن سهل متغیر گردانیدند و فضل را درسرخس در حمام بکشتند و مأمون قاتلانرا بقصاص بکشت مأمون فرمود تا کتب اوایل از حکمت و نجوم و هندسه و اقلیدس و فلسفه و منطق و غیر آن از سریانی عبری نقل کردند و در شهرور سنه خمس و مأتین خراسانرا بطاهر ذوالیمینین داد و احوال او بعد از این خواهد آمد و در زمان او در سنه احدی و مأتین بابک خرم دین در آذربایجان خروج کرد مأمون لشکر بدفع او فرستاد و منهزم شدند و بابک قوت گرفت و فتنه او تا زمان معتصم باقی بود مأمون در سابع عشر رجب سنه ثمان عشر و مأتین وفات کرد بیست و هفت سال و هفت ماه حکومت کرد ولادتش در سنه سبعین و مائه بود المعتصم بالله ابو اسحق بن هارون بعد از مأمون بخلافت رسید و در سنه عشرين و مأتین شهر سامره را بنا کرد و در دفع بابک سعی تمام کرد و مال بسیار بلشکر خرج کرد و پس از زحمت بسیار

یابک را گرفته نزد معتصم آوردند و درثلث صفر سنه ثلاث و
عشرین و مائین فرمود تادست و پایش را پدیدند و او را بر دار
آویختند بعد از این معتصم بروم رفت و فتح کرد و در ربیع الاول
سنه سبع و عشرین و مائین وفات کرد ولادت او در سنه ثمانین و مائه
بود معتصم را خلیفه مثنی خوانند زیرا که هشتم است از اولاد عباس
و هشتم خلیفه و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت کرد و
چهل و هشت سال عمر داشت و هشت پسر و هشت دختر داشت و
هشت هزار غلام و هشت فتح بزرگ کرد و هشت بار هزار هزار
دینار میراث گذاشت .

الوائق بالله ابو جعفر هارون بن معتصم بجای پدر نشست
مدت پنج سال و نه ماه حکومت کرد و در آخر ذی حجه سنه اثنی
و ثلثین و مائین بمرض استسقا درگذشت

المتوکل علی الله جعفر بن معتصم بعد از برادر بجای او نشست
و با اهل بیت نبی عداوت بسیار داشت و آب در صحرای کربلا افکند آب
آنجا که اکنون مشهد مقدس است حیرت آورد و بایستاد بدین سبب آنرا
مشهد حایر خوانند مدت حکومت متوکل پانزده سال بود در منتصف
شوال سنه سبع و اربعین و مائین بر دست غلامان کشته شد
باغواي پسرش منتصر بعد از متوکل دولت عباسیان ضعیف شد
و قریب نود سال عزل و نصب ایشان در دست غلامان بود .

المنتصر بالله ابو جعفر محمد بن متوکل بعد از پدر حکومت
بدو تعلق گرفت شش ماه حکم کرد و در منتصف ربیع الآخر
سنه ثمان و اربعین و مائین بمرض سرسام درگذشت .

المستعین بالله ابو العباس احمد بن محمد معتصم بعد از عم
زاده حکومت برو قرار گرفت سه سال و نه ماه حکومت کرد
و در آخر محرم سنه اثنی و خمسين و مائین غلامان بر مستعین

خروج کردند و او را خلع نمودند و مجوس گردانیدند و طعام از وی باز گرفتند تا وفات یافت در زمان او الداعی الی الحق حسین بن زید العلوی در سنه خمس و مائین در طبرستان خروج کرد و جیل و دیلم با او یکی شدند و از ملک ری تا کنار سفیدرود بگرفتند و تاسنه احدی و سبعین و مائین حکومت طبرستان در دست داعی بود

المعتز بالله ابو عبدالله زیر بن متوکل بعد از مستعین بخلاف نشست و معتز سه سال و شش ماه و بیست روز حکم کرد و بعد از آن غلامان بر معتز خروج کردند و او را فرمودند خود را خلع کرد و هر چه داشت بزور گرفتند و او را در حمام گرم آب یخ زهر آلود دادند تا بمرد و بروایتی در حبس از گرسنگی بمرد این حال در سابع عشر شهر رجب سنه خمس و خمسين و مائین بود معتز بالله موسی بن بوغارا در سنه ثلاث و خمسين و مائین بچنگ داعی علوی فرستاد وری و قزوین و ابهر و زنجان از تصرف او بیرون آورد و داعی منہزم شده بطبرستان قناعت نمود و در سنه احدی و سبعین و بروایتی سبعین و مائین بود بعد از آن بردست محمد بن هارون سرخسی صاحب امیر اسمعیل سامانی کشته شد.

المہدی بالله ابواسحق محمد بن واثق بن معتصم بعد از مازمزه یازده ماه حکومت کرد غلامان او را نیز گرفته حبس کردند بعد از آن بکشتند در ثامن عشر رجب ست و خمسين و مائین

المعتمد علی الله ابوالعباس احمد بن متوکل بعد از مہدی بخلاف نشست و بیست و سه سال حکم کرد و برادر زاده خود احمد بن طلحة بن متوکل را به یمن و حجاز فرستاد و در عهد او بعراق عجم حسن بن علی بن عمر بن الامام زین العابدین علیہ السلام خروج کرد تا در سنه سبع و ثمانین کہ زمان معتضد خلیفه بود بدیلمان رفت و خلق را بخود دعوت نمود کار او آنجا

بلند شد مردم جیلان او را ناصرالحق و ناصرالاسلام گویند و امام و مقتداشان اوست و قول او نزد ایشان اعتبار عظیم داشت و بمذهب او عمل نمایند و او در ثالث عشرین شعبان سنه اربع و ثلث مائه در آمل وفات یافت.

المتعضد بالله ابو العباس احمد بن موفق بن متوکل بعد از معتمد خلافت بدو تعلق گرفت عالی همت و کامل و عاقل و صاحب تجربه بود بیش از خلافت بخواب دید که بر کنار دجله مرد تورانی دست در دجله کردی و کف آب بر داشتی در دجله آب نمائی باز آن آب بریختی دجله بر قرار روان شدی معتضد از احوال او پرسیدی گفتندی امیر المؤمنین است معتضد برو سلام کردی آنحضرت او را اکرام نمودی و گفتی چون خلافت بتورسد فرزندان مرا نیکو حرمت دارد که زحمتی بدیشان نرسد معتضد بدین سبب رعایت خلویان بغایت کردی و اموال بسیار بخشیدی و حکم کرد که بر سر منابر بر معاویه لعنت کنند ارکان دولت مانع شدند و گفتند موجب خروج خلویان میشود و بدولت مضرت دارد و معتضد مدت نه سال و نه ماه در خلافت بماند در اواخر ربیع الاول سنه تسع و ثمانین از افراط مباشرت فوت شد

المکتفی بالله ابو محمد احمد بن معتضد بعد از پدر بخلافت رسید در زمان او قرامطه خروج کردند و راه حج مسدود گردانیدند مکتفی ایشانرا برانداخت شش سال و هفت ماه و بیست روز خلافت کرد و در ثالث عشر ذی حجه سنه خمس و تسعین و مائین درگذشت

المقتدر بالله ابو الفضل جعفر بن معتضد بوصیت برادر خلافت بدو قرار گرفت در عهد او قرامطه قوت گرفتند و در مکه قتل عام کردند و حجر الاسود را از مکه بکوفه نقل کردند در زمان او بفرموده وزیر او حامد، منصور بن حسین حلاج را بکشتند مقتدر بدست بعضی از خواص در سابع عشرین شوال سنه عشرین

و ثلاث مائه کشته شد بیست و پنج سال خلافت کرده بود .

القاهر بالله ابو منصور محمد بن معتضد بعد از برادر او را نامزد خلافت کردند بعد از یکسال و نیم خلع کردند و میل کشیدند در اواسط جمیدی الاول سنه اثنی و عشرين و ثلث مایه .

الراضی بالله ابوالعباس محمد بن مقتدر بعد از عم بخلافت رسید ابن مقله خطاط وزیر او بود بحکم ما کافی که منصب امیرالامرائی داشت دست ابن مقله را بسبب آنکه مکتوبی نوشته بود و دیگری را بامیرالامرائی خوانده بیرید و این واقعه در سنه ست و عشرين و ثلثمائه بود راضی شش سال و دو ماه خلافت کرد و در سابع عشرين ربیع الاول سنه تسع و عشرين و ثلث مائه درگذشت از خلفا کسی که در اول پیش نمازی و خطابت تعیین کرد او بود .

المتقی بالله ابواسحق ابراهیم بن مقتدر بعد از راضی بخلافت نشست در عهد او در بغداد قحطی عظیم پدید آمد چنانکه مردم یکدیگر را دفن نمیکردند و میخوردند و در اثناء قحط و با نیز پیدا شد قریب چهار سال متقی خلافت کرد بعد از آن در عشرين صفر سنه ثلث و ثلثین و ثلثمائه او را از خلافت معزول کردند و میل کشیدند بیست و چهار سال بزیست و در شعبان سه سبع و خمسين و ثلثمائه درگذشت المستکفی بالله ابوالقاسم عبدالله بن مکتفی بعد از متقی بخلافت نشست و چون یکسال و چهار ماه خلافت کرد معزالدوله آل بویه او را بگرفت و خلع کرد و میل کشید و این صورت در اوایل جمادی الاول سنه اربع و ثلثین و ثلثمائه بود .

المطیع بالله ابوالقاسم فضل بن مقتدر بعد از مستکفی بسعی معزالدوله بخلافت رسید و باقرا مطه صلح کرد و حجر الاسود را از ایشان بخريد و بمکه فرستاد مطیع مدت بیست و نه سال و نیم در خلافت بماند پس مفلوج شد و خود را خلع کرد و خلافت را

به پسر خود طایع داد و این صورت در اواخر ذی قعدة سنه
ثلث و ستین و ثلث مائه بود مطیع دو ماه دیگر بزیست و در محرم سنه
اربع و ستین و ثلث مائه وفات یافت.

الطایع بالله عبدالکریم بن مطیع بواسطه وصیت پدر خلافت
بدو قرار گرفت و هنده سال و دو ماه در خلافت بماند و در آخر
شعبان سنه احدی و ثمانین و ثلث مائه بالزام بهاء النوله دیلمی
خود را خلع کرد.

القادر بالله ابوالعباس احمد بن اسحق بن مقتدر بعد از طایع خلافت
بنام او مقرر شد در عهد او سلطان محمود سبکتکین در خراسان پادشاه
شد قادر چهل و یکسال و چهار ماه خلافت کرد و در پانزدهم ذیحجه
سنه اثنی و عشرين و اربعمائه درگذشت.

القائم بامر الله ابو جعفر عبدالله بن قادر بعد از پدر حکومت
یاو قرار گرفت در ایام او طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق
خراسان فرو گرفت و قائم بامر الله او را خلعت فرستاد و برکن الدین
لقب کرد بعد از آن بساسیری که سرهنگ دیلم بود دعوت اسماعیلیان
پذیرفته قصد قائم بامر الله کرد و او را در خانه محبوس کرد قائم از
طغرل بیک طلب استعانه نمود طغرل بیک بالشکری تمام برفت
و با بساسیری در میانه واسط و کوفه جنگ کرد و بساسیری بهزیمت
رفت سلطان قائم را بدارالسلام آورد و بهسند حکومت رسانید و مال
بغداد بتصرف سلطان طغرل آمد و قائم چهل و چهار سال و هشت ماه
حکومت کرد و در اواسط شعبان سنه سبع و ستین و اربعمائه
درگذشت.

المقتدی بامر الله ابوالتاسم عبدالله بن احمد بن قائم بعد از جد
بحکومت قرار گرفت مردی صالح و روشن رای و صاحب کرامات
بود و در روزگار او خراسان را ملکشاه داشت اقارب بغداد و

کوشک سلطان او بنا کرد مدت نوزده سال و پنج ماه سلطنت کرد و در اواسط محرم سنه سبع و ثمانین و اربعمائه بموت فجأ در گذشت در روز فوت او پانزده پادشاه مثل ترك و هند و غیره از دنیا رحلت کردند .

المستظهر بالله ابو العباس احمد بن المقتدی بوصیت پدر حکومت قرار گرفت باروی شرقی بغداد و خندق و دروازه ها را مستظهر ساخت بیست و پنج سال و سه ماه حکومت کرد او را در زمان حکومت هیچ تشویشی نرسید و در ربیع الاخر سنه اثنی عشر و خمسمائه در گذشت .

المسترشد بالله ابو منصور فضل بن مستظهر بعد از پدر حکومت قرار گرفت صراحتی و شکوهی تمام داشت سلاطین سلجوقی را محلی نینهادی بنا بر این میان او و سلطان مسعود سلجوقی بمحاربه انجامید و مسترشد در دست مسعود گرفتار شد و در سرایردۀ مسعود محبوس بود و این صورت در رجب سنه تسع و عشرين و خمسمائه واقع شد بعد از این ملاحظه مسترشد را در حدود مراغه کارد زدند و در گذشت مدت هفده سال و دو ماه حکومت کرده بود

الراشد بالله ابو منصور جعفر بن مسترشد چون پدرش در جنگ سلطان مسعود اسیر شد در بغداد حکومت بدو دادند او نام سلجوقیانرا از خطبه بیفکند و بانتقام پدر آهنگ جنگ سلطان مسعود کرد سلطان مسعود نیز بمقابلۀ درآمد راشد از سلطان مسعود بگریخت و بعدود اصفهان آمد ملاحظه او را نیز بکشتند در سابع عشرين رَمَضان سنه اثنی و ثلاثین و خمسمائه مدت حکومتش هشت ماه در عراق عرب و در دیگر ولایات یکسال و چهار ماه بود .

المقتفی بآثار الله ابو عبدالله محمد بن مستظهر چون راشد بگریخت سلطان مسعود با مقتفی بیعت کرد تا سلطان مسعود در

حیات بود سلطنت او رواجی نداشت چون سلطان درگذشت کار او رونق گرفت و بیست و چهار سال و یازده ماه حکومت کرد و در اوایل سنه خمس و خمین و خمسمائه درگذشت

المستجد بالله ابوالمظفر یوسف بن المقتدی بعد از پدر حکومت قرار گرفت و کیاست و وقار تمام داشت و لطیف طبع بود و اشعار نیکو دارد یازده سال حکومت کرد در اوایل ربیع الاول سنه ست و ستین و خمسمائه درگذشت

المستضی بنور الله ابو محمد الحسن بن مستنجد بعد از پدر حکومت بدو تعلق گرفت بزرگ منش و بسیار عطا بود ابن عطا وکیل خود را گفته بود که کم از دوهزار دینار اگر باشد بمستضی نگفته بمستحقان رساند و چون بدو هزار رسد اجازت طلبد مستضی نه سال و هشت ماه حکومت کرد و در آخر شوال سنه خمس و سبعین و خمسمائه درگذشت

الناصر لدین الله ابوالعباس احمد بن مستضی بعد از پدر خلیفه شد دلاور و دانا بود و در عهد او بغداد و ملک عرب آبادانی تمام یافت مدت چهل سال و یازده ماه در حکومت بماند در عهد او خوارزمشاهیان سلطنت از دست ساجوقیان بیرون بردند چنگیز خان بر ممالک توران و ایران مستولی شده قتل عام کرد وفات ناصر در غره شوال سنه اثنی و عشرين و ستمائه بوده است.

الظاهر بالله ابونصر محمد بن ناصر بعد از پدر حاکم شد بحسن سیرت او هیچکس از خلفای بنی عباس نبود اما کارش رواجی نداشت و مدت نه ماه و سیزده روز در خلافت مهلت یافت و در ثالث عشر رجب سنه ثلث و عشرين و ستمائه درگذشت.

المستنصر بالله ابو جعفر منصور بن ظاهر بعد از پدر بحکومت نشست و او مردی کریم و رحیم بود گویند مالی که در مدت پانصد سال اولاد بنی عباس جمع کرده بودند جمله را ببخشید

در عهد او ملک عرب رشک بهشت شد و نشان خرابی در آن مملکت نماند در زمان او مغول مستولی شدند و حرماغون نوین از مغول بغداد رفت و با شرف الدین اقبال شیرانی محاربه کرد و منهزم گشت مدت حکومت او هفده سال بود در آخر جمادی الاول سنه اربعین و ستمائه درگذشت.

المستعصم بالله ابو محمد عبدالله بن مستنصر بعد از پدر خلافت تشست آخر خلفای بنی عباس مردی متورع بود امارائی نداشت مدت پانزده سال و هفت ماه حکومت کرد از پادشاهان مغول هولاکوخان لشکر بجنگ او آورد در اوایل صفر سنه ست و خمسين و ستمائه او را با اکثر اهل بغداد بکشت و در این باب گفته اند

✽ شعر ✽

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر شد خلیفه پیش هولاکو دوان دولت عباسیان آمد بسر در تاریخ مرآت الجنان چنین مذکور است که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدمی کشته شدند و دولت عباسیان با آخر رسید و بعد از این مغول بر عراق عرب مستولی گشت.

۱ - دولت عباسیان در سال ۱۳۲ هجری تشکیل شد و بسال ۶۵۶ خاتمه یافت که ۵۲۴ سال قمری بطول انجامید - «عس» که مساوی عدد ۱۳۲ است و اول «سوره اعمی» قرار گرفته ماده تاریخ جلوس آنان دانسته اند و «خون» فارسی که عددش ۶۵۶ است برای انقراض آنان که خون مستعصم ریخته شده است گذارده اند.

باب اول

در ذکر طبقات سلاطین ایران که در زمان بنی عباس
متصدی امر سلطنت بوده اند و آن بر یازده فصل است و بترتیب
گفته خواهد شد.

فصل اول

در ذکر طاهریان و ایشان پنج تن بوده اند و آن
جمله شاعری در دو بیت ذکر کرده

در خراسان ز آل مصعب شاه * طاهر و طلحه بود و عبدالله
باز طاهر دگر محمد داند * کو یعقوب داد تخت و کلاه

اول ایشان طاهر بن حسین بن مصعب خزاعیست که او را
ذوالیمینین میخوانند و او در زمان مأمون منصب امیرالامرائی داشت
و محمد امین برادر مأمون بر دست او کشته شد و بسعی او
مأمون بخلاف رسید و او را ذوالیمینین بنا بر آن میگویند که
چون با حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بیعت میکرد
گفت دست راست من به بیعت مأمون مشغول است و بدست چپ
باحضرت امام ۴ بیعت کرد و گفت یساری که به بیعت امام مشغول
شد آنرا نیز یمن توان گفت یک چشم او از نور بهره نداشت
شاعری درین باب گفته :

یا ذوالیمینین و عین واحدة * نقصان عین و یمن زائده

مأمون با طاهر ذوالیمینین جهت کشتن برادر خود محمد امین سرگران بود او را از پیش خود دور کرد و غسان بن عباده را از خراسان عزل فرمود و حکومت خراسان بدو تفویض نمود در سنه خمس و مائین ، طاهر ذوالیمینین در اندک وقتی در خراسان مستقل شد و در سنه سبع و مائین وفات یافت. آورده اند که در وقتی که مأمون طاهر را بجنگ علی بن عیسی که از جانب محمد امین می آمد فرستاد فضل بن سهل که وزیر مأمون بود منجم بی قرینه بود و او را بطالعی خجسته روان کرد و گفت لوای تو بطالعی بسته ام که آنرا تا قرب شصت سال هیچکس نتواند گشود و چنین بود ازین وقت تا زمان غلبه بنی لیث صفار پنجاه و شش سال حکومت خراسان در دست طاهریان بود و بعضی مورخان این طایفه را در تعداد سلاطین نیاورده و اخبار ایشان در ضمن احوال بنی عباس ذکر کرده اند اما چون طاهر ذوالیمینین که مقدم این طایفه است در آخر عمر دعوی سلطنت و استقلال کرد بعد از مدتها حکومت خراسان در خانواده او بود بعضی دیگر ذکر ایشان علیحده ایراد فرموده اند.

طلحه بن طاهر بعد از پدر بحکم مأمون حاکم خراسان شد در زمان او شخصی حمزه نام در ولایت سیستان خروج کرد طلحه لشکر بدانجانب کشید و بعد از محاربات ظفر یافت و سیستان را ضبط نمود و بخراسان مراجعت کرد در سنه ثلاث عشر و مائین و نوات یافت علی بن طاحه بجای پدر نشست در اندک وقتی جمعی بدو خروج کردند و او را در حوالی نیشابور بکشتند مدت حکومت طلحه شش سال بود.

عبدالله بن طاهر بعد از فوت طلحه و پسرش علی بحکم مأمون والی خراسان گشت بغایت ادیب و فاضل بود و سخاوت بی نهایت داشت در عدل و داد کوشید خراسان در زمان او

معمور و آبادان گشت و عبدالله هفده سال حکومت کرد و در سنه
ثلثین و مائین وفات یافت .

طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکم واثق حکومت
خراسان بدو تعلق گرفت او نیز سیرت پدر داشت هیچده سال
حکومت کرد و در سنه ثمان و اربعین و مائین وفات یافت .

محمد بن طاهر بعد از پدر بحکم مستعین بحکومت نشست
بعقل و ادب موصوف بود و باهو و عشرت و طرب مایل در زمان
او یعقوب بن لیث صفار که در سیستان خروج کرده بود لشکر
بخراسان کشید و از علویان حسن بن زید الحسینی که بداعی کبیر
مشهور است و بر طبرستان مستولی شده بود بجران آمد چون
محمد بن طاهر را از دو طرف دشمن پیدا شد متزلزل گشت
و نزد یعقوب بن لیث رسولی فرستاد و پیغام کرد که اگر منشوری
از خلیفه داری بنمای تا اطاعت کنیم و اگر منشوری نداری بی
فرمان خلیفه کجا می آئی یعقوب چون پیغام بشنید شمشیر از
زیر مصلا بیرون آورد و گفت منشور من اینست و به نیشابور
در آمد در سنه تسع و خمسین و مائین محمد بن طاهر را باصد و
شصت نفر از اقارب و عساکر او بگرفت و بسیستان فرستاد و
دولت طاهریان در خراسان بسر آمد و ایشان همه پادشاهان عادل
و کریم و هنر پرور بودند خراسان در ایام حکومت این طبقه
در نهایت معموری و آبادانی بود و الله اعلم .

فصل دوم — در ذکر صفاریان

از ایشان سه کس بسلطنت رسیدند و مدت حکومتشان
سی و چهار سال بود

یعقوب بن لیث روی گر بچه سیستانی بود و چون در خود
نخوتی میدید بروی گری ملتفت نشده بسلاح ورزی مشغول شد و از

آنجا بیماری و رهزنی افتاد اما در آن طریق انصاف سپردی و مال کس یکبارگی نبردی بعد از آن بملازمت درهم بن نصرکه والی سیستان بود رفت و پیش او مرتبه و خزواجه یافت و امیر لشکر شد یعقوب پس از وفات درهم بن نصر بر پسرانش خروج کرد و بر سیستان مستولی شد و درسنه ثلث و خمسين و مأتین روز بروز او ترقی گرفت تا درسنه تسع و خمسين و مأتین برخراسان دست یافت و محمد بن طاهر را در نیشابور گرفت و بند فرمود و سلطنت خراسان یافت و بعد از تسخیر خراسان عزیمت فارس کرد و بشیراز رفت و مسخر کرد و کرمان نیز بدست آورد و معتز خلیفه او را منشور سلطنت و خلعت فرستاد و او هر جا گمانی داشت از مال و غیره بزور بستد و مالهای جهان بروجع شد آهنگ عراق و مازندران کرد با هفتاد هزار مرد بجنگ داعی کبیر حسن بن زید الحسینی رفت و مظفر شد پس از آن هوس ملک عرب کرد و بجنگ معتمد خلیفه رفت معتمد برادر خود موفق را بجنگ او فرستاد و بین الفریقین در ماه رجب سنه اثنی و ستین و مأتین در حدود واسط محاربه عظیم واقع شد و سه تیر بر حلق و تن یعقوب زدند و لشکر یعقوب منهزم شده یعقوب بخوزستان رفت و بعد از مدتی بمرض قولنج وفات یافت در رابع عشر شهر شوال سنه خمس و ستین و مأتین یعقوب بغایت زیرک و عاقل بود و سیاست و سخاوتی بکمال داشت هر اسب که لشکری داشت ملک او بود و تملیق از خاصه خود میداد و بر تخت چوبین و بلندی که بر همه لشکر مشرف بودی نشستی و آنچه از اوضاع لشکر در نظرش ناپسند بودی تغییر فرمودی و دوهزار مرد جلد را بهر کدام چماقی زرین داده بود که هر یک هزار مثقال وزن داشت و هیچکس را وقوف بر اسرار او نبود و با کس مشورت نمیکرد و چون دشمن او بهزیمت میرفت از لشکریان او کسی زهره نداشت که دست بغارت بر آورد و مدت سلطنت یعقوب

دوازده سال بود .

عمرو لیث بعد از برادر پادشاهی برو قرار گرفت و بیست و دو سال حکم کرد و کار او عروج تمام یافت بر خراسان و عراق و کرمان و فارس و سیستان و قهستان و مازندران و غزنه مستولی شد و در بغداد بنام او خطبه کردند و پیش از آن در خطبه جز خلیفه را ندا نکردندی عمرو لیث طمع در خوزستان و عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق منازعت سپرد خلیفه اسماعیل سامانی را که والی ماوراء النهر بود بجنگ عمرو امر فرمود و امیر اسماعیل مازآب آمویه گذشته با دوازده هزار مرد مسلح ببلخ آمد چون فریقین صف بپاراستند و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمرو لیث نشاط کرد و او را در ربود و میان لشکر اسماعیل سامانی آورد بی جنگ گرفتار شد و این صورت در منتصف ربیع الاخر سنه سبع و ثمانین و مائتین واقع شد و اسماعیل عمرو لیث را مقید کرده به نزد خلیفه فرستاد خلیفه او را مجبوس کرد و دو سال در حبس بود و در وقت وفات معتضد خلیفه او را فراموش کردند از گرسنگی بمرد - عجب آنکه در زمان پادشاهی سیمصد شتر در زیر بار مطبخ او میرفت و قبل از آنکه این قضیه او را روی دهد وزیرش یكروز بیشتر بحضور آمده بمرض رسانید که سیمصد شتر یراق مطبخ را می دارد هنوز کافی نیست چه میفرمایند عمرو مقرر کرد که صد نفر شتر دیگر اضافه کنند آورده اند که چون عمرو لیث گرفتار شد اسمعیل او را یکی از مردم خود مقید ساخت همانا که جهت او طعامی در سطل طویله کرده داده بودند سگی درین اثنا پیدا میشود و بخوردن آن طعام مشغول میگردد حضار در مقام منع میشوند در وقت گریز دسته سطل در گردن سگ درمی آید و کشاله کشان میبرد عمرو را خنده میگیرد و تعجب دست میدهد حضار حقیقت معلوم می کنند که چرا خنده کردی میگوید که دیروز وزیر من

این نوع حرفی گفت و آن نوع جواب شنید امروز ملاحظه میکنم که یراق مطبخ را سگی برداشته و میبرد غرض خنده همین است عمرو اعور بود بغایت قهار و قتال از آثار او مسجد جامع عتیق شیرازست .

طاهر بن محمد بن عمرو چون عمرو اسیر شد طاهر بگریخت و بیستان رفت ارکان دولت او را پیادشاهی نشاندند بعد از یکسال امیر اسماعیل سامانی بروغلبه کرد و ازو پیادشاهی بستد و ایام دولت صفاریان سپری گشت .

فصل سوم در ذکر سامانیان

مدت ملکشان صد و دو سال و شش ماه حد ملک ایشان از دیار ترک تا حدود هند و فارس و عراق بود دارالملک ایشان بخارا و شاعری اسامی ایشان درین دویست بنظم آورده .

✽ شعر ✽

نه تن بودند ز آل سامان مشهور هریک بامارت خراسان مذکور
اسمعیلی و احمدی و نصری هم دونوح و دو عبدالمک و دو منصور
سامان از تخم بهرام چوبین بود پیش از اسلام اجدادش بیشتر حکام
ماوراءالنهر بودند بعد از اسلام صاحب لشکر پدر سامان را روزگار
مخالف شد بساربانی افتاد سامان را گوهر بزرگ بود سر بکار شتربانی
در نیارود و بیاری مشغول شد پسرش اسد بن سامان را در عهد مأمون
خلیفه حرمتی پیدا شد بعد ازو پسرانش را بولایت امارت داد
در سنه احدی و ستین و مأتین معتمد خلیفه تمامت ماوراءالنهر بنصر بن
احمد بن اسد بن سامان تفریض نمود چون در سنه تسع و سبعمین و مأتین
نصر در گذشت تمامت کار بر اسماعیل قرار گرفت .

امیر اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان مردی فرزانه و باشکوه

بود اول کسی از سامانیان که پادشاهی کرد او بود ملک ماوراء النهر در عهد او معمور گشت چون بنی لیث صفار دست بر آوردند معتضد خلیفه او را فرمان داد تا ایشانرا برانداخت چنانکه گذشت و ملک بنی لیث برو مسلم داشت و اسم پادشاهی برو اطلاق رفت و او در خیرات و مبرات مساعی جمیله بتقدیم رساندی و در عدل و داد کوشیدی مدت حکومت او در ایران هشت سال وفاتش در رابع عشر صفر سنه خمس وتسعين و مائین بود .

احمد بن اسمعیل بعد از پدر بحکم وراثت مدت شش سال و ششماه بمراسم پادشاهی قیام نمود و بعد از آن بدست جمعی از پندگان کشته شد در سنه احدی و ثلثمائه

نصر بن احمد بن اسماعیل بعد از پدر پادشاهی نشست تمامی غلامان که قصد پدرش کرده بودند بکشت و مدت سی سال در عدل و داد و راستی پادشاهی کرد و در ماه شعبان ۳۳۱ بمرض سل درگذشت .

نوح بن نصر بن احمد بعد از پدر پادشاه شد دوازده سال و هفت ماه در جهاننداری بسر برد در تاسع عشرین ربیع الاخر سنه ثلث و اربعین و ثلثمائه رحلت کرد .

عبد الملك بن نوح بن نصر بعد از پدر هفت سال و نیم پادشاهی کرد و در حالت اسب تاختن ییقتاد و بدان درگذشت در منتصف شوال سنه خمسين و ثلثمائه .

منصور بن نوح مدت یازده سال بعد از برادر پادشاهی کرد و داد و عدل و احسان داد در منتصف شوال سنه ۳۶۵ وفات یافت .

نوح بن منصور بعد از پدر پادشاه شد امرای خراسان بر وی عاصی شدند و او بامیر سبکتکین که شحنه غزنه بود نامه

کرد تا شر ایشان از وی کفایت کند و سرکشان خراسان را تنبیه نمود این صورت در سنه ۳۸۴ واقع شد امیر نوح امارت بعضی خراسان با امیر سبکتکین و بعضی به پسرش سلطان محمود تفویض کرد و ابتدای دولت سلطان محمود غزنوی ازینجاست مدت ملک امیر نوح بیست و یکسال و هفت ماه بود وفات او در روز جمعه ثلاث عشر رجب سنه ۳۸۷ بود .

منصور بن نوح بعد از پدر پادشاه شد یکسال و هفتماه حکم کرد بعد از آن سبک توذن که غلام پدر او بود و بمرتبه امیرالامرائی رسیده بود او را در سرخس بگرفت و میل کشید در روز چهار شنبه ثامن عشر صفر سنه ۳۸۹ .

عبدالمک بن نوح بعد از برادر پادشاهی باو تعلق گرفت خواست که امارت خراسان را از سلطان محمود سبکتکین بستاند بدین سبب میانه ایشان محاربات و مقاتلات واقع شد عبدالمک بهزیمت به بخارا رفت و ملک ترک ایلک خان بروی مسلط شد و ماوراءالنهر فرو گرفت و در ثانی عشرین ذی الحجه سنه تسع و ثمانین و ثلثمائه بود بعد از آن ایلک خان عبدالمک را بدست آورد و باوز کند فرستاد و آنجا شعله دولت او سپری شد و دولت سامانیان بر طرف شد مدت حکومت عبدالمک هشت ماه و هفده روز بود .

فصل چهارم - در ذکر غزنویان

عدد ایشان چهارده تن مدت ملکشان صد و پنجاه و پنج سال اول ایشان سبکتکین و او غلام البتکین مملوک سامانیان بود البتکین در زمان سامانیان مدت شانزده سال در غزنه و حدود هند پادشاهی کرد و بعد از او حکومت آن ملک به سبکتکین رسید در سنه ۳۸۴ امارت خراسان یافت و در ماه شعبان سنه ۳۸۷ درگذشت

و پسرش سلطان محمود بجای او نشست و بعد از انقراض دولت سامانیان از دارالخلافه بسلطنت خراسان منسوب گشت .

السلطان یعین الدوله ابوالقاسم محمود بن سبکتکین پادشاهی مشهور است پیوسته در هند با کفار غزا میکرد و مادرش دختر رئیس زابل بود او را بدین سبب زابلی می گویند چنانکه فردوسی طوسی گوید .

✽ شعر ✽

خجسته درگه محمود زابلی دریاست ✽ کدام دریا کانرا کرانه پیدانست
شدم بدریا و غوطه زدم ندیدم در ✽ گناه بخت منست این گناه دریانست
سلطان محمود شش ماه راه از هند مسخر کرد و بسیاری از
کفار بکشت و بسیاری باسلام درآورد و خوارزم نیز در تصرف
آورد و در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه میان او و ایلک خان که
پادشاه ماوراءالنهر بود در بلخ جنگ واقع شد سلطان محمود
ظفر یافت و ایلک خان بماوراءالنهر گریخت و در سنه ثلث و
اربعائه وفات یافت بعد ازین قدر خان و ارسلان خان از ماوراء
النهر و ترکستان باتفاق یکدیگر قصد خراسان کردند چون به بلخ
رسیدند سلطان محمود با ایشان مصاف کرد و جنگ عظیمی واقع
شد و در آن روز سلطان محمود بر پیل سید نشسته بود و
حمله بر دشمنان میکرد و ایشانرا منهزم گردانید چهار دانگ لشکر
ایشان وقت گریز در آب آمویه غرق شدند و سلطان محمود از
جیحون بگذشت و در ماوراءالنهر خرابی بسیار کرد و باز خراسان
معاودت نمود و این واقعه در سنه ۴۱۰ واقع شد سلطان محمود
در آخر عهد در سنه عشرين و اربعائه بر عراق عجم مستولی شد
و والی آنجا مجدالدوله رستم بن فخرالدوله را در خوار ری بگرفت
و در خفه بکشت و عراق به پسر خود مسعود داد و او تمامی عراق

در ضبط درآورد و هر کس سرکشی کرد سیاست نمود و چهار هزار کس از اعیان اصفهان بقتل رسانید و در غایت او از مردم قزوین مخالفت ظاهر شده بود ایشان را نیز گوشمالی عظیم داد و سلطان محمود از ولایت ری معاودت نموده بغزنین رفت و روز پنجشنبه سیزدهم ماه ربیع الاول سنه ۴۲۱ وفات کرد عمرش شصت و یک سال و مدت سلطنتش سی و یک سال و او را در قصر فیروزه غزنین دفن کردند.

مسعود بن محمود بحکم وصیت پدر سلطنت خراسان و عراق و خوارزم بدو تعلق گرفت و دیار هند و غزنه را برادرش محمد بن محمود داشت مسعود از برادر بزرگ التماس کرد که او را در خطبه شریک گرداند محمد اجابت نکرد مسعود آهنگ غزنه کرد و پیش از وصول او یوسف بن سبکتکین محمد را اسیر کرده میل کشید و بقلعه ملباد فرستاد نه سال محبوس بود و سلطان مسعود بر جمیع ممالک پدر مستولی شد و چون میان مسعود و سلجوقیان منازعت افتاد مسعود از ایشان منهزم شده به غزنین رفت و محمد مکحول را از قلعه بیرون آورد و عزیمت هندوستان کرد چون از رود دیلم بگذشت لشکر بر مسعود بیرون آمدند و محمد مکحول را بستند و بر تخت نشاندند و در لشکر گردانیدند و مسعود را گرفته پیش محمد آوردند محمد او را بقلعه فرستاد در راه لشکر او را بکشتند در ماه جمادی الاول سنه ۴۳۳ مدت سیزده سال پادشاهی کرد پس از آن محمودیان بغزنین قناعت کردند ایشان را بدین سبب غزنوی گویند و در آن ملک آثار ایشان بسیار است.

محمد بن محمود بن سبکتکین در حیات برادر در اول عهد چهار سال در غزنه پادشاهی کرد پس از آن بحکم برادرش مسعود نه سال محبوس بود و بعد از قتل مسعود یکسال دیگر حکومت

کرد در سنه اربع وثلثین واربعمائه بردست برادرزاده کشته شد
 مودود بن مسعود بن محمود برعم خروج کرد وبقصاص خون
 پدر او را باتعامت اولاد وهرکه درخون ساعی بود بکشت و
 دختر جعفر بيك را بخواست و از وی پسری آمد مسعود نام
 کرد و مدت هفت سال پادشاهی کرد و در رجب سنه ۴۴۱
 بدیدن جعفر بيك عزيمت خراسان کرد درراه بزحمت قولنج درگذشت
 مسعود بن مودود بعد از پدر طفل بود چند روزی پادشاهی
 باسم او موسوم بود ارکان دولت او را قبول نکرده برعم او
 علی اتفاق کردند.

علی بن مسعود بن محمود چون نوبت پادشاهی بدو رسید
 عبدالرشید بن محمود که سالها در قلمه مجوس بود خلاصی یافت
 ولشکر جمع کرد و او را در سنه ۴۴۳ منهزم گردانید.

عبدالرشید بن محمود بعد از برادرزاده پادشاهی نشست و در سنه
 ۴۴۵ وفات یافت فرخ زاد بن مسعود بعد از عبدالرشید پادشاه
 شد و چون زابلستان خراب شده بود خراجش ببخشید و باخلق
 نیکوئی کرد و در طاعت و عبادت درجه عالی داشت سه ماه روزه
 داشتی و بیشتر از شب نماز کردی و در سنه خمسين و اربعمائه
 بزحمت قولنج درگذشت.

ابراهيم بن مسعود بعد از فرخ زاد پادشاه شد دراز عمر
 بود و مدت چهل و دو سال در پادشاهی بماند و در خیرات
 کوشید مسجد و خانقاه و رباط بسیار ساخت گویند از ولایت نصیبی
 داشت شبها گرد محلات غزنین گردیدی و یوه زنان و محتاجانرا
 طعام و دینار دادی و رعایت خاطر نمودی در عهد او داروی
 چشم و شربت یماران و غذای پرهیز کاران از خزانه او بودی
 و او را سی و شش پسر بود همه را نام در کتب تاریخ آورده اند

و چهل دختر داشت همه را بسادات گرام و علمای نظام داد خرایها که در ملك افتاده بود در زمان او به آبادانی مبدل شد و چند قصبه بنا فرموده خیر آباد و ایمن آباد و غیر ذلك و او را سیدالسلطنین نوشتند درغایت هنر و استعداد و خط را خوب نوشتی و در هر سال يك مصحف بخط خود نوشتی و با اموال فراوان بمكة معظمه فرستادی و سه ماه رجب و شعبان و رمضان روزه داشتی وفات او در خامس شوال سنه اثنی و تسعین و اربعمائه بوده است

مسعود بن ابراهیم بن مسعود بعد از پدر پادشاه شد خواهی سلطان سنجر سلجوقی را در نکاح آورد و مدت شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمسائه بدارالبقاء پیوست .

شیرزاد بن مسعود بحکم پدر پادشاه شد و یکسال حکم کرد و برادرش ارسلان شاه برو خروج کرد و او را بکشت در سنه

تسع و خمسائه ارسلان شاه بن مسعود بعد از برادر پادشاه شد میان او و برادر دیگرش بهرامشاه نزاع شد بهرامشاه پناه بسطان سنجر برد که خال او بود بموافقت او بغزنه آمد و با ارسلان محاربه کرد و نصرت یافت و ارسلان هزیمت کرد و سلطان سنجر بهرامشاه را بر تخت نشاند و باز بقمستان رفت ارسلان مراجعت کرد بهرامشاه از وی گریخته بخدمت سنجر آمد و از وی لشکر بستند و بغزنه رفت و بر ارسلان مسلط شده او را هلاک کرد و این صورت در ۵۱۲ بود .

بهرامشاه بن مسعود بن ابراهیم بعد از برادر پادشاهی بدو قرار گرفت بزرگ منش و عالم پرور بود و فضلی جهان بنام او کتب بسیار تصنیف کرده اند از آنجمله کلیله و دمنه است که ادیب نصرالله بن عبدالحمید بعبارتی که اکنون مشهور است بنام او ساخته و شیخ ثنائی کتاب حدیقه بنام او نظم کرده در زمان دولت او

امن و راحت بودی مدت سی و دو سال پادشاهی کرد و در آخر عهد علاء الدین حسین بن حسین که اول ملوک غور است بروی خروج کرد بهرامشاه از وی منهزم شده بجانب هند رفت علاء الدین حسین برادر خود سوری را درغزنین پادشاهی داد و مراجعت به فیروزکوه کرد و در راه برادر دیگرش سام بمرد و بهرامشاه بغزنه آمد و با سوری جنگ کرد سوری در دست او گرفتار شد بهرامشاه فرمود تا او را بر گاو نشانند و در شهر گردانند و بعد از خواری تمام او را بکشت و سرش نزد سلطان سنجر فرستاد و چون این خبر به علاء الدین حسین رسید بر افروخت و بالشکری گران عزیمت غزنه کرد و پیش از رسیدن او بهرامشاه در سنه ۵۴۴ درگذشت .

خسرو شاه بن بهرامشاه بعد از پدر بحکم وراثت پادشاهی بدو دادند چون علاء الدین حسین بجنگ او آمد بگریخت و بدیار هند رفت بعد از فرار او علاء الدین حسین غزنه را غارت کرد و خلق بسیار بقتل آورد و برادر زاده اش غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام به نیابت در غزنه پادشاهی میکرد و غیاث الدین خسرو شاه را بمواعید بر خود ایمن گردانید بعد از آن او را دستگیر کرده و بقلعه فرستادند و این صورت در سنه خمس و خمسين و خمسائه بود ده سال در قلعه محبوس بود در سنه ۵۶۵ درگذشت و دولت غزنویان سبزی شد و ملك ایشان بغوریان رسید و از نسل محمودیان کسی نماند .

فصل پنجم در ذکر غوریان

پنج تن بوده اند مدت ملکشان شصت و چهار سال اصل ایشان از نسل سوری پادشاه غور بود که لشکر سلطان محمود غزنوی او را برانداخت نیره او سوری از بیم سلطان بهندوستان گریخت

و او را پسری بود سام نام مسلمان شد و تجارت میکرد سام را پسری بود حسین نام بهمه هنری آراسته سام با پسر و اتباع آنچه داشت براه دریا عزم غور کرد باد مخالف برآمد و کشتی غرق شد حسین بن سام دست بر تخته پاره زد که بکنار افتد پسری درنده در کشتی بود او هم دست بدین چوب زد باقی مردم در گرداب فنا غوطه خوردند حسین بایر سه روز در آب ماندند چون بساحل رسیدند پیر بجست و حسین را زخم زد و حسین بهر نوع بود خود را خلاص کرد و در ساحل دریا بشهر رسید بدکانچه بجفت عسس او را بگرفت و زخمهای طرفه در او مشاهده کرد او را در بند کرد و مدت هفت سال در زندان ماند بعد از هفت سال پادشاه رنجور شد بصدقه زندانیان را رها کردند حسین نیز آزاد شد و متوجه غزنین گشت چون بدان حدود رسید جمعی ازقطاع الطريق او را جوانی خوب صورت دیدند و در او آثار پهلوانی مشاهده کردند اسب و سلاح بدو دادند شب پیش ایشان بود بحسب اتفاق در آن شب طایفه از لشکر سلطان ابراهیم غزنوی که مدتی بود در طلب آن جماعت بودند برایشان ظفر یافتند و همه را بکشتند چون جلاد چشم حسین بیست گفت الهی میدانم که بر تو غلط روا نیست چونست که مرا بی گناه می کشند جلاد احوال او پرسید گذشتهها باز گفت حکایت او بسمع سلطان رسید برحالش رقت کرد و او را نوازش فرمود و در مرتبه حجاب آورد و از اقربای خود زنی بنکاح او درآورد چون سلطنت بمسعود بن ابراهیم رسید او را امارت غور داد کارش بلند شد بعد از او پسرش حسین بن حسین بر جای او نشست.

علاء الدین حسین بن حسین بن سام چون دولت غزنویان روی در نقصان داشت او بر مملکت ایشان مستولی شد و در سنه احدی و خمسين و خمسمائه فوت شد.

سیف الدین محمد بن علاء الدین حسین بن حسین بن سام
بعد از پدر پادشاه شد جوانی صاحب کمال و کریم الطبع بود
بغایت عادل و رعیت پرور و بخشنده و دریادل و متواضع بود
ملک غزنین به پسر عم خود غیاث الدین محمد بن سام داد بعد
از سلطان سنجر سلجوقی بلخ را نیز مسخر کرد غزان بجنگ
او آمدند سیف الدین در آن جنگ کشته شد در سنه ثمان و
خمسین و خمسائه مدت سلطنت او هفت سال بود .

غیاث الدین ابوالفتح محمد بن سام بن حسین بعد از عم
زاده پادشاهی باو تعلق گرفت و با غزان جنگ عظیم کرد و
بسیاری از ایشان بکشت بتیای ایشان زینهار خواستند و خراج
پذیرفتند سلطان غیاث الدین برادر خود سلطان شهاب الدین
ابوالظفر را در هرات نیابت داد و خود غزنین را دارالملک
ساخت چهل سال در پادشاهی بماند در سنه ثمان و تسعین
و خمسائه فوت شد و مسجد جامع هرات از آثار اوست که در سنه
اربع و تسعمائه امیر شلیشیر اورا بتجدید تعمیر کرد .

شهاب الدین ابوالظفر بن سام بن حسین بعد از برادر
پادشاه شد و مدت چهار سال پادشاهی کرد در حالت نماز کردن
فدائیان هندی اورا کشتند و در تاریخ و ذات او شاعری گفته :

﴿ شعر ﴾

شهادت ملک بحر و بر شهاب الدین کز ابتدای جهان مثل او نیامد یک
سیوه ز غره شبان سال ششصد و دو فتاد در ره غزنین بمنزل دم یک
محمود بن محمد بن سام بعد از عمش سلطنت بروقرار
گرفت مدت دفت سال پادشاهی کرد در سنه تسع و ستمائه روزی
اورا در خانه کشته یافتند و کس ندانست این کار که کرده
• ماکت غوریان بخوارزمشاهیان منتقل شد .

فصل ششم - در ذکر آل بویه

ایشانرا ملوک دیالمه نیز گویند عدد ایشان هفده نفر مدت ملکشان صد و بیست و هفت سال صابی دیر در نسب آل بویه آورده که بویه مازنسل بهرام گوراست چون ماکان بن کاکی بر طبرستان مستولی شد و بعد از یکسال بر دست قرامطه کشته گشت مرداویج بن زیار بحکومت درآمد بجای او نشست و بعد از یکسال بر رود بار و طالتان و رستمدر مستولی شده در ضبط آورد پس مازندران و ملک ری و ابهر و زنجان و طارمین مستخلص کرد و بتسخیر دیگر بلاد کوشید و در همدان قتل عام و غارت کرد مرداویج علی بن بویه را با برادران بکرج فرستاد و خود با صفهان رفت علی بن بویه و برادران بفارس رفتند و در ضبط آوردند و مرداویج رادر صفهان غلامانش در حمام بکشتند در سنه احدی و عشرين و ثلثمائه از پادشاهی فرو نشست و علی بن بویه با صفهان رفت و با وشمگیر بن زیار حرب کرد و او را منہزم گردانید و وشمگیر بطبرستان رفت و ملک فارس و عراق علی بن بویه را مسلم شد .

عماد الدوله علی بن بویه در حادی عشر ذی قعدہ سنہ ۳۲۱ پادشاهی نشست و عراق به برادر کتر حسن داد و او را رکن الدوله لقب کرد و برادر کوچک احمد را باستخلاص کرمان فرستاد و او را معز الدوله گفت مدت شانزده سال و نیم پادشاهی کرد و در جمادی الاولی سنہ ثمان و ثلثین و ثلثمائه در گذشت و برادر زاده عضد الدوله بن رکن الدوله را ولی عهد کرد .

رکن الدوله حسن بن بویه بحکم برادر در عراق عجم چهل و چهار سال پادشاهی کرد و عمر او از نود سال زیاده بود در شب بیست و پنجم محرم سنہ ست و ستین و ثلثمائه در گذشت سه پسر داشت عضد الدوله و مؤید الدوله مادر ایشان کنیزک دو ترکی بو

فخرالدوله از دختر حسن بن فیروزان که پسر عم ماکان بن کاکی پادشاه طبرستان بود بوجود آمد رکن الدوله بعد از وفات عمادالدوله مملکت بر پسران قسمت کرد یزد و اصفهان و قم و کاشان و جربا دقان و نطنز به مؤید الدوله ابونصر داد و ری و همدان و قزوین و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و بعضی کردستان بفخرالدوله علی و پسر مهتر عضدالدوله فنا خسرو را همان که عمش داده بود یعنی ملک فارس برو مسلم داشت .

معزالدوله احمد بن بویه بفرمان برادر باستخلاص کرمان رفت و مسخر گردانید و از آنجا بخوزستان رفت و بگرفت و ملک بصره و واسط مسلم گردانید مستکفی استدعای حضور او کرد در سنه ۳۳۴ ببغداد رفت و در ضبط آورد و مستکفی خلیفه را میل کشید و خلافت بمطایع داد چنانکه گذشت .

معزالدوله بیست و یکسال پادشاهی کرد سه سال معاصر عمادالدوله و هجده سال معاصر رکن الدوله در ربیع الاول سنه ست و خمسين و ثلثمائه بمرض اسهال درگذشت پنجاه و چهار سال عمر داشت معز الدوله چون سایر آل بویه اثنی عشری بود اقامت بر صلوٰة غدیر خم در هجدهم ماه ذی الحجه کرد و در روز عاشورا تنزیه حضرت امام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد در سنه ۳۵۲ .

عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو بن رکن الدوله حسن بن بویه بعد از عم بحکم وصیت در فارس در سنه ۳۳۸ پادشاهی نشست مدت سی و چهار سال در پادشاهی بماند مانند او در دیالمه نبود و خلاصه آن قوم بود عضدالدوله در سنه ۳۶۷ ببغداد رفت و با عم زاده خود عزالدوله بختیار بن معز الدوله جنگ کرد و او را بکشت و بغداد مستخلص کرد و در روز دخول او ببغداد خلیفه باستقبال بیرون آمد اکابر زمان در دولت

او آسایشها کردند و در عدالت ید بیضا نمود از آثار او مشاهد
امیرالمؤمنین علی و امام حسین علیهم السلام و دارالشفای بغداد
و باروی مدینه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و
بند امیرست که بر رودخانه کرمال و کرخه ساخته است در سنه
۳۴۳ و کرمال از آن آب مزروعست و شهری در قبلی شیراز
که اکنون مزرعه ایست و آنرا سوق الامیر میخوانند عضدالدوله
در رمضان سنه ۳۷۲ بمرض صرع درگذشت و در مشهد مقدس
امیرالمؤمنین علی علیه السلام مدفون شد ولادت او در یوم الاحد
خامس ذیقعد سنه اربع و عشرين و ثلثمائه بوده در اصفهان .
عزالدوله بختیار بن معزالدوله بعد از پدر در بغداد یازده
سال امارت داشت بعد از آن بحکم عضدالدوله کشته شد در
سنه ۳۶۷ چنانکه گذشت .

مؤیدالدوله ابونضر بن رکن الدوله در ایام پدر در اصفهان
می بود چون پدرش درگذشت بمدد عضدالدوله بری رفت و
بجای پدر هفت سال و نیم سلطنت کرد و میان او و فخرالدوله
و شمس المعالی قابوس بن وشمگیر که والی طبرستان بود محاربات
رفت و در جمله ظفر اورا بود فخرالدوله و قابوس دونوبت
از مؤیدالدوله شکست یافتند در نوبت اول روز چهارشنبه ۲۲
رمضان سنه ۳۷۲ واقع شد بعد از آن گریخته بخراسان رفتند قابوس
هجده سال و فخرالدوله سه سال در خراسان بماند و مملکت
ایشان بتصرف مؤیدالدوله در آمد صاحب عباد که از وزرای
مشهور است در خدمت او می بود مؤیدالدوله در سنه ثلث و
سبعین و ثلثمائه درگذشت .

فخرالدوله علی بن رکن الدوله بمقتضای وصیت پدر در
همدان میبود پس مؤید الدوله بمدد عضدالدوله اورا اخراج کرده
و نیشابور رفت و چون مؤید الدوله نماند صاحب اسمعیل بن عباد

استدثای حضور او کرد در سنه ۳۷۳ بسر مملکت آمد و چهارده سال دیگر در سلطنت بماند درشوال سنه سبع وثمانین و ثلثمائه درگذشت .

اما صاحب ابن عباد بر فور فضایل و کمالات موصوف بود گویند چهار صد شتر کتابخانه او می کشید و باوجود آنکه امور کلیه و جزویه بدو مفوض بود و کماینفی بآن میرسید همه روزه افاده میفرمود و درس میگفت و از جمیع علوم بهره مند بود و مصنفات خوب دارد و در فروع اثنا عشری بود و در اصول معتزلی و در سنه ۳۶۷ بد از وزیر ابوالفتح بن العید وزارت بدو دادند هجده سال وزارت کرد و در شب جمعه ۲۴ صفر سنه ۳۸۵ در ری وفات یافت تابوت او را باصفهان بردند و در محلت ذریه دفن کردند صاحب عباد شیرازیست (خ.ل. رازیست) و بعضی گفته اند اصفهانیست .

مجدالدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله بعد از پدر پادشاهی عراق بدو تعلق گرفت چون کودک بود مادرش سیده کفیل مصالح ملک شد و تا سیده در حیات بود مدت بیست و هفت سال ملک مجدالدوله برونق بود چون در سنه ۴۱۵ درگذشت کارها دست بهم داد سلطان محمود غزنوی آهنگ عراق کرد مجدالدوله با پسرش ابو دلف گروار شدند و ملک در تصرف سلطان محمود آمد مدت سلطنت مجدالدوله سی و سه سال وی مرض مالیخولیا داشت شیخ ابو علی سینا معالجت کرد در اول دولت او قابوس بن وشمگیر باز بسلطنت رسید و در شعبان سنه ۳۸۸ گرگان و طبرستان و مازندران را بتصرف خود درآورد و برگیلان نیز مستولی شد و پانزده سال در سلطنت بماند فضایل بسیار داشت و خط نیکو نوشتی اما سفاک بود بدین سبب لشکر بدو خروج کردند او را گرفته مجوس ساختند

و پادشاهی به پسرش منوچهر دادند قابوس در سنه ۴۰۳ در
حبس درگذشت .

اما شیخ ابوعلی پسر عبدالله سیناست و او از جمله عمال
بلخ بود و در زمان نوح سامانی به بخارا رفت و در آنجا
ستاره نام عورتی را بعقد آورد و شیخ بوعلی در سنه ۳۷۳
متولد شد و بعد از پنج سال دربلخ او را بمعلم سپرد و شش
سال بواسطه کمال رشد علم اصول و فروع را ضبط نموده
پیش محمود مساح که در علم حساب ماهر بود بمطالعه آن علم
مشغول شد و در اندک وقتی مدتها حاصل کرد علم فقه را نزد
اسمعیل زاهد کسب نمود بعد از آن بعلم طب اشتغال نموده
در اندک وقتی بمرتبه رسانید که هیچکس قرینه او نبود و در
فن منطق و اقلیدس بی بدل روزگار شد آورده اند که در
ایام تحصیل هرگز شب خواب نکردی و درروز بامردیگر نپرداختی
چون در مسئله متردد گشتی بعد از طهارت بمسجد رفتی و
دو رکعت نماز گذاردی و باستغاثه مشغول شدی تا حل آن
مشکل نمودی باتفاق مورخین در سن هجده سالگی تکمیل جمیع
علوم نموده بود در آن وقت امیر نوح سامانی را مرض صعب
روی نمود و اطبا از علاج عاجز گشته بودند شیخ بوعلی او را
در اندک فرصتی بحالت صحت آورد بتوفیق الله تعالی ملازم درگاه
پادشاه شد و کتب بی نهایت در خزانه او جمع بود شبی آتش در
کتابخانه افتاد و هرچه بود نابود شد مردم نسبت این عمل بشیخ
دادند و گفتند شیخ میخواهد علوم را بخود نسبت دهد بعد از
آن بتصنیف مشغول شد و در ۲۲ سالگی پدرش فوت شد و پیرشانی
بسیار بحال او راه یافت بخوارزم نزد علی مامون که در آن
زمان خوارزمشاه بود رفت و در آنجا بصحبت ابوسهل و ابوریحان
و ابونصر و ابوالخیر رسید پادشاه همه را کما ینبغی رعایت نمود

مردم بعرض سلطان محمود غزنوی رسانیدند که این نوع مردی پیدا شده و بد مذهب است سلطان ابوالفضل بن میکائیل را نزد خوارزمشاه فرستاد که شیخ ابوعلی را ارسال دارد خوارزمشاه قبل از رسیدن ابوالفضل شیخ را گریزانید و شیخ بد حال و بیمار خود را بایبورد رسانید و از آنجا باستراباد رفت و در آنجا بمعالجۀ خود و مردم مشغول گشت و خواهر زادۀ قابوس بیماری پیدا کرده بود حکما از معالجه آن عاجز بودند چون شیخ ابوعلی حاضر شد و او را نمودند فرمود که این شخص غیر عشق مرضی ندارد و او انکار نمود شیخ فرمود که نام محلات و کوچها و خانها و کدخداهای را بنویسند و اسامی آن کسانی که در خانها نشسته اند تحقیق نمایند بموجب فرموده عمل کردند شیخ نبض مریض گرفته شخصی تعداد میکرد همین که نام محله مطلوب و کوچه و خانه و نامش مذکور شد یافت که چه حالتست و بعرض قابوس رسانید که خواهر زادۀ تو در فلان محل عاشق است قابوس بقرینه یافت و در علاج او ورعایت شیخ کامیابی کوشید و شیخ از آنجا بری رفت و مجدالدوله را مالخویا بود ید بیضاء موسوی نموده او را نیز علاج کرد آورده اند که ابوالفضل میکائیل که بطلب شیخ ابوعلی آمده بود از جانب سلطان محمود برگشته خبر فرار نمودن شیخ بعرض رسانید سلطان فرمود که مصوران صورت ابوعلی را کشیده بهر محل نزد حکام فرستادند که او را شناخته عرض نمایند و صورتی نیز بقابوس فرستاده بود همین که چشم قابوس بصورت افتاد دانست که بوعلیست فاما بهیچ کس ظاهر نساخت اما سلطان محمود در آن سال رایت بعزم تسخیر عراق بر افراشت شیخ ابوعلی از ری بقزوین آمده و از آنجا بهمدان رفت و حاکم آنجا را قورلجی روی نمود بمن اهتمام ابوعلی شفا یافت حاکم که عبارت از شمس الدوله باشد

منصب وزارت به بوعلی رجوع نمود بعد از چند روز آشوبی در آنجا روی نمود و بعضی از لشکریان سرای بوعلی را غارت کردند و قصد قتل او نمودند بوعلی گریخته چهل روز در خانه ابو سعید نامی پنهان شد و در آن مدت مرض شمس الدوله نکث کرد بعد از جهد بسیار بوعلی را یافتند و مراسم اعتذار بجای آوردند و بار دیگر بوعلی علاج آن مرض نمود باز از روی کراهیت وزارت باو رجوع شد فقیه زمان ابو عبید التماس شرح کتب ارسطو کرد شیخ فرمود فرصت ندارم اما در علم مناظره و مجادله آنچه معلوم من شده باشد کتابی تصنیف کنم گویند که شفا را نوشت در روز بانجام مهمات وزارت مشغول بود اول شب بعاما درس و بحث داشت و بعد از آن سازنده ها جمع شده بشرب شراب مشغول میشد تا وقت صبح در آن اثنا میان شمس الدوله و فخر الدوله مخالفت روی نمود شمس الدوله متوجه بغداد شد و در راه بمرض قولنج گرفتار و متوجه سفر آخرت شد و مردم بهمدان پسرش را بحکومت قبول نموده کس بطلب شیخ بوعلی فرستادند جهت وزارت شیخ قبول نکرد و از ترس در خانه پنهان شد و به تصنیف طبیعیات و الهیات مشغول بود که تاج الملك نامی از امرای پسر شمس الدوله شیخ را گرفته در قلعه محبوس ساخت شیخ ادویه قلبیه را در آنجا تألیف نمود بعد از مدتی تاج الملك شیخ را بهمدان آورد بهر تقدیر بوعلی در کسوت قندری بادو غلام و برادر خود محمود متوجه اصفهان شد همین که خبر بعلاء الدوله رسید اسب و خلعت و نوازشها باستقبال فرستاده شیخ را بمنزل عالی فرود آوردند و هر شب جمعه بمجلس علاء الدوله حاضر گشتی و هرگاه که شیخ متکلم شدی هیچکس دایارای سخن گفتن نبود و درسته ۴۲۰ که سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان محمود بمراق

آمدند شیخ بوعلی بوزارت علاءالدوله اشتغال داشت پادشاه و وزیر از صولت سلطان متوهم شده بجانب شاپور رفتند پس از آنکه سلطان محمود ایالت آن مملکت را به مسعود گذاشته مراجعت نمود. علاءالدوله پسر خود را باتحف و هدایای بسیار بسطان مسعود فرستاد اینمغنی او را پسند افتاده حکومت اصفهان بدستور معهود بدو داد چون چندی رفت حکومت کرد و استقلال پیدا کرد سلطان مسعود بمافی الضمیر او اطلاع پیدا کرده روی توجه باصفهان آورد علاءالدوله بدستور معهود بگریخت و خواهر علاءالدوله بدست سلطان افتاد شیخ ابوعلی بواسطه آنکه بی ناموسی بعلاءالدوله نرسد بسطان نوشت که خواهر اوجمیله است اگر اورا بجاله نکاح آوری ولایت اصفهانرا بتو گذارد سلطان سخن شیخ قبول کرده او را عقد نمود بعد از آن شنید که او اراده مقاتله و جنگ دارد سلطان پیغام فرستاد که خواهر ترا بدست او باش لشکر خواهم داد علاءالدوله شیخ را گفت که جواب بنویس شیخ نوشت اگر این زن خواهر اوست اما زن تست و اگر طلاقش دهی مطلقه تست و غیرت ضعفا بر ازواج است نه بر اخوان و این جواب مؤثر افتاد خواهر را نزد برادر فرستاد بعد از فوت سلطان محمود سلطان مسعود بخراسان رفته ابوسهل را والی عراق گردانید و میان سهل و علاءالدوله مجاربه روی نمود علاءالدوله منهزم گشت و ابوسهل باصفهان درآمده امتعه شیخ بغارت رفت و باز علاءالدوله باصفهان عود نموده بمسند ایالت نشست - نقلست که حرص مجامعت بر مزاج شیخ غالب بود بواسطه همین ضعف بر مزاج مستولی بود در سفری زحمت قولنج عارض ذات اوگشت و در یکروز هفت مرتبه حقنه کرد و در آن ایام بحسب ضرورت کوچ واقع شد ثلث صرع تلاوه آن شد دیگر نوبت خدام را امر فرمود که بترتیب حقنه قیام

نمایند و دو دانگ تخم کرفس داخل کنند و شخصی که مرتب حقه بود بسپو یا بعد پنج درم تخم کرفس با سایر ادویه ضم کرده بدان واسطه ضمیمه امراض دیگر گشت و دیگری از خدام که در مال شیخ خیانتی داشت به معجون مترو دیطوس که جهت دفع صرع میخورد افیون ضم نمود لاجرم مرض اشتداد یافت شیخ را بمحقه نهادند و به اصفهان بردند و همان روز که از راه رسید با وجود بی قوتی باز در مقام معالجه شد و فی الجمله روی بصحت نهاد بعد از آن علاء الدوله متوجه اصفهان شد در راه شیخ قولنج گرفته همین که عود کرد بهمدان رسید شیخ از معالجه دست باز داشته غسل کرد و از جمیع مناهای توبه کرد و غلامان خود را آزاد کرد و آنچه داشت بمردم محتاج صدقه کرد و به تلاوت مشغول شد در جمعه رمضان سنه ۴۲۷ وفات یافت . و این قطعه را گفت و فرمود که بجای نویسند .

✽ قطعه ✽

حجت الحق ابوعلی سینا ✽ در شمع آمد از عدم بوجود
در شصا کسب کرد جمله علوم ✽ در تکر کرد ازین جهان بدرود
و مصنفات شیخ ابوعلی بسیار است .

شرف الدوله ابوالفوارس شیر ذیل بن عضدالدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد چون چهار سال و نیم بر آمد به بغداد رفت برادرش صمصام الدوله استقبال نمود شرف الدوله او را بگرفت و میل کشید و بقلعه کبوسان فرستاد و این واقعه در سنه ۳۷۶ بود صمصام الدوله ابوکالیجار مرزبان بن عضدالدوله بعد از برادر ارکان دولت او را از قلعه بیرون آوردند و بیادشاهی نشانند نه ماه پادشاهی کرد و برادرش بهاء الدوله با او مخالفت کرد صمصام الدوله بگریخت و هشت سال دیگر بزیست تا در ۳۸۸ بردست

پسران عزالدوله بختیار کشته شد .

بهاء الدوله ابن عضدالدوله بعد از برادر در صفر سنه ۳۸۰ پادشاه شد مدت ۲۴ سال و سه ماه در پادشاهی بماند و خلیفه القادر بالله اورا شهنشاه قوام الدین لقب کرد و او با سلطان محمود غزنوی صلح کرد و ازو دختر خواست در ربیع الاول سنه ۴۰۴ در اوجان فارس فوت شد .

سلطان الدوله بن بهاء الدوله بن عضدالدوله بحکم وصیت پدر پادشاه شد مدت دوازده سال و چهار ماه در پادشاهی بماند برادرش قوام الدین ابوالفوارس برو خروج کرد سلطان الدوله برو غالب آمد در شعبان سنه ست عشر و اربعمائه در فارس وفات یافت مشرف الدوله حسن بن بهاء الدوله بعد از پدر در بغداد بنیابت برادرش سلطان الدوله امارت داشت در آخر خطبه بنام خود کرد در سنه ۴۱۰ فوت شد مدت حکومتش شش سال و دو ماه بود .

جلال الدوله بن بهاء الدوله از قبل برادران حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد امارت یافت کار او رواجی نداشت مدت ۲۵ سال امارت کرد در سنه ۴۳۵ درگذشت .

عمادالدین الله عز الملوك ابوکالیجار مرزبان بن سلطان الدوله بن بهاء الدوله بعد از پدرش در فارس در سنه ۴۱۶ پادشاهی نشست میان او و عیش جلال الدوله که در بغداد امیر بود محاربات رفت پس صلح کردند بعد از جلال الدوله بغداد را در تصرف آورد اما کارش استقامتی نداشت و ترکان او را اعتباری نمی کردند و از خوف ترکان از شیراز رفت اسماعیل شبانکاره بر او خروج کرد و در کار آل بویه خلل آورد عمادالدین در سنه ۴۴۰ درگذشت .

الملك الرحيم ابونصر بن عماد الدین الله بحکم پدر امارت

بغداد بدو تعلق گرفت هفت سال حکومت کرد و در سنه ۴۴۷
سلطان طغرل بیک سلجوقی بغداد رفت و او را بگرفت و بقلعه
طبرک فرستاد و آنجا محبوس بود تا درگذشت.

الملك المنصور بن عمادالدین بعد از پدر بحکم وصیت در
فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره برو خروج کرد در سنه ۴۴۸
او را بگرفت و بقلعه محبوس کرد و همانجا در گذشت و فارس به
تصرف فضلویه درآمد و هم در آن چندگاه سلجوقیان در ضبط
آوردند و از آل بویه ملک ابوعلی بن عمادالدین الله بعد از برادر
قریب چهل سال بزیست و بندجان فارس و کرمان شاهان اقطاع
اوی بودند و سلاطین او را عزیز داشتندی و طبل و علم داده بودند در سنه
۴۸۷ درگذشت و دولت آل بویه سپری شد.

فصل هفتم در ذکر سلجوقیان

ایشان چهارده نفر بودند مدت ملکشان صدویست و یکسال
آل سلجوق بسی و چهاریدر به افراسیاب میرسند و سلجوق
را چهار پسر بود میکائیل و اسرافیل و موسی و یغور و یونس
و ایشان مال بی نهایت داشتند از ترکستان جهت تنگی چراگاه
در سنه ۳۷۵ بماوراء النهر آمدند در حدود بخارا و سمرقند مقام
ساختند و بعد از مدتی از سلطان محمود غزنوی رخصت طلبیدند
که از آب آمویه گذشته بخراسان آیند ارسلان جاذب که والی
طوس بود ایشانرا رخصت دادن مصلحت ندید و گفت عدد ایشان
بیحد و شمارست مبادا از ایشان در خراسان فتنه ظاهر شود سلطان
قبول نکرد و ایشانرا رخصت داد ایشان از ماوراء النهر بخراسان
آمدند در حدود نسا و باورد مقام ساختند میکائیل را دویسر بود
طغرل بیک و جعفر بیک پیشوای آن قوم شدند آثار دولت
و سلطنت از جبین ایشان ظاهر بود اهل خراسان دل بر کار

ایشان نهادند و بعد از سلطان محمود داورپا پیش ایشان میردند سلطان مسعود غزنوی لشکر بجنگ ایشان فرستاد و سلجوقیان را ظفر بود سلطان مسعود میخواست که بانتقام سلجوقیان رود او را از طرف هند تشویشی رسید و به هند رفت و سوباشی که امیر خراسان بود بفرموده سلطان بجنگ ایشان رفت رفتن و شکست خوردن یکی بود .

سلطان رکن الدین ابوطالب طغرل ییک محمد بن میکائیل ابن سلجوق در نیشابور در سنه ۴۲۹ درغیت سلطان غزنوی بر تخت نشست سلطان مسعود بعد از سه سال در سنه ۴۳۲ در مرو بصرای زندقان با سلجوقیان حرب کرد و شکست یافته بغزنین رفت بعد از هزیمت او سلجوقیان بر ملک مستولی شدند و قائم خایفه بجهت ایشان منشور سلطنت مصحوب قاضی ابوالحسن باوردی که از فحول شلمای زمانه بود بخراسان فرستاد پس ولایت با یکدیگر بخش کردند خراسان بجعفر ییک دادند و عراق عجم و آنچه مستخلص شود طغرل ییک اختیار کرد و مقامش در همدان بود و بغداد را فتح کرد و قائم خلیفه را از بند بساسیری خلاص کرد چنانچه گذشت و آل بویه را برانداخت در خراسان جعفر ییک در سنه ۴۵۳ وفات یافت و طغرل ییک جای او به پسرش الب ارسلان تفویض کرد و طغرل ییک در روز جمعه ۱۸ رمضان در سنه ۴۵۴ در ری وفات یافت پادشاهی نیکوسیرت بود همیشه پنج وقت نماز جماعت گزاردی و پنجشنبه و دوشنبه روزه داشتی و هروقت خواستی که از جهت خود خانه سازد اول مسجدی ساختی بعد از آن بعمارت پرداختی مدت ملکش بیست و شش سال مدت عمرش هفتاد سال بود .

سلاصان عز الدین ابوشجاع الب ارسلان بن جعفر ییک

ابن میکائیل مردی مهیب و با شکوه بود در زمان سلطنت خود بر اطراف تاختن کرد فارس را از فضلیه شبانکاره انتزاع نمود و از مانوس پادشاه روم را در جنگ بگرفت و بقرار آنکه هزار هزار دینار خراج بدهد او را امان داد و باز بروم فرستاد و بغزای گرجستان رفت و بعضی از امرای گرجستان در دست وی اسیر شدند و بعضی مسلمان گشتند و بجای حلقه بندگی نعل اسب در گوش کردند گویند از پادشاهان ترك اول کسی که از آب فرات عبور نمود او بود ابونصر عمید الملك كندری وزیر پدرش بود بعد از وفات پدر در شهر نسا او را بکشت و سر او را به نیشابور فرستاده و وزارت بخواجه نظام الملك طوسی که از مشاهیر عالم است تفویض فرمود و در آخر عهد بتصد تسخیر ماوراء النهر بادو است هزار سوار از جیحون عبور کرد که در کنار آب قلعه برزم را مستخلص نمود یوسف کوتوال خوارزمی را از قلعه بیرون آوردند و در برابر تخت پادشاه بداشتند سلطان از وی سخنان میشنید و او را تهدید میداد در این اثنا یوسف کارد بکشید و آهنگ سلطان کرد سلطان بنا بر اعتمادی که بر شصت خود داشت غلامانرا از قصد او منع کرد و سه تیر بر او انداخت هر سه تیر خطا شد یوسف بسلطان رسید و سلطانرا زخم زد و حاضران از هول این زخم پراکنده شدند یوسف همچنان کارد در دست بیرون رفت جامع فراش نیشابوری میخ کوبی بر سرش زدو بکشت و سلطان نیز از آن زخم در گذشت و این واقعه در روز سه شنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه ۴۶۵ بود ولادت او شب آدینه محرم سنه ۴۲۱ مدت سلطنت او ده سال و ششماه مدت عمرش ۴۴ سال و سه ماه قبرش در مرو است.

سلطان جلال الدین ابوالفتح ملك شاه بن الب ارسلان بعد از پدر بسعی نظام الملك پادشاه شد بخت موافق و روزگار

مساعد داشت ممالك ايران و توران در تحت تصرف آورد و حکم او بروم و شام نیز جاری شد چهل و هفت هزار سوار پیوسته ملازم او بودند و اقطاعات ایشان در ممالك پراکنده بود تا هر جا که رسیدندی درماندگی نبود و اصفهانرا دار الملك ساخت از حکما عمر خیام و ابوالعباس لوکری همیشه ملازم او بودند شکار دوست بود و در سنه ۴۷۹ بزیارت بیت الله الحرام رفت و در آن راه خیرات بسیار کرد و در بادیۀ راه حج خانها ساخت و رباطها پرداخت و در آخر عهد خواجه نظام الملك را از وزارت عزل کرد و جای او را بتاج الدین ابوالغنائیم داد و خواجه نظام الملك را بفرمودۀ حسن صباح در حدود نهاوند در ماه رمضان سنه ۴۸۵ فدائیان ملحد شهید کردند و سلطان نیز در شوال همین سال در بغداد وفات یافت و مولانا معزی شاعر در این باب قطعۀ گفته :

رفت در یک مه بفر دوس برین دستوریبر شاه برنا در پس اورفت در ماه دگر کردنا که قهریزدان عجز سلطان آشکار قهریزدانی بین و عجز سلطانی نگر ولادت سلطان ملک شاه در جمادی الاول سنه ۴۴۵ وقوع یافت مدت سلطنتش بیست سال و قبر او در اصفهانست .

سلطان رکن الدین ابوالمظفر برکیارق بن ملک شاه ولی عهد پدر بود بعد از پدر بسلطنت قرار گرفت پادشاه بخشنده و خوشخو بود در زمان او حوادث و وقایع بسیار دست داد و او را بابرادران و اعمام محاربات واقع شد و بیشتر ظفر او را بود در سنه ۴۸۹ امارت خراسان به برادر خود سلطان سنجر تفویض فرمود چون دوازده سال و هشت ماه پادشاهی کرد در ۱۲ ماه جمادی الاخر سنه ۴۹۸ در بروجرد درگذشت ولادتش در اصفهان در محرم سنه ۴۷۴ واقع شده

سلطان غیاث الدین ابو شجاع محمد بن ملک شاه بعد از برادر سلطنت برو مقرر شد و او پادشاهی بود بعد و داد

موصوف و بدین و دیانت معروف در دفع ملاحده که در آن عهد قوت تمام یافته بودند سعی بلیغ فرموده به نیت غزا بهند رفت و با کفار محاربات کرد و مظفر شد چون سیزده سال حکومت کرد در ۲۴ ذی حجه سنه ۵۱۱ در گذشت آورده اند که در وقت وفات این ایات انشا کرد.

✽ نظم ✽

بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای
بسی بلاد گرفتم ییک اشارت دست بسی حصار گشودم یکفشردن پای
چو مرگ تا ختن آورد هیچ سود نکرد بتا بتای خدا یست و ملک ملک خدای
ولادت سلطان محمد در شعبان سنه ۴۷۴ بوده.

سلطان معزالدین ابوالحارث سنجر بن ملکشاه به عهد برادران بر کبارق و محمد بیست سال حاکم خراسان بود و بعد از ایشان چهل و چهار سال و چهار ماه سلطان سلاطین جهان از حدود خطا و ختن تا اقصای مصر و شام و از خزر تا بین در حوزه تصرف او بود نوزده مضاف معتبر کرد و در هفده مضاف مظفر و منصور شد و او پادشاه مهیب و باوقار و کرم و حیا بود بر رعیت شفقت تمام داشتی و در ملبوس تکلف زیاد نکردی و نیمچه پیوستن بره پوشیدی اما پیوسته بر تخت نشستی و آنچه از خصایص سلاطین باشد فرو گذاشت نکردی بعد از وفات برادرش محمد بعراق آمد و برادر زاده اش محمود بن محمد با او حرب کرد و منهزم شد باز بخدمتش آمد و عذر خواست سلطان سنجر بدو دل خوش کرد و سلطنت عراق تا اقصای ملک شام او را داد و سلطان در پنجم صفر سنه ست و ثلثین و خمسمائه در ماوراء النهر با گور خان جنگ کرد و شکست یافت و بخراسان آمد و قریب سی هزار کس درین جنگ کشته شده بودند و ماوراء النهر

از تصرف سلطان بیرون رفت ترکان خاتون که زن سلطان بود و امیر قماچ و امیر ابوالفضل حاکم نیمروز درین واقعه گرفتار شدند و بعد از مدتی خلاص شدند فریدالدین کاتب در آن وقت گفته .

❀ رباعی ❀

شاهها ز سنان توجّهانی شده راست تبغ تو چهل سال ز اعدا کن خواست
گر چشم بدی رسید آنهم ز قضا است آنکس که یک حال بماند دست خداست
سلطان سنجر سه نوبت بر سر آتس خوارزم شاه که نوکر
و نوکر زاده او بود یاغی شده بود بخوارزم رفت و در نوبت
آخر در روز دوشنبه ۱۲ محرم سنه ۵۴۳ چون آتس اقیاد
نموده بصلح باز گشت و در آخر عهد او غزان از جیحون
بگذشتند و حشر سلطان از ایشان در زحمت بودند سلطان آهنگ
جنگ غزان کرد ایشان زنان و طفلان را در پیش داشتند و تضرع
کنان قبول کردند که از هر خانه یکمن نقره بدهند تا سلطان از
سر گناه ایشان بگذرد سلطان خواست که باز گردد امرا
نگذاشتند غزان چون نا امید گشتند دل بر جنگ نهادند و بجان
کشیدند و سلطانرا در شهر سنه ۵۴۸ اسیر کردند و خلقی
یشمار را شهید کردند و سلطان چهار سال در میان ایشان بماند
بس از آن جمعی از ممالک سلطان که باغزان در آمیخته بودند
موکلان سلطان را فریب دادند و با سلطان بر سیل شکار بلب
جیحون آمدند بعد ترمد رسیدند سلطانرا از میان ایشان بیرون
آوردند و بانه ترمد رفتند و سلطان از آنجا بمر و رفت و چون
عمرش به آخر رسیده بود اندوه برو غلبه کرد بمرض الموت
گرفتار شد و در ۲۶ ربیع الاول سنه ۵۵۲ در گذشت هفتاد و
دو سال عمر داشت ولادتش در سنجار شام بوده روز جمعه

۲۵ رجب سنه ۴۷۹ مدت سلطنتش ۶۲ سال بعد ازین دولت سلجوقیان از خراسان منقطع شد وخواهر زادداشت محمودخان بن محمد خان را از نسل بغرا خان درخراسان پادشاهی دادند پنج سال و نیم حکم کرد مؤیدایه که از غلامان سلطان سنجر بود در رمضان سنه ۵۵۷ برو خروج کرد و او را بگرفت و میل کشید پادشاهی خراسان بعضی بمؤیدایه و بعضی بخوارزم شاهیان و بعضی بغوریان رسید .

سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه بعد از پدر پادشاه شد در اوایل شهر سنه ۵۱۳ در حدود ساوه با سلطان سنجر جنگ کرد و ظفر سلطان سنجر را بود و بعضی امرا در میان افتادند در مقام صلح شدند و سلطان محمود در مقام عذر آمد و درری بخدمت سنجر رسید و یکماه ملازمت کرد سلطان خاطر با او صاف کرد و ملک عراق تا حدود روم و اقصای شام برو مسلم داشت چنانکه گذشت و سنجر دختر خود بدو داد و برادرش سلطان مسعود دو نوبت با او جنگ کرد و منهزم شد سلطان محمود سیزده سال و دو ماه پادشاهی کرد صورت خوب و سیرت نیکو داشت لطیف طبع و خوش سخن بود و حرکات موزون باحسن خط و عبارت جمع کرده بود با زنان انس و الفتی داشت و بطیور شکاری و سگهای معلم مولع بود گویند چهارصد فرسنگ موضع شکار او بود و چهار صد سگ تازی باقلادهای مرصع و جلهای زربفت در سلسله او بود و از علم نحو و شعر خبری داشت و بر دقائق امور و حساب ملک هیچ پادشاه چون او واقف نبود و در تاریخ یازدهم شوال سنه ۵۲۵ بهمدان درگذشت و لادتش در سنه تسع و تسعین و اربعه مائه بود عمرش بیست و هفت سال .

سلطان رکن الدوله ابوالمظفر طغرل بن محمد باشارت سلطان

سنجر مدت سه سال در عراق و در حدود مصر و شام پادشاهی کرد و بعدل و سیاست و جفا و کرم موصوف بود و شجاعت بر اخلاق او غالب و از هزل و فواحش آزرده بود در همدان در محرم سنه تسع و عشرين و خمسمائه فرمان یافت بیست و پنج سال عمر داشت .

سلطان غیاث الدین ابوالفتح مسعود بن محمد بعد از برادر ملک برو قرار گرفت و او پادشاهی بود بافر و شکوه و رحیم دل و عادل در آل سلجوق بشجاعت او پادشاهی نبود که بیک حمله سپاهی را شکستی و بزخمی شیری کشتی خوش خوی و ظریف و هزل دوست بود در عهد او خلائق آسوده بودند و رعیت در امن و فراغت و راحت بودند عالم دوست و درویش بخشای بود و بادیوانگان و مرغان انسی خوش داشت از تنعم و تکلف دور بود و از شکار سیری نداشت و در مصافها خود جنگ کردی و حمله آوردی هرگز ذخیره نهاد و خزانه او اکثر اوقات خالی بود هر چه از اطراف آوردندی هم در بارگاه بخشیدی میان او و برادرش مجاربات رفت و همیشه ظفر او را بود در زمان او سفیریان در فارس خروج کردند و سلطنت بنام خود نمودند سلطان مسعود هیجده سال و نیم پادشاهی کرد و در غره رجب سنه سبع و اربعین و خمسمائه بحدود همدان فوت شد مدت عمرش چهل و پنج سال بود .

سلطان مغیث الدین ابوالفتح ملک شاه بن محمود بن محمد بعد از عم پادشاهی بدو دادند پادشاهی سخی و خوش خوی و هزل دوست بشکار و شراب حریص و بلهو و لعب و طرب مایل بود امرارا کمتر باردادی بعد از آنکه چهار ماه پادشاهی کرد امیران متفق شدند و بضیافتش بردند و موکل بروی گماشتند و او را حبس کردند و این صورت در شوال سنه سبع و اربعین و خمسمائه بود از حبس بگریخت و بخوزستان رفت و بعد از وفات

برادرش محمد که احوال او بعد ازین خواهد آمد باصفهان رفت و بسلطنت قرار گرفت و بعد از پانزده روز وفات یافت در ۱۱ ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسائه مدت عمرش سی و دو سال و مدت اقامتش بعد از پادشاهی در خوزستان هشت سال .

سلطان غیاث الدین ابوشجاع محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه چون برادرش را محبوس کردند او از خوزستان بیامد و بیادشاهی نشست پادشاهی لطیف خلق بود عقل کامل و رأی صائب داشت محب علما و فضلا بود مدت هفت سال پادشاهی کرد و در ذی الحجه سنه اربع و خمسین و خمسائه درگذشت .

سلطان معزالدین ابوالحارث سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه چون سلطان محمد درگذشت امرا چند روز مشورت نمودند و بروی اتفاق کردند و کس فرستادند تا او را از موصل بیاوردند و بر تخت نشاندند همه روزه بعشرت مشغول بود و از مردمان متغیر و پادشاهی بود خوشخوی و معاشر طبع اما اقبال نداشت پس درشش ماه امیران او را بگرفتند و بقلعه بردند و سلطنت به برادر زاده اش سلطان ارسلان دادند ولادت او در رجب سنه احدی عشر و خمسائه وفات او در دوازدهم ربیع الاول سنه ست و خمسین و خمسائه

سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه پادشاهی خوب صورت و نیکو سیرت باحیا و رحمت و رحیم هیچ سایل ازو حرف لا نشنید و هیچ خدمتکاری ازو جفا و خواری ندید و از کار دخل و خرج و ضبط احوال خزانه و وظائف متغافل و از تفحص آن مسامح و مساهل تنعم دوست و طرفه خوی و در خورش و پوشش تکلف بقایت رسانندی لباس های فاخر و اکسونهای ملون و کسوت خطائی و زر کشیده های

مصل در عهد اوقیت گرفت و آن لباسا که او پوشیدی در همان دم بخشیدی و هرگز در مجلس بزم او فحش و حشو نگذشتی و از حضار مجلس او حرکت ناپسندیده سر نزدی پانزده سال و هشت ماه پادشاهی کرد و در منتصف جمادی الاخر سنه احدی و سبعین و خمسمائه درگذشت .

سلطان مغیث الدین طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد ابن ملک شاه بعد از پدر پادشاه شد پادشاهی خوب طلعت نیک سیرت صاحب شوکت لطیف طبع بود و در آل سلجوق بکمال وعقل و عدل و چابکی و نیزه داری و سپهسالاری ممتاز بود جمله اسلحه را کار فرمودی و در بزم بر فضلا نکتها گرفتی و این نظم اوراست .

❀ رباعی ❀

دی روز چنان وصال جان افروزی امروز چنین فراق عالم سوزی
افسوس که در دفتر عمرم ایام آنرا روزی نویسد اینرا روزی (۱)
حضرت شیخ نظامی علیه الرحمه کتاب خسرو و شیرین را بنام او گفته و در زمان اودر ماه شعبان سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه هفت کوبک سیاره در سوم درجه میزان در یک دقیقه جمع شدند و آن اولین قران بود از مثلثه هوای منجمان قتل عام و نهب و غارت که در زمان چنگیزخان در توران و ایرات واقع شد از نتایج آن گفته اند سلطان طغرل قریب بیست سال سلطنت کرد و در آخر ربیع الاخر سنه تسعین و خمسمائه سلطان تکش از خوارزمشاهیان در ری با او جنگ کرد و او را بکشت و سرش بیغداد نزد خلیفه فرستاد و تنش را در ری بردار کردند شاعری درین معنی گفته

(۱) رباعی ذیل نیز ازوست .

آئیم درین جهان چرانیم و چمان بخشیم و خوریم و یاد ناریم غمان
نه مال همی ما ندونه خان و نه مان چون عمر نمی ماند گو هیچ ممان

❀ رباعی ❀

امروز ملك جهان دل تلگيست منصوبه چرخ هر زمان در رنگيست
دی از سر تو تا بفلک يك گز بود امروز سرتا به تلت فرسنگيست
دولت سلجوقيان در عراق بسر آمد اما بعد ازین تاريخ فرقه ديگر
از سلجوقيان در روم قريب صد و ده سال پادشاهی کردند .

فصل هشتم - در ذکر خوارزمشاهيان

وايشان نه نفرند مدت ملكشان صد و سي و هشت سال
اصل ايشان از انوشتكين فرجه است و او غلام بلکاتکين
و او غلام سلطان ملک شاه سلجوقی بود سلطان ملک شاه بعد از بلکاتکين
جای او به انوشتكين داد چون در آن وقت مال خوارزم در وجه
طشت خانه مقرر بود طشت داری و شحنگی خوارزم تعلق بدو گرفت
و او تا آخر عمر شحنه خوارزم بود بعد از او پسرش قطب الدين
محمد در زمان سلطان برکیارق حاکم و والی خوارزم شد و او
را خوارزم شاه خوانند در سنه ۴۹۱ سی سال ملازمت سلجوقيان
میکرد در سنه احدى و عشرين و خمسمائه در گذشت .

سلطان آتسز بن محمد بن انوشتكين بعد از پدر با سلطان
سنجر یاغی شد و مدتها باستقلال پادشاهی کرد و هیچ قدر از جاده
عدالت و اتباع سیرت پدر انحراف نمود و در سنه ۵۵۱ در
خرم دره خبرشان بموت فجأة در گذشت رشید و طواط از مداحان
اوست در آنوقت که نعش آتسز را برداشتند رشید این دوبیت بگفت

❀ بیت ❀

شادا فلک از سیاست ملرزید پیش تو بطوع بندگی می ورزید

سلطان ایل ارسلان بن آتسز بعد از پدر پادشاه شد و بسی از بلاد خراسان اورا مسخر شد و در تحت تصرف در آمد و بسبب ضعف سلجوقیان اورا استقلال تمام پدید آمد و در تاسع عشر رجب سنه ۵۵۸ وفات یافت مدت سلطنتش هفت سال بود.

سلطان شاه بن ایل ارسلان بن آتسز بن محمد بعد از پدر بحکم وصیت پادشاه شد سلطان تکش که برادر مهتر بود بر وی خروج کرد تا مدت ده سال میان ایشان محاربات بود در سنه ثمان و ستین و خمسمائه سلطان تکش بروی غالب آمد و خوارزمشاهی برو مقرر گشت و سلطان شاه در خراسان بر بعضی از ولایات حاکم گشت مدت بیست و یکسال دیگر زنده بود در سلخ رمضان سنه ۵۸۹ در گذشت و مملکت او بتصرف تکش خان آمد

سلطان تکش بن ایل ارسلان بن آتسز بعد از انیزام برادر در ۱۲ ربیع الاخر سنه ۵۶۸ پادشاه شد رشیدالدین وطواط در تهنیت او گفت.

❀ رباعی ❀

جدت ورق زمانه از ظلم بشت عدل یدرت شکستها کرد درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست هان تا چه کنی که نوبت دولت تست
خوارزم و بعضی از خراسان در حکم او بود و در سنه ۵۹۰ که
سلطان ضرل سلجوقی را بکشت مملکت عراق را هم بتصرف
در آورد و حکیم خاقانی درین باب می گوید :

❀ نظم ❀

مژده که خوارزمشاه شهر صفاهان گرفت ❀ ملک عراقین راه چو خراسان گرفت
ماهچہ پتر او قلعه گردون گشاد ❀ مورچه تیغ او ملک سلیمان گرفت
و کمال اسماعیل را در مدح او قصیده ایست که مطلعش اینست
ای ز رایت ملک و دین در نازش و در پرورش
ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش

سلطان تکش بیست و هشت سال و نیم پادشاهی کرد و در تاسع عشر رمضان سنه ست و تسعين و خمسمائه در منزل چاه عرب از حدود خوارزم بمرض خناق درگذشت .

سلطان قطب الدین محمد بن تکش خان بن ایل ارسلان بعد از پدر بسلطنت قرار گرفت و دولت این دودمان در زمان او بدرجه اعلی رسید و ککوب طالع او بغایت ارتفاع پیوست و تمام خراسان و حدود هند و بلاد ماوراء النهر مسخر کرد و بجانب آذربایجان و عراق و بغداد حرکت کرد و از حکام آذربایجان و فارس خراج گرفت و هیچ آفریده با وی قوت مقاومت نداشت چون مدت بیست سال از پادشاهی او بگذشت آفتاب دولتش آهنگ غروب کرد و لشکر مغول بحکم پادشاه جهانگیر چنگیز خان از جانب مشرق بروی خروج کردند و سلطان از ایشان منهزم شد و از ماوراء النهر بخراسان رفت لشکر مغول بخراسان آمدند و از خراسان بعراق توجه نموده بشهر قزوین آمد مغول از عقب او بعراق آمدند و از قزوین بگیلان رفت مغول از عقبش بگیلان رفتند از آنجا بمازندران رفت و بجزیره آبگون گریخت و در آنجا وفات یافت در سنه ۶۱۷ مدت سلطنتش بیست و یکسال بود و مغول درین ممالک قتل کردند اما چنگیز خان از بلخ بیشتر نیامد .

سلطان جلال الدین منکبرنی بن محمد بن تکش پادشاهی بشجاع و دلیر بود بشجاعت هیچ پادشاه چو او نبود بعد از وفات پدر از جزیره آبگون بمیان قشلاق رفت و از آنجا بخراسان آمد و از آنجا بغزنین رفت و درین سفر او را هفت جنگ با مغول واقع شد در شش جنگ غالب آمد و در نوبت آخر که چنگیز خان با لشکر مکان ایستاد کرده درکنار آب سند بدو رسید و مان ایشان مجاربه عظیم رفت مغلوب

افتاد و بهند رفت و تمامت هند را فرو گرفت و دو سال در هند سلطنت کرد و چون آگاهی یافت که چنگیز خان از ایران باز گشت از راه کج و مکران به کرمان آمد و از کرمان آهنگ عراق کرد برادرش سلطان غیاث الدین در عراق پادشاه بود سلطنت بدو تسلیم نمود سلطان جلال الدین بعراق رفت و بالشکر ناصر خلیفه در آنجا جنگ کرد و مظفر شد و از عراق عرب به آذربایجان آمد و در ضبط آورد و از آذربایجان بگرستان رفت و مسخر گردانید و امرای گرجی را بکشت و چون شنید که لشکر تتر بعراق آمده اند باصفهان آمد و در ماه رمضان سنه ۶۲۴ در حدود ستن و بلهار بالشکر تتر جنگ کرد و کفار بجانب خراسان گریختند و سلطان نیز بمرستان گریخت و بعد از چند روز باصفهان آمد و عراق در ضبط گرفت و از آنجا باذربایجان رفت و اخلاط را در حصار گرفت و فتح فرمود پس ازین بجنگ سلطان کیقباد بروم رفت و بسبب بیماری منهزم شد و بدیار بکر آمد درین وقت او کتای قاآن پسر چنگیز خان جراباغون نوین را بالشکر بسیار بر سر او فرستاده بود در منتصف شوال سنه ۶۲۸ شیخون بر سر او بردند در پای خیمه مست خفته بود بهزار حیلت بجست دیگر کس او را ندید بعضی گفتند بیا شناخت در دست گردان کشته شد.

سلطان غیاث الدین و برادرش رکن الدین پسران سلطان محمد بن تکش قبل از آمدن سلطان جلال الدین از هند هر یک چند روزی در قرت مغول در عراق حکومت کردند در آخر رکن الدین در دست مغول کشته شد و سلطان غیاث الدین را براق حاجب در کرمان بکشت و بعد از سلطان جلال الدین ملک بتصرف مغول در آمد و دولت خوارزمشاهیان سپری شد.

فصل نهم در ذکر اتابکان

ایشان سه شعبه اند

شعبه اول بفارس و ایشان معروفند بسنغریان و عدد ایشان

یازده است مدت ملکشان صد و بیست سال

اول ایشان اتابک مظفرالدین سنقر بن مودود است که در عهد سلطان مسعود سلجوقی خروج کرد و ملک فارس منسخر او شد و او در عدل و داد کوشید و در شیراز رباط و مسجد و مناره رفیع بساخت و مدت سیزده سال پادشاهی کرد و در سنه ست و خمسين و خمسمائه درگذشت .

اتابک مظفرالدین زنگی بن مودود بعد از برادر سلطنت فارس برو مقرر شد و او بخدمت سلطان ارسلان بن طغرل سلجوقی رسید و او نیز ملک را برو مسلم داشت مدت چهارده سال پادشاهی کرد و خیرات کرد و در سنه ۵۷۰ درگذشت

اتابک مظفرالدین تکه بن زنگی وارث تخت و تاج پدرگشت بغایت عادل بود و سیرت نیکو داشت مدت بیست سال پادشاهی کرد خواجه امین الدین کازرونی که حاتم زمان بودی وزیر وی بود وفاتش در سنه تسعين و خمسمائه بود .

اتابک قطب الدین طغرل بن سنقر بن مودود پادشاه هنرمند بود بعد از عمزاده حکومت بدو تعلق گرفت میان او و همو پسرش سعدبن زنگی محاربات رفت فارس در آن فترات خراب شد و مدت حکومت او نه سال در سنه تسع و تسعين و خمسمائه بدست سعدبن زنگی اسیر شد .

اتابک مظفرالدین ابوشجاع سعدبن زنگی بعد از طغرل پادشاهی برو قرار گرفت او در سخاوت حاتم روزگار بود و در شجاعت

رستم کار زار و در عدل و داد یگانه جهان ملک کرمان نیز تسخیر کرد و مملکت فارس در عهد او آبادان شد اتابک درسنه ثلاث عشر وستمائه بعراق آمد و با هزار کس خود را بر سپاه سلطان محمد زد و اسیر گشت سلطان او را اکرام کرد و بقرار آنکه هر سال دودانگ محصول فارس بخزانه رساند او را باز بملک خود فرستاد و پسرش ابوبکر او را در شیراز راه نداد و بجنگ انجامید و تیری به اتابک رسید اهل شیراز او را در شب بشهر بردند و او پسر را بگرفت و محبوس کرد مدت هفت سال در زندان بماند اتابک سعد بیست و هشت سال پادشاهی کرد و در شیراز مسجد و رباط ساخت و وفاتش درسنه ۶۲۸

اتابک مظفر الدین ابوبکر قتلخ خان بن سعد بن زنگی بعد از پدر پادشاهی رسید پادشاه عادل و عاقل بود اخبار عدل و آثار فضل او در جهان شایع گشت در حق اهل علم و مشایخ مملکت خود انعامات فرمودی و بدیگر ممالک نیز بجهت این طبقه و وظایف فرستادی و از اقالیم افاضل و اکابر احرام خدمتش بستندی و در بعضی از بلاد هند بالقاب او خطبه کردند و در زمان او ملک فارس رونق تمام یافت و او عمارات بسیار کرد و مساجد و مدارس شیراز که خراب گشته بود معمور گردانید و خانها و بازارها در شیراز بساخت و بموافقت او جمله اعیان دولت بقعهها ساختند و حضرت شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او تصنیف کرد مدت سی سال سلطنت کرد و در جمادی الاول سنه ثمان و خمسين وستمائه در گذشت .

اتابک مظفر الدین سعد ابن ابوبکر بن سعد بن زنگی بعد از پدر دوازده روز پادشاهی کرد و در گذشت .

اتابک محمد بن سعد چون پدرش وفات کرد او کبودک

بود پادشاهی بنام اومقرر شد مادرش ترکان خاتون مدبر ملک بود بعد از دو سال و هفت ماه در ذی الحجه سنه ستین و ستمائه کلبرك عمرش ناشكفته فروریخت .

اتابك محمد شاه بن سلغر شاه بن سعد بن زنگی بعد از اتابك محمد پادشاه شد هشت ماه حكم كرد و شب و روز بعیش و طرب مشغول و از كار مملكت غافل بود ترکان خاتون در روز جمعه عاشر رمضان سنه احدی وستین و ستمائه با او حرب كرد و او را اسیر گردانیده بمنزل فنا رسانید .

اتابك مظفرالدین سلجوق شاه بن سلغر شاه بر فارس مستولی شد و ترکان خاتون را بخواست و بكشت برادر ترکان خاتون علاء الدوله یزدی پناه بهلاكو خان برد لشكر مغول بكین ترکان خاتون بجنگ سلجوق شاه رفتند بعد از محاربه از ایشان منهزم شد و بكازرون رفت و لشكر مغول از پی او رفتند و او را از مسجد كازرون بیرون آوردند و بكشتند .

اتابك آبش خاتون بنت سعد بن ابو بكر بعد از سلجوق شاه پادشاهی بدو دادند بعد از آن او را جهت شاهزاده منكوترخان بن هولاکو خان بخواستند و فارس بتصرف مغول دادند قریب بیست سال حكومت بنام او بود پس نام سلغریان از عالم بر افتاد .

شعبه دوم بشام و دیار بكر

نه تن بودند مدت ملكشان صد و هفتاد و هفت سال و ایشان از تخمه آق سنقر غلام سلطان ملكشاه سلجوقی اند آق سنقر در سنه ۴۸۱ بحكم سلطان ملكشاه حاكم حلب شد ده سال والی آنجا بود در سنه ۴۹۱ در گذشت .

عمادالدین زنگی بن آق سنقر در سنه ۵۲۱ بحكم سلطان محمود بن محمد بن ملكشاه سلجوقی والی ولایت عراق عرب شد و بعد از يكسال

حاکم موصل فوت شد حکومت آن موضع نیز تعلق بدو گرفت و بعد از آن بطرف شام لشکر کشید و شهر حلب بگرفت و در سنه ۵۲۴ با فرنگ که بشام آمده بودند جنگ کرد و غالب شد و دونوبت دمشق را محاصره کرد از آنجا مراجعت فرموده دیاربکر و کردستان را در ضبط آورد و در سنه احدی و اربعین و خمسائه او را بکشتند مدت سلطنتش بیست و سه سال بود .

نورالدین محمود بن عمادالدین زنکی بعد از پدر بر حلب و حمص استیلا یافت و لشکر بسنجار کشید و آن دیار را مسخر گردانید و در سنه ۵۴۹ دمشق بگرفت حکومت نورالدین محمود در بلاد شام چنان قوت گرفت که عضد خلیفه که آخر پادشاهان بنی فاطمه بود در مصر جهت دفع فرنگ از وی استمداد نمود و او صلاحالدین یوسف بن ایوب را بمصر فرستاد تا دفع فرنگ کرد بعد از آن مملکت مصر از اسماعیلیه بصلاحالدین منتقل شد و صلاحالدین بملک ناصر ملقب گشت نورالدین محمود پادشاه شایسته و عادل و خیر بود و او را از جمله چهل تناف شمرده اند گویند دعا نزد قبر او مستجاب است و لادتش در سنه احدی و عشر و خمسائه بود و وفاتش در ۱۱ شوال سنه تسع و ستین و خمسائه بدمشق مدفون است .

ملک صالح بن نورالدین محمود در روز وفات پدر یازده ساله بود اعیان شام با او بیعت کردند و صلاحالدین یوسف نیز در مصر خطبه بنام او خواند چنانکه باسم پدرش خوانده بود مدت هشت سال زمان پادشاهی اوست در سنه ۵۷۷ درگذشت .

سیفالدین غازی بن عمادالدین زنکی بعد از فوت پدر بحکم برادرش نورالدین محمود حاکم مملکت دیاربکر و جزیره و بعضی از کردستان بود و اکثر ملوکات جزای فرنگ مشغول بود در سنه

۵۴۴ وفات یافت .

قطب‌الدین مودود بن عماد‌الدین زنگی بعد از برادر سیف‌الدین غازی بجای او نشست و مدتها پادشاهی کرد و در سنه ۵۶۵ وفات یافت .

سیف‌الدین غازی بن قطب‌الدین مودود بن عماد‌الدین زنگی بعد از مرگ پدر در موصل بر سریر حکومت و شوکت قرار گرفت و یازده سال حکم کرد در سنه ۵۷۶ وفات کرد .

عزالدین مسعود بن قطب‌الدین مودود بعد از فوت برادر متصدی حکومت گشته و حلب را نیز بگرفت و در میان او و صلاح‌الدین ملک ناصر منازعات و محاربات واقع شد و در بیست و نهم شعبان سنه ۵۸۹ وفات کرد ملک ناصر نیز در همان سال درگذشت نورالدین ارسلان شاه بن مسعود بن مودود بن زنگی بعد از وفات عزالدین مسعود پادشاه شد هجده سال سلطنت داشت و در سنه ۶۰۷ وفات یافت .

عزالدین مسعود بن نورالدین ارسلان شاه بعد از پدر بجای او نشست و بدرالدین لؤلؤ مدبر ملک ایشان بود بعد از اندک مدتی وفات یافت و ایالت موصل بر بدرالدین لؤلؤ قرار گرفت و او در سنه ۶۵۹ وفات یافت و دوشش سال عمر داشت و بعد از بدرالدین لؤلؤ پسرش ملک صالح بر جای او نشست و چون ملک صالح با هولاکوخان یاغی شد امرای مغول چند ماه او را در موصل محاصره کردند و با وقحط در موصل پیدا شد بالضروره ملک صالح بیرون آمد و به اشد عذاب بقتل آمد در سنه ۶۶۰ بعد از این دیوان مغول دیار بکر را متصرف شدند .

شعبه سیوم شش تن بعراق و آذربایجان در حکومت مستولی شدند

اول ایشان اتابک ایلدگز است و او غلام سلطان مسعود سلجوقیست و بجهت قابیلیتی که داشت بمرتبه امارت رسید سلطان مسعود زن برادر خود طغرل را که مادر سلطان ارسلان بود بدو داد اتابک ایلدگز را از مادر سلطان ارسلان دو پسر متولد شد جهان پهلوان اتابک محمد و قزل ارسلان و مرتبه اتابک چنان بلند شد که جمیع امرا و سرحد نشینان سر بر خط فرمان او نهادند و در زمان سلطنت سلطان ارسلان جمیع امور کلیه و جزویه مفوض بحسن تدبیر او بود و سلطان بی استصواب او در هیچ امر شروع نکردی اتابک ایلدگز مدت سیزده سال مطاع و مطیع بود بعد از آن والده سلطان ارسلان در سنه ۵۵۸ درگذشت و اتابک ایلدگز نیز بعد از وی یک ماه نماند و قاضی رکن الدین جوینی درین معنی گفت :

✽ شعر ✽

دردا که زمانه را نکو خواه برفت و اندر بی او چشمس دین شاه برفت
در گردش دهر کس ندادست نشان در پانصد سال آنچه درین ماه برفت
جهان پهلوان اتابک محمد بن ایلدگز بعد از فوت سلطان ارسلان در عراق پادشاه شد و سلطان طغرل بن سلطان ارسلان را به آذربایجان فرستاد و اساس ملک چنان مشید گردانید که ملوک شرق و غرب از وحسابها گرفتند و بنا بر رنجشی که از خلیفه داشت نام خلیفه را یکسال از خطبه بینداخت و خلیفه مال بسیار فرستاد تا اتابک محمد بر سر رضا آمد و بار دیگر نام خلیفه را بخطبه آورد بالجمله مدت ده سال زمام سلطنت در دست او بود.

در سینه اش می و شبانین و خدسمانه وفات یافت و ازو چهار پسر ماند
اتابك ابوبكر وقتل اینانچ و میرمیران پهلوان و ازبك ابوبكر
ازفته خاتون بنت اینانچ در وجود آمد .

اتابك قزل ارسلان بن ایلدگز بعد از فوت اتابك محمد
از تبریز بعراق آمد و فتنه خاتونرا در نکاح آورد و متصدی
امور سلطنت گشت و سلطان طغرل اسمی یش نبود بعد از مدتی
سلطان طغرل قزل ارسلان را در کمین بود قزل ارسلان از
آن واقف شد اورا بگرفت و بقلعه کهرام فرستاد و محبوس
کرد و بسلطنت نشست و در همان شب ازرا کشته یافتند پنجاه
زخم کارد خورده نسبت قتل او بفدائیان ملحد کردند و اینصورت
در شوال سنه ۵۸۷ بود .

اتابك ابوبكر بن اتابك محمد بعد از قتل قزل ارسلان
در تبریز بسلطنت نشست و بمدد فتنه خاتون و پسرش قتلغ
اینانچ متصدی ایالت عراق گشت مقارن این حال سلطان طغرل
ار قلعه ای که محبوس بود باتفاق کوتوال بعراق آمد و بر تخت
نشست و فتنه خاتون را بخواست اینانچ با برادرش ابوبكر در
کار آذربایجان تنازع کردند و در یکماه چهار نوبت حرب کردند
و در همه اتابك ابوبكر غالب آمد و اتابك ابو بكر بیست سال
یادشاهی کرده بآذربایجان و در سنه سبع و ستمائه درگذشت .

قتلغ اینانچ بن اتابك محمد چون سلطان طغرل مادر
اورا بخواست پسر و مادر باتفاق زهر در طعام سلطان کردند
و سلطان طغرل را شخصی از آن آگاهی داده بود سلطات
تکلیف کرد تا فتنه خاتون از آن طعام تناول کرد خوردن همان
و مردن همان بعد از آن قتلغ اینانچ بحکم سلطان محبوس شد
و بشفاعت ارکان دولت خلاصی یافت و بخدمت خوارزمشاه رفت
و بعد از کشته شدن سلطان طغرل تکش اصفهان بدو ارزانی

داشت و امرای عراق را در خیل او مرتب گردانید بعد ارآن بشامت کفران نعمت در شهر سنه اربع و تسعين و خمسائه بر دست میاجق که از جانب خوارزمشاه والی ری بود کشته شد و سرش بخوارزم نزد سلطان تکش فرستادند و گفتند در خیال او خلاف بود .

اتابک مظفر الدین ازبک بن اتابک محمد بعد از اتابک ابوبکر در آذربایجان پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد در سنه ۶۲۲ چون خوارزمشاه سلطان جلال الدین منکبرنی بر ملک آذربایجان مستولی شد او در قلعه النجق برنج قولنج درگذشت و ملک در تصرف خوارزمشاه در آمد و روزگار اتابکان سرآمد .

فصل دهم در ذکر اسماعیلیان

و ایشان دو شعبه اند ^۱

شعبه اول طبقه از اولاد اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام که در مغرب و مملکت مصر پادشاهی کرده اند چهارده تن مدت ملکشان دوست و شصت و شش سال این طبقه هر چند در ایران پادشاهی نکردند و مقصود ازین مختصر احوال حکام ایرانست اما چون ایشان در ایران حکومت کردند و بروایات مجهول نسب خود بایشان میرسانند از احوال ایشان قشره ای بر سیل اسطراد آورده میشود .

ابوالقاسم محمد بن عبدالله نخستین کسی که از ایشان متصدی منصب حکومت گشت او بود و زعم باطنیه آنست که محمد مهدی که در اخبار آمده تجارت ازوست و در عیون التواریخ ^۲ نسبش

۱ - برای اطلاع کامل از تاریخ ملاحده بجلد سوم جهانگشای جوینی
عقبه گاهنامه ۴ : ۱۸۱ مراجعه نماید . ۲ - خ - ل . عیون الرضا

بدین نوع آورده : محمد بن عبدالله بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام و بعضی اورا از نسل عبدالله بن میمون قداح میدانند و او داعی اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و در ربیع الاخر سنه تسعین و اربعمائه در بغداد علما و اکابر قدح در نسب ایشان کردند و محضری درین باب نوشتند و مقدم السادات والا کابر والمجتهدین فی السید المرتضی و اخوه الشریف الرضی الحسینی و الشیخ ابو حامد الاسفراینی و القاضی ابو محمد الاکفانی و ابو الحسن القدوری^۱ و خلق بسیار بر آن محضر خط نهادند و بالجمله محمد بن اسماعیل که جد اوست از خوف بنی عباس بری گریخت و بمحمد آباد مدفونست و آن ده بدو منسوبست و فرزندان او بولایت قندهار افتادند و نسل او در آنجا مشهور است . ابو القاسم در سنه ست و تسعین و مائین در مغرب خروج کرد و خود را مهدی خواند و در تقویت دولت خود از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرد .

علی رأس ثلثمائه تطلع الشمس من مغربها و کار او در آنجا بالا گرفت و در سنه ۳۰۲ بر بنو اغلب که از قبل مقتدر خلیفه حاکم آنجا بودند خروج کرد و ایشانرا مقهور گردانید و بلاد افریقیه و قیروان در تحت تصرف آورد و در حدود قیروان قلعه ای در غایت حصانت بنا کرد و آنرا مهدیه نام نهاد و در سنه اثنی و عشرين و ثلثمائه وفات یافت و در مهدیه مدفون گشت القائم بامر الله نزار بن محمد برجای او نشست و دوازده سال حکم کرد و در سنه اربع و ثلثین و ثلث مائه وفات یافت .

المنصور بقوة الله اسماعيل بن قائم بن محمد بعد از پدر هفت سال پادشاهی کرد و در سنه احدی و اربعین و ثلث مائه در گذشت بمهدیه .

المعز الدین الله ابو تیمم معز بن منصور بن قائم بن محمد برجای پدر نشست پادشاهی صاحب رای بود ملک ازو وسعتی یافت و مصر از گماشتگان بنی عباس بیرون آورد و در سنه اثنی و ستین و ثلثمائه آغاز عمارت قاهره کرد و آنرا دارالملک ساخت و حجاز را نیز از بنی عباس بستد و چون ۲۴ سال حکم کرد روز جمعه ۱۱ ربیع الآخر سنه ۳۶۵ وفات یافت .

العزيز بالله ابو منصور نزار بن معز برجای پدر پادشاه شد و البتکین مغربی را که از قبل طایع خلیفه حاکم شام بود بکشت و ملک شام در تصرف آورد چون بیست و یکسال در حکومت بماند در رمضان سنه ست و ثمانین و ثلث مائه از دنیا رحلت کرد

الحاکم بامر الله ابو علی بن عزیز بن معز بن منصور بعد از پدر بحکومت قرار گرفت و در امر معروف و نهی منکر مبالغه کرد بجدی که جهة شرب خمر بسیاری تآک بیرید و حکم کرد که آشکارا موزة زنان ندوزند و زنان از خانه بیرون نروند مدت بیست و پنجسال حکومت کرد و در سنه احدی عشر و اربعمائه دشمنان او را بکشتند .

الظاهر بالله ابو الحسن علی بن حاکم بجای پدر بنشست و چون فرصت یافت قاتلین پدر خود را بکشت مدت شانزده سال حکومت کرد و در منتصف شوال سنه سبع و عشرين و اربعمائه بمرض استسقا در گذشت .

المستنصر بالله ابو تیمم معز بن ظاهر در هفت سالگی پادشاهی رسید و مدت شصت سال در سلطنت بماند و او را سه پسر بود نزار و احمد و عبد الحمید در اول نزار را ولی عهد کرده بود و بامیری

لقب فرموده و در آخر ازو رنجید و اورا خلع کرد و ولیعهدی باحمد داد و مستعلی لقب کرد اسماعیلیان دو گروه شدند آنچه متابعت احمد کردند ایشانرا مستعلوی گفتند و آنهایی که پیروی نزار کردند امرائی خواندند حسن صباح گوید اعتبار نص اول دارد و تابع نزار است و در ایران بنام نزار دعوت کرد نزاری قهستانی بدین سبب تخلص کرده مستنصر درسنه سبع و ثمانین و اربعمائیه وفات یافت .

المستعلی بالله ابوالقاسم احمد بن مستنصر برجای پدیرپادشاه شد و برادر خود را بگرفت و در قاهره محبوس کرد تا متوفی شد در عهد مستعلی در سنه ۴۹۲ فرنگان به بیت المقدس مستولی شدند و هفتاد مسلمانرا در مسجد اقصی شهید کردند مستعلی ۷ سال حکومت کرد و در سنه خمس و تسعین و اربعمائیه در گذشت .

الامر بالحکام الله ابوعلی منصور بن مستعلی بعد از پدر بیست و نه سال حکومت کرد و در رابع ذی قعده سنه اربع و عشرين و خمسمائیه جمعی از مریدان نزار اورا بکشتند .

الحافظ لدین الله ابو میمون عبدالمجید بن مستنصر برجای برادر زاده پادشاه شد مدت بیست سال حکم کرد و در جمادی الاخر سنه اربع و اربعین و خمسمائیه در گذشت عمرش هفتاد سال .

الظافر بالله ابو منصور بن محمد بن حافظ بن مستنصر بعد ازو بر تخت سلطنت قرار گرفت در عهد او فرنگان مستولی شدند و زبیرش عباس بن تمیم بسبب آنکه ظافر نظری با پسر او داشت و مردم در این باب سخنان میگفتند ظافر را در سنه تسع و اربعین و خمسمائیه بکشت .

الغازی بالله ابوالقاسم عیسی بن ظافر بعد از پدر سلطنت بدو رسید شش سال پادشاهی کرد و مصر و مصرود بود در سنه خمس و خمسين و خمسمائیه فوت شد .

العاصلدین الله ابو عبدالله محمد بن فایز بن ظافر بعد از پدر
 بسلطنت قرار گرفت در عهد او در سنه اربع و ستین و خمسمائه فرنگان
 قصد مصر کردند و عاضد پناه بصاحب شام سلطان نورالدین محمود
 بن عمادالدین زنگی برد او ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن ایوب
 را بمدد عاضد فرستاد و لشکر فرنگ پیش از وصول لشکر شام
 بگریختند و درین اثنا میان عاضد و وزیرش شاپور مخاصمت شد
 صلاح الدین یوسف شاپور را بکشت عاضد وزارت بدو داد و
 عاضد در روز جمعه ثانی محرم سنه ۵۶۷ وفات کرد ازین طبقه
 دیگر در آن ملک یادشاه نیست و صلاح الدین خطبه بنام مستضی
 عباسی کرد ملک صلاح الدین بر مصر مستولی شد و سلطان لقب
 یافت و در سنه احدی و سبعین و خمسمائه ملک شام نیز بتصرف
 سلطان صلاح الدین درآمد و در سنه خمسین و ثمانین و خمسمائه
 بیت المقدس از تصرف فرنگان بیرون آورد و بتصرف گرفت
 و شهر عکه را نیز مسخر کرد و در سابع عشر صفر سنه تسع
 و ثمانین و خمسمائه وفات یافت پنجاه و نه سال و کسری مصر
 در تصرف آل ایوب بود و هشت کس از ایشان درین مدت
 حکومت کرده اند بعد از ایشان حکومت مصر بغلامان رسید و
 از غلام بغلام می آمد تا در آخر شهور سنه اثنی و عشرين و
 تسعمائه سلیمشاه روم بر شام و مصر مستولی شد و سلطنت از
 دست غلامان بستد و سلطان قانصو که دولت غلامان باو منتهی
 شده بود در حدود حلب در جنگ کشته شد مدت سلطنت غلامان
 که ایشانرا چراکسه و ترکان نیز خوانند در مصر و شام دویست
 و هفتاد و پنج سال - درین سال که سنه ثمان و اربعین و تسعمائه^۱
 است روم و شام و مصر و حجاز و دیار بکر و عراق عرب در تصرف
 سلطان سلیمان شاه بن سلیمشاه است .

شعبه دوم — در ذکر ملوک قهستان

که ایشانرا ملاحده نیز خوانند و ایشان هشت نفرند
مدت دولتشان صد و هفتاد و یکسال

حسن صباح بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن
محمد الحمیری است پدر حسن از یمن بکوفه آمد و از کوفه
بقم رفت و از قم بری و حسن آنجا از مادر بوجود آمد ظاهراً
سمت صلاح و ورع داشت و همواره قواعد شرع را محافظت
کردی و بر حدود شرعیه قیام نمودی و تابعدی درین باب مجد
بود که پسر خود را بجهت خمر خوردن هلاک کرد و او شیعه
اسمعیل بن امام جعفر صادق علیه السلام بود و بجهت اولاد او
دعوت کرد و اعتقاد اهل تعلیم داشت در شهر رجب سنه ۴۸۳
بقلعه الموت رفت و کار او آنجا قوت گرفت و اهل الموت
بقول او فریفته شدند و دعوت او را پذیرفتند و او را بر خود
حاکم کردند و مردم دیگر قلاع قهستان بدعوتش درآمدند و در ذیقعه
سنه خمس و تسعین و اربعمائیه قلعه لمر نیز بتصرف گرفت و
سلطان سنجر سلجوقی از سر خصومت او در گذشت و کار او
عروج تمام یافت و طریق زهد و انزوا مسلوک میداشت و
تصانیف مپیروا و معانی اصول و فروع محمدی را تأویلات
کرد و مدت سی و پنج سال در حکومت بماند و در شب چهارشنبه
ششم ربیع الاول سنه ۵۱۸ فوت شد در ایام دولت او بسیاری
از اهل اسلام که بر کیش حسن منکر بودند بزخم فدائیان کشته شدند.
کیا بزرگ امید رودباری در ایام حسن صباح امیر لشکر بود
چون حسن را روزگار بانجام رسید او را ولی عهد کرد و او
نیز در ظاهر شریعت مجد بود و اقاویل حسن صباح را متبع دانستی
و بر آن اصرار نمودی مدت چهارده سال و دوماه حاکم رودبار

یوقلاع ملاحظه بود و در ۲۶ جمادی الاخر سنه ۵۳۲ وفات یافت
محمد بن بزرگ امید بحکم وصیت پدر قایم مقام او گشت
ظاهر شرع رعایت کردی و او را پسری بود حسن نام بد اعتقاد
در خفیه به مناهی مشغول شدی و مردم را نیز رخصت دادی و
قرآن مجید را تاویلات باطل کردی و دعوی امامت نمودی چون
پدرش از آن آگاه شد مردم را جمع کرد و گفت حسن پسر
حنس و ما دیلمیم و امام نیستیم و هر کس که در حق ما اعتقاد امامت
دارد باطل است و او را محبوس کرد و مردم را بوی راه نداد
محمد بیست و چهار سال و ششماه حکومت کرد و در سوم ربیع الاول
۵۵۷ در گذشت .

حسن بن محمد بعد از پدر حکومت باو تعلق گرفت و بنیاد
تالحاد نهاد و دعوی امامت کرد و در ۱۷ رمضان سنه ۵۵۹ در
بای قلعه الموت مردم را جمع کرده منبری نهاد و چهار غلم سرخ
و زرد و سفید و سبز بر چهار رکن منبر بر افراخت و بر منبر رفت
و خطبه خواند و گفت من امامم و تکلیف از جهانیان بر داشتم و
باوامر شرعی از ظاهر مرفوع گردانیدم و این دور زمان قیامتست
ظاهر را اعتباری نمی باید کرد و از منبر فرود آمد و افسار کرد
و مرتکب انواع ملامی و مناهی گشت قومش با او متفق شدند
و آروز را عیدالقیام نام نهادند و تاریخ عالم را از آن
روز گرفتند و بتاریخ هجری ملتفت نشدند و در عمارات
عالی که بعد از آن تاریخ ساختند عیدالقیام نوشتند و حسن را علی
ذکره السلام لقب نوشتند کارالحاد در زمان او رواجی تمام یافت
و او در پادشاهی چهار سال بماند و در سنه ۵۶۱ بر دست برادر
زن خود کشته شد و در قلعه لمر بدوزخ رفت .

خواند محمد بن حسن بن محمد بعد از پدر پادشاه شد و
قاتلان پدر را بکشت و مدت چهل و شش سال سلطنت کرد کار

الحاد در زمان او قوت تمام گرفت و شعائر اسلام از آن دیار برافتاد و او در ۱۰ ربیع الاول سنه ۶۰۷ بمرد بعضی گفتند پسرش جلال الدین او را زهر داد .

خواند جلال الدین حسن بن محمد بعد از پدر پادشاه شد از طریقه پدر و جد تبرا نمود و از جاده شریعت غرا تجاوز نکرد و صنای اعتقاد خود بدار الخلافه باز نمود تا علما و فقهاء بر صحت اسلام او گواهی دادند و او را جدید الاسلام خواندند و او بتلقین علمای قزوین براسلاف خود لعنت کرد تا مردم را مسلمانی او محقق شد و فرمان داد تا هر دهی از دههای رودبار مسجدی و حمامی بنا کردند و رسم اذان و اقامت و نماز تازه کردند چون یازده سال و نیم در پادشاهی بماند در منتصف رمضان سنه ۶۱۸ در گذشت و ولادتش در سنه ۵۵۲ بود .

خواند علاء الدین محمد بن جلال الدین بعد از پدر پادشاه شد ترك مذهب پدر و رسم مسلمانی کرد و باسر اباحت و باطایل و الحاد رفت مدت سی و پنج سال و یکماه در پادشاهی بماند و در سلخ شوال سنه ۶۵۳ بردست حسن مازندرانی که منظور او بود کشته شد مولانا شمس الدین ایوب طاوسی قزوینی جهت مرثیه او این دو بیت گفته :

چون بوقت قبض روحش دید عزرائیل مست
برد سوی قمطیران تا خمارش بشکند

کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز
تا نشاط دوست کامی در کنارش بشکند

درایام او جرماغون نوئین بقهستان آمد و قلاع ملاحده را در حصار گرفت و در زمان او خواجه نصیر الدین طوسی را باکرامه و اجبار بقلعه الموت بردند و تا آخر زمان رکن الدین آنجا بود .

خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد بعد از پدر

پادشاهی نشست حسن مازندرانی را بقصاص پدر بکشت چو
یکسال در پادشاهی بماند هولاکو خان بجنگ او رفت حربی
عظیم کردند خورشاه دانست که طاقت مقاومت ندارد از قلعه
میمون دزیرون آمده بجانب هولاکو خان پیوست و این صورت
در سلخ شوال سنه اربع و خمسين و ستمائه بود هولاکو خان
بفرمود تا قلاع ملاحده را از بنیاد برانداختند در مدت یکماه پنجاه
قلعه حصین چون الموت و میمون دز و غیرهما خراب کردند از
قلاع ملاحده هیچ آبادانی نماند هولاکو خان خواند رکن الدین
را بخدمت منکوقاآن بطرف خطای فرستاد چون بماوراء النهر
رسیدند از جانب منکوقاآن فرمان رسید او را در راه بکشتند
چودوات ملاحده الموت بآخر رسید قلعه الموت که دارالملک ملاحده
بود در سنه ۶۴۶ بفرمان داعی کبیر حسن بن زیدالحسینی که
پادشاه آن ولایت بودند بنا کرد.

فصل یازدهم - در ذکر سلاطین قراختای

یکرمان که نه تن بودند مدت ملکشان هشتاد و شش سال بود
براق حاجب از امرای گورخان قراختای بود برسالت
تزد سلطان محمد خوارزمشاه آمد و اجازت مراجعت یافت و از
مارکان دولت و امرای حضرت اوشد در فترت مغول بر کرمان
مستولی شد و سلطنت باسم خود کرد و از دارالخلافه او را قتلغ
سلطان و از دیوان چنگیز خان قتلغ خان نوشتند یازده
سال پادشاهی کرد و در بیستم ذی قعدة سنه ۶۳۲ فوت
شد و او را در مدرسه که خود بنا کرده بود در محله ترکان آباد
دفن کردند بعد از براق حاجب برادر زاده اش قطب الدین بحکم
روصیت عمش در کرمان حاکم شد و روزی چند حکم کرد بعد
لازم آن بفرموده او کتای قاآن عزلت گزید و حکومت کرمان

به پسر براق حاجب سلطان رکن الدین مبارک خواجه رجوع کردند
 سلطان رکن الدین مبارک خواجه بن براق حاجب شانزده
 سال در پادشاهی بماند پس بحکم یرلیغ منکوقا آن در سنه
 و ستمائه عزلت گزید و بعد از مدتی بفرمان منکوقا آن بردست
 سلطان قطب الدین کشته شد .

سلطان قطب الدین محمد بن حمید تلنیکو که برادرزاده
 براق حاجب است بفرمان منکوقا آن بار دیگر بر دشت حکومت
 علم افراخت و مدت حکومتش شش سال بود و عدل و داد
 گسترد و عمارات عالی ساخت و در رمضان سنه ۶۵۵ در گذشت
 سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر بفرمان منکو
 قا آن پادشاهی کرمان نامزد او شد چون کودک بود منکوحه
 پدرش قتلغ ترکان که دختر براق حاجب بود و بعضی گفته اند
 سریت او بود حسب الحکم مدبر ملک و حاکم شد بعد از آن
 که سلطان حجاج بحال مردی رسید حرمت جانتب خاتون رعایت
 نمیکرد قتلغ ترکان ازو برنجید و بدرگاه ابقاخان رفت و حکم شد
 که سلطان حجاج در کرمان دخل نسازد و حکومت بقتلغ ترکان
 گذاشت سلطان حجاج از خوف در سنه ۵۶۹ بدهلی رفت و
 قتلغ ترکان بعد از غیبت سلطان حجاج دوازده سال حکومت کرمان
 کرد و سلطان حجاج در آن سفر فوت شد و قتلغ ترکان در
 سنه احدی و ثمانین و ستمائه در گذشت مدت حکومت قتلغ ترکان
 بیست و پنج سال بود .

سلطان جلال الدین سیورغتمش بن قطب الدین بعد از ایشان
 بحکم ارغون خان بسلطنت کرمان رسید نه سال در سلطنت بسر
 برد و کردوجین خاتون دختر منکوترخان بن هولا کو خان را
 در نکاح داشت و در سنه ۶۹۱ بفرمان گیخاتو خان معزول شد
 پادشاه خاتون بنت سلطان قطب الدین که در حیات

گیخاتو خان بود بعد از عزل سیورغتمش بحکم گیخاتو خان پادشاهی کرمان رسید و برادر سیورغتمش را بقتل آورد و بعد از آن در سنه ۶۷۴ کردوچین خاتون منکوحه برادرش سیورغتمش و دخترش شاه عالم خاتون بنت سیورغتمش که در حبالة بایدو خان بود پادشاه خاتونرا بحکم بایدو خان بقصاص رسانید خاتون فاضله وعاقله بود مصاحف و کتب نوشتی و این رباعی ازوست :

آنروز که در ازل نشانش کردند آسایش جان بیدلانش کردند
دعوی بلب نگار میکرد نبات زان روی سه سیخ دردهانش کردند
و هم او گوید :

بر لعل که دید هرگز ازمشك رقم یا غالیه برنوش کجا کردستم
جانا اثر خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیست بهم

سلطان مظفرالدین محمد شاه بن سلطان حجاج بحکم غازان خان در اول سنه ۶۹۵ بسلطنت کرمان رسید مدت هشت سال سلطنت کرد در سنه ثلث وسبعمائه درگذشت پادشاه خوب صورت وبزرگ منش و باداد ودهش بود مدت عمرش ۲۳ سال

سلطان قطب الدین جهان سیور غتمش بن قطب الدین بعد از عمزاده بسلطنت کرمان قرار گرفت دوسال وچند ماه پادشاهی کرد اولجایتو سلطان اورا عزل کرد ونام سلطنت ایشان از کرمان بر افتاد وبعد ازین حکام از جانب مغول در آنجا حکم کردند و سلطان قطب الدین قناعت پیش گرفته در شیراز ساکن شد وصاحب مال فراوان بود هم آنجا فرمان یافت دختری داشت که او را مخدوم شاه میگفتند وبخاتون قتلک موسوم بود وامیر مبارز الدین محمد مظفر اورا بخواست جلال الدین شاه شجاع و قطب الدین شاه محمود و عماد الدین احمد ازو متولد شده اند .

باب دوم

در ذکر پادشاهان مغول

و ایشان بیست و یک تن اند مدت ملکشان در ایران
صد و پنجاه سال

اول ایشان چنگیز خان بن یسوکای بهادر بن برتان بهادر
بن قیل خان بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن
ذوتومن بن بوقاخان بن بوذنجرخان است پدران چنگیزخان بدین
ترتیب که مذکور شد در بلاد شرق پادشاه بوده اند اصل همه
بوذنجرخان است که مجموع خانان مغول از نسل اویند و او
معاصر ابومسلم مروزی بوده و جدنهم چنگیز خان است و سلسله
نسب امیر تیمور گورکان هم بسیزده پدر بدو میرسد ولادت
چنگیزخان در عشرين ذی قعده سنه ۵۴۹ اتفاق افتاد چون پدرش
در سنه اثنی و ستین و خمسمائه در گذشت اوسیزده ساله بود بسیار
زحمته کشید و کار او بمهالك و خطرات انجامید و در سن ۵۰
سالگی در رمضان سنه ۵۹۹ پیادشاهی رسید و او را در اول
تموجین نام بود چون سه سال از پادشاهی او بگذشت در سنه
۶۰۲ او را چنگیزخان خواندند .

از آنرو که معنی چنگیز خان بود خان خانان بتوری زبان
صاحب اقبال بود و دولت او روز بروز در تزايد و تضاعف بود
سال بسال مرتبه و جاهش بلندی و رفعت پذیرفت و بر تمامت قبایل
و صحرا نشینان بلاد و لایات مملکت خطا و ختن و چین و ماچین
و دشت قباچاق و بلغار واس و روس و آلان و سقسین و غیر
آن سروری یافت و در سنه خمس عشر و ستمائه بقصد قلع و قمع سلطان

قطب الدین محمد خوارزمشاه بجانب ماوراءالنهر حرکت کرد و خوف و
 واهمه بر سلطان محمد غالب شده از ماوراءالنهر بخراسان گریخت چنگیز
 خان در شهر سنه ست عشر و ستمائه بماوراءالنهر درآمد غارت
 و قتل عام فرمود در سنه ۶۱۷ از جیحون عبور کرده در بلخ
 نزول کرد و آنرا خراب ساخت و سی هزار کس بطلب سلطان
 محمد بایران فرستاد سلطان از ایشان گریخته بجزیره آبگون
 رفت و در آنجا وفات یافت و لشکر مغول در اکثر ایران غارت
 و قتل عام کردند شیخ نجم الدین دایه در آن زمان در حیره
 بود و در کتاب مرصاد العباد آورده که درین فتنه در شهر ری
 که مولد و منشاء او بود هفصد هزار کس شهید شدند و در
 مقدمه ظفر نامه مذکور است که خلق کشته نیشابور را دوازده
 روز شماره کردند غیر از عورات و اطفال هزار هزار و هفصد و
 چهل و هفت هزار بقلم آمد و مشهور است که هزار هزار و
 ششصد هزار و کسری از خلق هرات بکشتند و در مرو و خوارزم
 و سایر بلاد برین قیاس لشکر مغول بعد از یکسال از راه دربند
 و دشت قبچاق بماوراءالنهر مراجعت نمودند و بچنگیز خان
 پیوستند چو توران و ایران بقبضه اقتدار چنگیز خان درآمد
 و سلطان جلال الدین منکبرنی پسر سلطان محمد در جنگ
 بر کنار آب سند در رجب سنه ۶۱۸ از او منهزم شده بهندوستان
 گریخت چنگیز خان در سنه ۶۲۱ بممالک خطای معاودت فرمود
 و در رمضان سنه ۶۲۴ بمرد ویست و پنج سال پادشاهی کرده
 بود و از دین بهره نداشت و از زمره کفار فجار است در فتنه او
 قریب هشتاد سال کفار براهل اسلام در ایران و توران غالب
 و حاکم بودند و چنگیز خان را چهار پسر نامدار عالیقدر بوده
 اول توشی خان سلطنت دشت قبچاق و بلغار و الان واس و روس
 بدو داده بود و در بعضی تواریخ وفات او را در سنه ۶۲۲

ایراد کرده اند اما حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده و مولانا شرف الدین علی یزدی در مقدمه ظفر نامه آورده اند که بیش ماه قبل ازیدروقات یافته دوم جغتای خان پادشاهی اوراء النهر و بلاد ایغور و بعضی از خوارزم بدو تفویض کرده بود وفات او بروایت ظفر نامه در سنه ۶۳۸ و بقولی دیگر در سنه ۶۴۰ بود سوم اوکتای قاآن او را وایمهد کرده قائم مقام خود ساخت و بر همه تقدیم نمود و شرح حال او گفته خواهد شد چهارم تولی خان او را اموال و خزاین بخشید و او را نوا (۱) میخوانده و تولی در اکثر اوقات ملازم پدر بودی و تولی در زبان مغول آئینه باشد پادشاهان ایران از نسل تولی خان اند وفات او در سنه ۶۲۸ بوده .

اوکتای قاآن بن چنگیز خان بعد از پدر بدو سال و نیم در ماه ربیع الاول سنه ۶۲۸ بحکم وصیت چنگیز خان بسلطنت قرار گرفت و چون مغول در القاب تکلف نمیکنند و پادشاه را قاآن یا خان میگویند بنا براین او را قاآن خواندندی اوکتای بر جراحاتی که پدرش کرده بود مرهم نهاد و دادجود و عطا داد آورده اند که هیچکس از درگاه او نومید نرفت و مبلغ چهارصد و شصت هزار تومان بالش زر در زمان سلطنت خود بوضع و شریف بخشید و یک بالش زر بقول بعضی پانصد مثقال باشد و بقولی هشت درم و دو دانگ و بقولی صد و شصت تومانست اوکتای قاآن در سنه ۶۲۸ امیر جرماغون نوئین را بایران فرستاد سلطان جلال الدین منکبرنی را بر انداخت و از خوارزمشاهیان اثر نماند و ممالک ایران سوای عراق عرب که در حکم مستنصر خلیفه بود مغول را صاف شد امیر جنتمور از دیوان مغول بایران آمد تا حکومت کند بعد از او در سنه ۶۳۳ امیر توسال بجای او نامزد شد اما اختیار در دست نایب او گورگوز بود بعد از او امیر ارغون آقا بحکومت

ایران مقرر شد و ده سال حکم کرد چون هولاکو خان بایران آمد همچنان حکومت بنام او بود امیر ارغون آقا شخص عادل و پسندیده اطوار بود و در زمان ابقاخان در سنه ۶۷۳ وفات یافت او کتای قاآن سیزده سال در پادشاهی بسر برد و در سنه ۶۳۹ از افراط شرب خمر در گذشت در تاریخ وفات او گفته اند

✽ نظم ✽

در خلط خلط فرو ن کرد ز هر سال قاآن روز و شب داد زمستی خبر از یخبران
اندر ابطال مزاجش مددی کرد تمام مشتری بادبران و مدد باده بر آن
گیوک بن او کتای قاآن بعد از پدر بچهار سال در ربیع
الآخر سنه ثلث و اربعین و ستمائه سلطنت معین گشت قبل از جلوس
او بر تخت سلطنت مادرش توراکینا خاتون حکم کرد بنابر آنکه
آئین مغول چنانست که چون پادشاه فوت شود تا زمان تعیین یکی
از وارثان ملک خاتونی که مادر مہین فرزند باشد حکم کند گیوک
خان همچو پدر بخشنده بود تقویت دین نصارا کرد یکسال پادشاه
بود در شهر سنه ۶۴۴ در حدود سمرقند وفات کرد .

منگوقاآن بن تولی خان بن چنگیز خان بعد از عم زاده به
چهار سال در ربیع الاول سنه ۶۴۸ بسعی باتو خان بن توشیخان
که مهتر قوم بود و حکومت دشت قبچاق داشت سلطنت معین
شد و او بصف عدل و انصاف اتصاف داشت و تقویت اهل اسلام کرد
و ایشان را بر مردم دیگر ادیان تقدیم فرمود سادات و علما و
مشایخ را از تکالیف دیوانی معاف داشت و همچنین بحال هر طبقه
پرداخت اما از یهود کسی را سیورغال نداد منگوقاآن برادران
خود قویلای قاآن را بطرف شرق و هولاکو خان را بجانب
غرب بجهانگیری فرستاد در تاریخ وفات او اختلاف هست صاحب
تاریخ گزیده وفات او را در سنه ۶۵۷ ذکر کرده و صاحب روضه

الصفادرسنه ۶۵۵ ایراد کرده و ظاهراً ایراد صاحب روضه الصفا غلط است بنا بر آنکه در احوال هولاکو خان قتل مستعصم خلیفه عباسی و فتح بغداد را درسنه ۶۵۶ ذکر کرده و نوشته که منشورات عراق عرب و بشارت فتح و ظفر بمنکوقا آن رسید و از آن شادمان گشت و ایلیچیانرا بعنايات پادشاهانه مستظهر گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت و این کلام اقتضای آن میکند که منکوقا آن درسنه ۶۵۶ در حیات بوده باشد و این معنی سابقاً ایراد یافته .

هولاکو خان بن تولیخان بن چنگیز خان بفرمان برادرش منکوقا آن در شوال سنه ۶۵۳ از جیحون عبور کرده بایران آمد و بقلع و قمع ملاحظه پرداخت و در تون و توابع آن که منشأ طایفه الاسماعیلیه بود قتل عام فرمود بعد از آن بعراق آمد و به الموت رفت و خواند رکن الدین را در غره ذی قعده سنه ۶۵۴ از قلعه میمون دز بیرون آورده قلاع ایشان خراب کرد بعد از آن بعزم تسخیر عراق عرب بجانب بغداد رفت و چون بکردستان رسید غارت و قتل عام نمود و چون ببغداد رفت مستعصم خلیفه بعد از محاربات بخدمتش رسید و بعد از آن در دو روز با چهار پسر در سادس صفر سنه ۶۵۶ بقتل آمده و در بغداد غارت و قتل عام رفت و در تاریخ مرآت الجنان مذکور است که در بغداد هزار هزار و هشتصد هزار آدمی کشته شدند و این معنی سابقاً ایراد یافته هولاکو خان روز جمعه ۲۲ شهر رمضان سنه ۶۵۷ شهر حلب فتح کرد و از آنجا بدمشق رفت و کتب و قانوین را به نیابت آنجا بگذاشت و باذریاجان مراجعت کرد و در ۱۹ ربيع الاخر سنه ۶۶۳ در گذشت در تاریخ وفات او گفته اند چون هولاکو ز مراغه بزمستانکه شد

کرد تقدیر ازل نوبت عمرش آخر

سال بر ششصد و شصت و سه شب یکشنبه

که شب نوزدهم بد ز ربیع الآخر
 هولاکو خان عظیم حکمت دوست داشتی و بعلم کیمیا میل تمام
 داشتی در وجه کیمیاگران چندان زر خرج کرد که قارون عشری از عشر
 آن در خیال نیاورده بود عراق و مازندران و خراسان به پسر خود
 ابقاخان داد و دیار اران و آذربایجان بفرزند دیگر شفقت کرد
 و حکومت دیار بکر و دیار ربیع را بامیر تودان تفویض فرمود
 و بر ملک بغداد خواجه عطا ملک جوینی را گاشت و ملک روم
 را بمعین الدین پروانه کاشی سپرد اول وزیر او خواجه یوسف
 الدین ابنگچی بود و چون او را شهید کردند وزارت بخواجه
 شمس الدین محمد صاحب دیوان رجوع نمود از آثار هولاکو خان
 زیج جدید خانی است که خواجه نصیر الدین طوسی باتفاق مولانا
 نجم الدین علی کاتبی دیرانی قزوینی و دیگر علما ساخته است

اما خواجه نصیر الدین طوسی اصلش از جهرود ساوه است
 اما در طوس متولد شده و نشو و نما یافته و او ابو جعفر محمد بن
 حسن است که طوسی شهرت یافته استاد زمان و یگانه عصر
 بود در حکمت شاگرد فرید الدین داماد است و او شاگرد سید
 صدر الدین سرخسی است و او شاگرد افضل الدین غیلانی (۱)
 است و او شاگرد ابوالعباس لوکری است و او شاگرد بهمنیار
 است و بهمن یار شاگرد بوعلی سینا است خواجه نصیر الدین
 طوسی مشهور جهان است و تصانیف او عالم گیر است و لادتش
 در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه ۵۹۷
 بوده در وقتی که مولانا فخر رازی از عالم رفت سن شریف
 خواجه نصیر الدین هفتاد و پنج سال و هشت ماه بوده و در شهر
 صفر سنه اربع و اربعین و ستمائه از تألیف کتاب شرح اشارات

فارغ شده و در وقت عصر روز دوشنبه هیجدهم ذی حجه سنه ۶۷۳ وفات یافته و عزیزی در تاریخ او گفته .

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل یگانه که چو او مادر زمانه نژاد بسال ششصد و هفتاد و دو بنی حجه بروزی هیجدهم اندر گذشت در بغداد در کاظمیه متبرکه مدفون است و اما مولانا نجم الدین علی کاتبی دیرانی قزوینی حکیم بی مانند است و در حکمت شاگرد اثیر الدین ظهیر است شرح تحصیل و شرح ملخص و شرح کشف و حکمت العین و رساله شمسیه و جامع الدقائق از مصنفات اوست وفاتش در سنه ۶۷۵ بوده قبرش در قزوین مشهور است .

ابقا خان بن هولا کو خان بعد از پدر بفرمان عمش قویلائی خان که بر جای منگوقاآن پادشاه بود سلطنت ایران بدو تعلق گرفت و در رمضان سنه ۶۶۳ نام او بر عنوان نامه نوشتند اما در زمان پدرش عنوان احکام و مناشیر بنام منگوقاآن بود میان او و بر اقا خان از نسل جغتای خان که پادشاه ماوراءالنهر بود در خراسان در ذی حجه سنه ۶۶۸ جنگ شد ابقا خان مظفر گشت و براق منهزم ب ماوراءالنهر رفت ابقا خان مدت هفده سال در ایران پادشاه بود و در همدان وفات یافت در تاریخ او گفته اند .

چو بیست روز برآمد ماه ذی الحجه ز دور چرخ که بر کس نمیکند ابقا چهارشنبه هنگام صبح در همدان بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا خواجه شمس الدین صاحب دیوان که وزیر پدرش بود وزیر اوست

احمد خان بن هولا کو خان بعد از برادر روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستمانه در الاداق پادشاهی نشست در اول نام او نکودار اغلی بود چون بشف اسلام مشرف شد بسلطان احمد موسوم شد وزارت برقرار بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داد و چون دو سال و دو ماه پادشاهی کرد

ارغون خان بن ابقا خان در سنه ۶۸۳ برو خروج کرد و او را بکشت .

ارغون خان بن ابقا خان بعد از احمد خان در هفتم جمادی الاخر سنه ۶۸۳ بسطنت قرار گرفت . خواجه شمس الدین صاحب دیوان که بیست و نه سال وزارت پدر و جد و عمش کرده بود و با نزاع فضایل و خصایل مرضیه اتصاف داشت بتهمت آنکه ابقا خان را زهر داده در وقت صبح دوشنبه چهارم شعبان سنه ۶۸۳ در آذربایجان بکشت خواجه شمس الدین در وقت شهادت مهلت طلبید و غسل کرد و بمصحف تفأل نمود پس وصیت نامه ای بفرزندان در قلم آورد و این رقعہ با کابر تبریز نوشت که « چون تفأل بقرآن کردم این آیه آمد ان الذین

قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وبشروا بالجنة التي كنتم توعدون باری تعالی جل جلاله وعم نواله چون بنده خویش را درین عالم بشارت جهان فانی نیکو داشت و هیچ مرادی ازو دریغ نداشت هم درین عالم بشارت جهان باقی بدو رسانید چون حال برین نهج بود بمولانا محی الدین و مولانا افضل الدین و مولانا همایه الدین تبریزی و مشایخ کبار که ذکر هریک بتطویل می انجامید و موضع احتمال نمیکرد و بشارت رسانیدن واجب بود تا دانست که قطع علایق کرده روانه گشتیم ایشان نیز بدای خیر مدد دهند والسلام » و چون از کتابت فارغ شد در مقام تسلیم بر زبان آورد که :

هر چه از تو آید خوش بود خواهی وفا خواهی ستم و در مرثیه او گفته اند :

از رغن شمس از شفقت^۱ خون بچکید مه روی بکند و زهره گیسو بیرید

شب جامه سیاه کرد زین ماتم و صبح بر زد نفسی سرد و گریان بدرید
و اولاد او خواجه فرج الله و یحیی و مسعود و اتابک سیاست
رسیدند مرقد صاحب دیوان و اولاد او در چرنداب تبریز است
ارغون خان هفت سال پادشاهی کرد و در ربیع الاول
سنه ۶۹۰ درگذشت در تاریخ وفات او گفته اند :

شنبه ز هجرت نبوی ششصد و نود درینجم ربیع نخستین بنو بهار
اندر مقام باغچه ارغون بوقت چاشت کرد از جهان کناره بتقدیر کردگار
گیخاتو خان ابن ابقاخان بعد از ارغون پادشاه شد وزارت
بخواجه صدرالدین احمد خالیدی داد و او پادشاهی بود کریم
و در عشرت و مباشرت افراط کردی و ذکور و اناث و حلال
و حرام پیش او یکی بودی در سنه ۶۹۳ گیکخاتو خواست که در ایران
بشیوه خطا زر چاوه (۱) روان باشد میسر نشد و فتنه عظیم پدید آمد
و بایدو خان برو خروج کرد امرا بطرف بایدو خان رفتند در
صفر سنه اربع و تسعین و ستمائه گیکخاتو کشته شد مدت پادشاهی
او سه سال و هفت ماه .

بایدو خان بن طرغای بن هولاکو بعد از گیکخاتو پادشاه
شد در جمادی الاول سنه اربع و تسعین و ستمائه و وزارت
بخواجه جمال الدین دستگردانی داد غازان بن ارغون متابعت او
نکرد و در شعبان سنه مذکوره غازان خان مسلمان شد و اکثر
مغول مسلمان گشتند و ترتیب لشکر دادند و آهنگ جنگ بایدو
خان کردند و امراء بطرف نازان خان آمدند بایدو خان از
ایشان گریخته بطرف نخجوان رفت و در راه او را بگرفتند و
در اواخر ذی القعدة سنه ۶۹۴ در تبریز بکشتند مدت پادشاهی
او هفت ماه .

غازان خان بن ارغون بن ابقاخان بن هولاکو بعد از
بایدو در سلخ ذی الحجه سنه ۶۹۴ پادشاهی بدو قرار گرفت بنیاد
(۱) چاو نوعی اسکناس بوده که درختا بجای درم مسکوک استعمال میشده

عدل و داد نهاد و در ترویج دین اسلام کوشید وزارت بخواجه جلال الدین دستگردانی داد و بعد از دو ماه او را بکشت و در محرم سنه ۶۹۶ خواجه صدرالدین خالدی زنجان را بوزارت معین نمود بعد از یک سال و نیم که وزارت کرده بود در ۲۱ رجب سنه ۶۹۷ او را نیز با برادرش قطب الدین بقتل رسانید و وزارت بخواجه رشید الدین فضل الله ضیب همدانی و خواجه سعد الدین ساوجی تفویض فرمود غازان خان در ثالث عشرین ربیع الاول سنه ۶۹۹ در حدود دمشق با مصریان جنگ کرد و مظفر شد و دمشق رفت و از آنجا مراجعت کرده بایران آمد و در سنه ۷۰۳ در فشكل دره از نواحی قزوین بعالم آخرت انتقال نمود و ابن یمن در تاریخ وفات او گفته :

بسال هفتصد و سه هجرت از شوال بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه شد از نواحی قزوین شه جهان غازان بسوی خلد که باد آنجهان ازینش به هفت سال و نه ماه پادشاهی کرده بود و سی و سه سال عمر داشت تابوت او را در تبریز بردند و در گندی که جهت خود خوابگاه ساخته بود و بجنب غازان مشهور است دفن کردند در تخمه پادشاهان مغول پیش از او هیچ پادشاهی را گور آشکارا نبود ولادت غازان در سحر جمعه ۱۹ ربیع الاول و بقولی در ذیحجه سنه ۶۷۰ بوده در سلطان دین و در جامع التواریخ آورده که ولادت او در شب جمعه ۲۹ ربیع الاول سنه مذکور بوده در آب سکون مازندران .

اولجایتو سلطان خداپنده محمد بن ارغون خان بن ابقا خان بعد از برادر در خامس ذی الحجه سنه ۷۰۳ در تبریز بر تخت سلطنت قرار گرفت عمرش ۲۳ سال بود از پادشاهان مغول پادشاهی مانند او نبود عدل و داد بی نهایت داشت و در تقویت دین اسلام کوشید و آئین ادیان دیگر منسوخ گردانید و جزیه

بر یهود و ترسا معین فرمود و امر کرد تا در جمیع ممالك ایران بنام شریف دوازده امام علیهما السلام خطبه خوانند و منصب امیرالامرائی بامیر قتلغشاه نوین مقرر ساخت و صاحب اعظم خواجه رشیدالدین و دستور اکرم خواجه سعدالدین را منصب سابق متکین داشت و در سنه ۷۰۵ شهر سلطانیه را بنا کرد و در ذیحجه سنه ست و سبعماه گیلان و رشت را مسخر کرد و خراج برایشان مقرر فرمود اما امیر قتلغشاه که نوین اعظم بود با چند امیر دیگر در راه فومن در جنگ کشته شدند در عاشر شوال سنه ۷۱۱ بر وزیر که خواجه سعدالدین ساوجی بود غضب کرد و او را بکشت و خواجه علیشاه تبریزی را در وزارت با خواجه رشید شریک گردانید اولجایتو سلطان در شوال سنه ۷۱۲ بشام رفت و بصلح مراجعت کرد و چون دوازده سال و نه ماه پادشاهی کرد در شب عید رمضان سنه ۷۱۶ وفات یافت و خواجه حمدالله مستوفی در تاریخ فوت او گفته :

از مقصد و شانزده چونه ماه گذشت * از گاه و کلاه سروری شاه گذشت
بگذشت و جهان بی وفا را بگذاشت * آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت
او را در مقبره ابواب البر سلطانیه که احداث اوست دفن کردند
و لادتش در دوازدهم ذیحجه سنه ۶۸۰ بود که مدت عمرش سی و شش
سال باشد .

سلطان ابوسعید بهادرخان بن الجایتو سلطان بعد از پدر پادشاه شد و چون دوازده ساله بود زمام امور سلطنت در دست امیر جویان اسلدوزی درآمد چنانچه سلطانرا از جهاننداری ناییش نبود امیر جویان ایالت خراسان به پسر مهتر خود امیر حسین داد و گرجستان به پسر دیگر شاه محمود و دیار روم را به پسر دیگر امیر تیمورتاش تفویض کرد پسر دیگرش امیر دمشق را بر درخانه نیابت داد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق را با سلطان

ترویج کرد و خواجه رشید را از وزارت عزل نمود بعد از مدتی در حدود ابر او را بقتل آورد در شهر سنه ۷۲۸ چون دوازده سال از پادشاهی ابوسعید بگذشت بامیر چوپان متغیر گشت و با دختر او بغداد خاتون که در حباله امیر شیخ حسن ایلکانی بود عشق ورزیدن گرفت و خواست که او را از حباله امیر شیخ حسن بیرون آورده ببنکاح خود در آورد امیر چوپان تمکین نکرد و فتنه عظیم پدید گشت و امیر چوپان و فرزندان در سر این کار غوغا کردند و خاتمت کار امیر چوپان و فرزندان بعد از این خواهد آمد عاقبت امیر شیخ حسن بغداد خاتون را طلاق داد و بنکاح سلطان در آمد و سلطان شیفته و فریفته او بود عتقان سلطنت در قبضه اقتدار او نهاد و او را ملقب بخواندگار ساخت و وزارت بعد از قتل امیر چوپان در سنه ۷۲۸ بخواجه غیاث الدین محمد رشید که بانواع فضایل آراسته بود تفویض فرمود و سلطان در حسن خط شاگرد خواجه عبدالله صیرفیست و در شجاعت از سایر پادشاهان مغول ممتاز بود اول پادشاهی که در ایران لقب بهادری اضافه اسم او کرده اند او است تابستان در سلطانیه نشستی و در زمستان در بغداد یا قراباغ قشلاق گرفتی و او را با ارباب فضل و هنر و شعر میلی تمام بود و صورت خوب و حیرت نیکو داشت ولادتش در شب چهاردهم ذی قعدة سنه اربع و سبعه اتفاق افتاد در ماهی دشت طارم و وفاتش در سلقان آران بوده نعش او را بسلطانیه نقل کردند و در گنبدی که در غرق سلطانیه بود مدفون شد بعد از آنکه میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور بتخریب آن گنبد حکم کرد او را از آنجا بیرون آورده بگنبد ابواب البر در پهلوی پدرش الجایتو سلطان دفن کردند ابن یسین در تاریخ وفاتش گفته :

چون گذشت از سال هجرت هفتصد باسی و نهم
وز ربیع آخرین هم سیزده بگذشته بود
در قرا باغ از سر سلطان اعظم ابو سعید
دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود
مدت سلطنتش نوزده سال و در زمان او خواجه علی شاه که مدت
دوازده سال و نیم وزارت کرده بود در اواخر جمادی الاخر
سنه اربع و عشرين و سبعمائه در اوجان وفات یافت و در عهد
مغول غیر از وزیر بمرگ خود نمرد و او را در مقبره که در
جنب عمارت خود ساخته بود دفن کردند بعد از سلطان ابو سعید
سلاطین مغول در سلطنت استقلال یافتند و بدولت ایشان بغایت
ضعیف گشت و مغلوب امرای شدند و در ایران از هر طرف
پادشاهی بحکومت نشست چنانچه دریاب سیم خواهد آمد و بالجمله
چون سلطان ابو سعید در گذشت هشت کس دیگر از مغول نام
سلطنت داشتند و عزل و نصب ایشان در دست امرا بود و شرح
حالات هر یک گفته میشود انشاء الله تعالی .

اریا خان چون از نسل ابو سعید کسی نماند اریا خان را
که از نسل اریق بوکا خان بن تولی بود بسعی خواجه غیاث الدین
محمد رشید وزیر زنجان برداشتند و علی پادشاه که خال ابو سعید
بود چون خبر وفات سلطان ابو سعید و جلوس اریا خان در عراق عرب
بشنید بغایت متغیر شده و با اقوام اویرات موسی خان را از نسل
بایدو خان بسلطنت برداشت و صنادید عرب را با خود موافق ساخت
و با عظمت هر چه تا مگر متوجه اریا خان شد و چون اریا خان ازین فتنه
خبر یافت با تمامی لشکر روی بدیشان نهاد و در حدود چقو بهم رسیدند
و بیشتر امرای اریا خان ازو روگردان شده بموسی خان پیوستند
که میل خاطر مردم به نژاد هلاکو خان بیشتر بود بدین سبب
شکست به اریا خان افتاده بگریخت و بعد از چند روز او را در

ولایت سجاس گرفته باوجان آوردند و در روز عید فطر بکشتند مدت سلطنت او پنجاه و کسری بود و خواجه غیاث الدین وزیر و برادرش درین جنگ بدست افتادند و خواجه غیاث الدین در بیست و یکم ماه رمضان بقتل رسید - خواجه غیاث الدین محمد وزیر بی نظیر و بزرگ و عظیم المثال بود علمای آن زمان باسم او تصانیف دارند از آن جمله مولانا قطب الدین رازی شرح مطالع بنام او نوشته و خواجه سلمان ساوجی قصیده مصنوع در مدح او گفته و شیخ اوحدی مراغی کتاب جام جم را باسم شریف او بنظم آورده و قاضی عضد الدین ایجی که صاحب کتاب موافق است در وقتی که دست مبارک وزیر شهید را بشیراز بردند قصیده ای در مرثیه او برپای گفت .

موسی خان بن علی بن باید و خان بعد از کشته شدن اریا خان در شوال سنه ۷۳۶ در اوجان بر تخت خانی نشست در آن حال امیر شیخ حسن که به بزرگ مشهور است در کاخ بود از روم و کرخ لشکری گرد آورده و محمد خان را از نسل هولاکوخان به پادشاهی برداشت و متوجه تبریز شد در موضع نوشهر اله داق باموسی خان و علی پادشاه جنگ کرد و علی پادشاه را بکشت و موسی خان بهزیمت رفت .

محمد خان بن ماجوین بن اموجین بن هولاکوخان بعد از کشته شدن علی پادشاه در اواخر ذی الحجه سنه ست و ثلثین و سبعمائه در اوجان بر تخت نشست امیر شیخ حسن بزرگ دلشاد خاتون را که محبوه سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و به تبریز رفته بضبط و نسق امور مملکت مشغول شد وزارت بامیر شمس الدین زکریا داد که خواهر زاده غیاث الدین محمد وزیر بود بعد از آن طفا تیمور خان که در مازندران بود خروج کرد و امیر پیر حسین چویانی و اقوام مغول را که در خراسان بودند جمع آورده و

آهنك تبریز کرد و چون بحدود آذربایجان رسیدند موسی خان و اقوام اوریات به ایشان پیوست و چون محمدخان و امیر شیخ حسن ازین معنی آگاهی یافتند لشکر بجنگ ایشان آوردند و در صحرای گرم رود اتفاق جنگ افتاد لشکر محمدخان ظفر یافتند و موسی خان را بدست آورده سرش را برداشتند و این واقعه در عید اضحی سنه ۷۳۷ بود و طغا تیمور خات بخراسان گریخت پس از این امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان که در روم بود از آنجا لشکر جمع آورده متوجه تبریز شد و در حدود نخجوان با محمدخان و شیخ حسن بزرگ جنگ کرد و مظفر شد و محمدخان بقتل آمد و شیخ حسن بزرگ بگریخت و بطرف سلطانیه رفت و این واقعه در ۲۰ ذیحجه سنه ۷۳۸ بود مدت سلطنت محمدخان یکسال بود.

ساتی يك خاتون دختر سلطان محمد اولجایتو بعد از قتل محمدخان بتعین شیخ حسن کوچک در تبریز بسلطنت مقرر شد و با شیخ حسن کوچک متوجه سلطانیه شد و شیخ حسن بزرگ نیز بانقیاد پیش آمد و هر دو شیخ با هم صلح کردند و یکدیگر را در کنار گرفتند بعد از این ساتی يك خاتون و شیخ حسن کوچک بقرا باغ رفتند و آنجا قشلاق کردند و شیخ حسن بزرگ بسلطانیه آمد و زمستان آنجا بود چون بهار شد طغا تیمورخان بار دیگر لشکر جمع آورده بعراق آمد و شیخ حسن بزرگ در ساوه بخدمت او پیوست و پیشکشها کشیده انقیاد نمود و از آنجا متوجه سلطانیه شدند چون شیخ حسن کوچک خبردار شد او نیز با ساتی يك خاتون روی بجنگ نهاد و در صحرای مراغه دولشکر در برابر یکدیگر فرود آمدند و در این اثنا شیخ حسن کوچک طغا تیمورخان را در خفه فریب داد و او را بنکاح ساتی يك خاتون تطامع کرد و بقتل امیر شیخ حسن بزرگ ترغیب فرمود

و طغایمور خان قبول کرد و بسودای خاتون خط ید خود را نزد امیر شیخ حسن کوچک فرستاد و امیر شیخ حسن این خط بواسطه محرمی با شیخ حسن بزرگ نمود و میان طغایمور خان و شیخ حسن بزرگ فتنه شد طغایمور خان را جای اقامت نماند در شب از لشکر بیرون رفته باستراباد فرار نمود و بعد از چند سال سربداران که پس از وفات سلطان ابوسعید خان در سبزوار خروج کرده بودند ایشانرا دعوت انقیاد کرد و بخدمتش آمدند و چون فرصت یافتند در سلطان دوین استراباد بر سر شیلان تبریز بر کله او زدند و او را بکشتند و در تاریخ قتل او گفته اند :
تاریخ مقتل شه عالم طغایمور
از هجره بود هفصد و پنجاه و چهار سال

در روز شنبه از مه ذی قعدۀ شانزده
کین حال گشت واقع از حکم ذو الجلال
بعد از فرار طغایمور خان شیخ حسن بزرگ با امرا بلشکر چوپانیان
پیش ساتی یک در آمد و دست شاهزاده ساتی یک بوسه داد
و عذر خواهی نمود و باتفاق روی باوجان نهادند و بعضی از امرا
متوجه تبریز شدند و امیر شیخ حسن بزرگ در دوفر سنگی اوجان
فرود آمد و در این اثنا شیخ حسن کوچک ساتی یک را از
پادشاهی معزول کرد و شخصی سلیمان خان نام را گفت که از
اولاد هولا کو خان است بر تخت نشاند .

سلیمان خان بن محمد بن سنگی بن یشمت بن هولا کو خان
بسلطنت نشست و ساتی یک خاتون را در نکاح آورد و اینحال
در تابستان سنه ۷۳۹ بود بعد از این امیر شیخ حسن بزرگ از غدر
چوپانیان اندیشیده براه بغداد رفت و جهات تیمور خان را
بیادشاهی برداشت .

جهان تیمور خان بن آلا فرنگ بن گیخاتو خان باهتمام

امیر شیخ حسن بزرگ با اسم سلطنت موسوم شد و در مملکتی که با اسم امیر شیخ بزرگ بود خطبه بنام او خواندند و در اواخر ذی الحجه سنه ۷۴۰ بجنگ سلیمانخان و امیر شیخ حسن کوچک رفتند و شکست خوردند و بعد از این امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمورخان را بسبب آنکه در جنگ سستی کرده بود از سلطنت معزول کرد و مرتبه امیر شیخ حسن کوچک بلند شد و بنیابت سلطنت رسید و در حکومت مستقل گشت و خاتمت کار امیر شیخ حسن بزرگ عنقریب ایراد خواهد یافت .

انوشیروان خان ملك اشرف در زمان حکومت خود او را چند روزی بخانی نصب فرمود بعد از این تا زمان امیر تیمور گورکان که سیور غمش اغان را بخانی برداشته بود دیگر کسی در ایران خان نبود .

باب سوم

در ذکر ملوک طوایف

که بعد از سلطان ابوسعید در ایران حکومت کرده اند و آن مشتمل است بر پنج فصل

فصل اول - در ذکر چوپانیان

اصل ایشان امیر چوپان سلدوز است که در زمان سلطان غازان و الجایتو سلطان از امرای بزرگ بود و در عهد سلطان ابوسعید مدت دوازده سال استقلال یافته و در سلطنت بود و مدار حکومت برو بود و بر سلطان ابوسعید نامی پیش نبود و او در طریق عدل و داد

و قوت و مردی نظیر نداشت و بمحمد صفات وی محاسن سمات آراسته بود در راه مصرو شام و بادیه مکه معظمه عمارات ساخته و خیرات بسیار کرده و اجرای آبی که در مکه کرده تا زمان او هیچکس نکرده در فتنه دخترش بغداد خاتون چنانچه سابقاً در احوال سلطان ابوسعید خان بدان اشاره شد خبر قتل پسرش امیر دمشق از خراسان بدو رسید امیر چوپان با هفتاد هزار سوار بانتقام قتل پسر متوجه عراق شدند چون در قوه‌ری نزول کرد لشکر او دوگردان شده بسلطان ابوسعید که بحدود ری آمده بود پیوستند امیر چوپان از آنجا فرار کرده بخراسان مراجعت فرمود و او را در سنه ۷۲۸ در هرات ملک غیاث الدین کرت بفرمان سلطان ابوسعید بکشت و نعش او را دخترش بغداد خاتون که در حبالة سلطان ابوسعید بود بمکه فرستاد تا در عرفات حجاج برو نماز کردند و از آنجا بمدینه طیبه بردند و بگورستان بقیع دفن کردند امیر چوپان نه پسر داشت امیر حسین والی خراسان بود در فتنه پدرش بخوارزم رفت و آنجا در بعضی حروب زخم خورد و بدان درگذشت و امیر تیمورتاش که والی روم بود بعد از استماع قتل پدر بمصر رفت و آنجا بفرموده شاه مصر ملک ناصر بقتل رسید و امیر دمشق که نایب سلطان ابوسعید بود و والد دلشاد خاتون است در ماه شوال سنه ۷۲۷ در سلطانیه بفرمان سلطان ابوسعید بقتل رسید و امیر محمود که پسر چهارم امیر چوپانست والی گرجستان بود بفرمان سلطان ابوسعید در تبریز بقتل رسید و حلاطه خان که مادر او دولندی خاتون دختر سلطان محمد خدا بنده بود او نیز بفرموده ملک غیاث الدین بعد از امیر چوپان بقتل آمد و پسر ششم امیر چوپان امیر سیورغان بود و مادر او دختر دیگر سلطان محمد خدا بنده بود بدست ساتی بیگ خاتون در دیار بکر بفرموده امیر ایلکان پسر شیخ حسن بزرگ بقتل آمد و

سه پسر دیگر امیر چوپان سیوکشاه و یاغی باستی و نوروز بودند و یاغی باستی در تبریز بفرموده ملک اشرف بن امیر تیمورتاش، بقتل آمد و احوال سیوکشاه و نوروز معلوم نشد.

امیر شیخ حسن کوچک بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از سلطنت ابوسعید و اریا خان چنانکه گذشت بر مملکت آذربایجان و دیار بکر و روم و بعضی از عراق عجم حاکم گشت پادشاه نشان بود چند روز ساتی یک خاتون را بخانی برداشت بعد از آن او را عزل کرده و سلیمانخانرا بجای او نصب کرد چنانچه سابقاً مذکور شد و امیر شیخ حسن بزرگ چند نوبت با او مجاربه کرد و همه بار مغلوب شد و در تبریز عمارت استاد و شاگرد را او ساخته است سیاست تمام داشت چهار سال و نیم در حکومت بسر برد بعد از آن عزت ملک زوجه او در شبی که امیر شیخ حسن در حرم دست خفته بود خصیتین او را گرفته بيفشرد و بدان درگذشت سلمان ساوجی درین باب گفته:

ز هجرت نبوی رفته هفصد و چل و چار

در آخر رجب افتاد اتفاق فتن
زنی چگونه زنی جزء خیرات حسان
بزور بازوی خود یافت خصیتین حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت
زهی خجسته زنی خایه دار مرد افکن

ملک اشرف بن امیر تیمورتاش بن امیر چوپان بعد از برادر بر ممالک آذربایجان و عراق عجم و اران حاکم گشت او نیز چند روزی انوشیروان خان را بخانی نصب کرد و بعد از آن او را معزول ساخت مردی ظالم و ستمکاره و غدار و ناسازگار بود و جور بیحد و ظلم بیشمار کردی و بقدری اموال بروجع شد که چهارصد قطار شتر از جواهر سرخ و سفید در خزانه او

جمع شده بود چون مردم از ظلم او بجان رسیدند حضرت شیخ صدر الدین صفوی قدس سره بگیلان رفت وخواجه شیخ یحی بشام افتاد وقاضی محی الدین بردعی بردشت قبیچاق رفت ودرشهر سرای منزل گرفت و در آنجا جانی ییک خان پادشاه دشت قبیچاق بود بوعظ او حاضر شد قاضی در اثنای وعظ شرح ظلم ملک اشرف بنوعی تقریر کرد که پادشاه و اهل مجلس بگریه افتادند جانی ییک در عرض دو ماه ترتیب لشکر داد و متوجه آذربایجان گشت و چون ملک اشرف از توجه او خبر یافت حرم خود را به خزاین بقلعه النجق روانه کرد ایشان هنوز بقلعه نرسیده بودند که لشکر جانی ییک خان در رسید و ملک اشرف را در حدود خوی بدست آوردند و بفرمان خان شمشیری بر پهلویش زدند و کشتند و سر او را به تبریز بردند و در مسجد مراغیان آویختند و قطارهای زر سرخ و سفید و جواهر و اقمشه بدست مردم جانی ییک افتاد و یکی از شعرا گفت :

دیدم که چه کرد اشرف خر اومظلمه برد وجانی بک زر و این صورت در اوایل سنه ۷۵۹ بود بعد ازین از چوئانیان کسی بسلطنت نرسید جانی ییک به تبریز آمد و یکشب در تبریز بود صباح در مسجد خواجه علیشاه نماز گزارد و از آنجا باوجان رفت دونوبت لشکر او در آن سال بزراعت مردم عبور کردند و بیک خوشه غله نشکستند جانی ییک پسر خود را بردی ییک با پنج هزار سوار در تبریز سلطنت داد و خود بجانب دشت قبیچاق مراجعت کرد بعد از چند وقت خبر مرض جانی ییک از دشت قبیچاق رسید واستدعای حضور شاهزاده بردی ییک کرده بودند بنا بر این شاهزاده عازم دشت قبیچاق شد و اخی جوق را در تبریز به نیابت گذاشت و اخی جوق در قرا باغ قشلاق گرفت و در ظلم قدم بر قدم ملک اشرف نهاد و سر انجام او در احوال سلطان اويس ایلمکان معلوم خواهد شد .

فصل دوم در ذکر ایلکانیان

از ایشان چهارتن سلطنت کرده اند و ایشانرا جلایر نیز خوانند و ایلکانیه از اروغچنگیزخان همیشه نوین و لشکر کش بوده اند و از ایشان امیر آق بوغان بن امیر ایلکان در زمان سلطنت گیخاتو خان منصب امیر الامرائی داشت و در فتنه باید و خان بقتل آمد پسرش امیر حسین در زمان سلطان ابوسعید در خراسان امیر اروس بود و دختر ارغون خان را در خکاح داشت و در محرم سنه ۷۲۲ در گذشت .

امیر شیخ حسن نویان که بشیخ حسن بزرگ ملقب است در آخر عهد سلطان ابوسعید ایالت دیار روم بدو دادند و تا انقضایام دولت سلطان ابوسعید بحکومت آن مرزو بوم مشغول بود بعد از اریا خان چوت علی پادشاه مستولی شده بود از روم باتفیق قوم جلایر بعزم رزم او در حرکت آمد و در ۱۴ ذی حجه سنه ۷۳۶ باعلی پادشاه جنگ کرد و غالب آمد و دلشاد خاتون بنت امیر دمشق بن امیر چوپان که محبوبه سلطان ابوسعید بود در نکاح آورد و خیال بغداد خاتون را که ابوسعید با کراه ازو گرفته بود بوصول دلشاد خاتون بدل کرد چوت امیر شیخ حسن کوچک چوپانی خروج کرد میان ایشان مجاربات رفت و در آخر امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی بعراق عرب رفت و قریب هفده سال حکومت کرد و در سنه ۷۵۷ در بغداد بجوار رحمت حق انتقال نمود و در نجف متبرک مدفون شد امیر شیخ حسن اول محمدخان را بخانی برداشته بود و بعضی اوقات بعد از وطن تیمور را بخانی نامزد کرد بعضی اوقات جهان تیمور را چنانکه گذشت بود در زمان حکومت او کوفه خراب شد و مردم آنجا متفرق شدند و از آنوقت تا این زمان همچنان خرابست .

امیر شیخ اویس بن امیر شیخ حسن بعد از پدر بر تخت

نشست و خواجه سلمان در تهنیت جلوس اوقصیده گفته اولش اینست

﴿ نظم ﴾

مبشران شجاعت برین بلند رواق همیکنند ندا در ممالك آفاق
 که سال هفصد و پنجاه و هفت ماه رجب باتفاق خلائق بیاری خلاق
 نشست خسرو روی زمین باستحقاق فراز تخت سلاطین بدار ملک عراق
 شهنشاهی که برای تثار مجلس اوست پراز جواهر انجم سپهر را اطلاق
 خدایگان سلاطین عهد شیخ او یس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق
 سلطان او یس در سنه ۵۷۹ از بغداد عزیمت آذربایجان کرد
 و با اخی جوق که از جانب بردی پسر جانی بیک خان حاکم
 شده بود جنگ کرد و مظفر شد و اخی جوق فرار کرد و
 سلطان او یس به تبریز رفت و بر تخت نشست و چهل و هفت
 امیر را از امرای ملک اشرف بیاسا رسانید و بغداد مراجعت
 فرمود و در غایت سلطان اخی جوق باز به تبریز آمد و حکومت
 قرار گرفت و در سنه ستین و سبعه امیر مبارز الدین محمد
 مظفر از شیراز با آذربایجان آمد و با اخی جوق جنگ کرد و
 او را شکست و به تبریز آمد سلطان او یس از بغداد متوجه
 تبریز گشت چون محمد مظفر از توجه سلطان او یس خبر یافت
 شیراز مراجعت خود و سلطان به دار السلطنه تبریز آمد و
 اخی جوق را بدست آورده بکشت و مدت هفده سال باستقلال
 سلطنت کرد و در دوم جمادی الاول سنه ۷۷۶ وفات یافت
 سلطان او یس پادشاه لطیف طبع و کریم بود خواجه سلمان و
 شرف رامی و خواجه محمد عصار و عبید زاکانی از مداحان
 او بوده اند و خواجه سلمان در مرثیه او گفته :
 ای فلک آهسته رو کاری نه آسان کرده
 ملک ایران را بمرگ شاه ویران کرده

آسمانی را فرود آورده ای از جای خویش
بر زمین افکنده با خاک یکسان کرده
آفتابی را که خلق عالمش در سایه بود
زیر مشت گل بصد خواریش پنهان کرده

سلطان حسین بن سلطان اویس بحکم وصیت بجای پدر
تخت و هشت سال پادشاهی کرد و برادرش سلطان احمد در
غازدهم صفر سنه ۷۸۴ برو خروج کرد و او را در تبریز بکشت
و در دمشقیه تبریز مدفونست.

سلطان احمد بن سلطان اویس بعد از برادر پادشاه شد
اما مفاتح و بی باک بود دولتی مترزل داشت او را با امرای
خود مکرراً مجاریات واقع شد در ابتدای سلطنت او از دشت
حیفاق قریب بصد هزارکس از راه دربند در زمستان بآذربایجان
آمدند و هشت شبانروز در تبریز مردم را غارت میکردند و می
کشتند آنچه درین واقعه بر مردم تبریز واقع شد قلم از ادای
شرح آن عاجز است و این صورت در سنه ۷۸۷ روی نمود
و در سنه ۷۸۸ که چهار سال از سلطنت او گذشته بود
امیر تیمور گورکان بآذربایجان آمد و مسخر کرد و سلطان احمد
عراق عرب قانع شد و هفت سال دیگر پادشاه آنجا بود تا در
سال ۷۹۵ امیر تیمور بقصد اومتوجه بغداد شد سلطان احمد
بغداد را گذاشته بمصر رفت و عراق عرب نیز بتصرف امیر
تیمور درآمد بعد از آن دوازده سال دیگر که امیر تیمور در حیات
بود سلطان احمد گاهی در مصر بود و گاهی در روم و بغداد نیز
آمد شد داشت و هر چند وقت فتنه می انگیزت و بعد از وفات امیر
تیمور دیگر باره او را سلطنت عراق عرب مبسر شد قریب پنج
سال دیگر حکومت کرد باروی بغداد که بفرمان امیر تیمور خراب
ساخته بودند او عمارت کرد و این بارو که حالا بغداد دارد آنست

که او ساخته و در سنه ۸۱۳ بمحضت هر چه تمامتر به تبریز آمد
در شب غازان با قرا یوسف ترکان جنگ کرد و منهزم شد و
در مهر آب باغی پنهان گشت مردم قرا یوسف او را از آنجا
بیرون آوردند و در شب شنبه بیستم ربیع الآخر سنه مذکوره کشته
شد و در دمشق تبریز در پهلوی برادرش سلطان حسین مدفون
شد و دولت ایلکانیان بآخر رسید .

سلطان احمد صاحب فهم و استعداد بود شعر میگفت و
در تلم رمل و موسیقی ماهر و نادر زمان بود و خواجه حافظ شیرازی
هو غزل در مدح او گفته یکی اینست .

عبدالله علی معدلة السلطانی احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
كلك مشكين توروزی که زما یاد کند ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند

فصل سوم در ذکر امیر شیخ ابواسحق اینجو و مظفریان

و آن بر دو مقاله است مقاله اول در ذکر امیر شیخ ابواسحق
و او پسر امیر محمود شاه اینجوست و اصل او از
شیرازست و صاحب تاریخ گزیده آورده که امیر محمود شاه بن
فضل الله بن عبدالله بن اسعد بن نصر بن محمد بن عبدالله الانصاری است
و او در زمان پادشاهان مغول وکیل خاصه شریفه بود و از آنجهت
او را اینجو میگفتند و او را در شیراز املاک و رقبات زیاد پیدا
شد و اکثر مردم شیراز بدو ارتباط تمام داشتند و حکام آنجا
بی مشورت و صلاح و کلای او دخل در مهمات نمیتوانستند کرد
و کلاتران شیراز حکم ملازمان او داشتند و در زمان سلطان
ابوسعید خان مرتبه او بلند شد و امیر چویان او را تربیت کرد
بعد از سلطان ابوسعید چون ارپاخان بحکومت نشست امیر محمود
شاه را بقتل آورد از پسران او امیر مسعود شاه بروم رفت و
امیر شیخ ابواسحق به امیر علی پادشاه که نخل سلطان ابوسعید

بود. پیوسته و چون اریخان بقتل آمد بفارس رفت و بدارائی شیراز قیام نمود و در شهر سنه اربعین و سبعمائه که امیر شیخ حسن کوچک بحکومت نشست ایالت فارس بامیر پیر حسین چوپانی تفویض فرمود و ابوفارس آمده اولاد امیر محمود شاه را صاحب اختیار یافت و وزارت خود را بامیر سلطان که یکی از پسران امیر محمود شاه بود رجوع کرد بعد از چند وقت ملاحظه کرد دید که خود اختیاری ندارد و رتق و فتق مهمات در دست وزیر است امیر سلطان را بقتل آورد بدین سبب شیرازیان غوغا کردند و نزدیک بود که امیر پیر حسین در میانه کشته شود بهزار حیل فرار نموده و خود را بامیر شیخ حسن کوچک رسانید و لشکری برداشته متوجه فارس شد و کرمان را بامیر مبارز الدین محمد مظفر داد و اصفهان را بامیر شیخ ابواسحق شفقت کرد بنابر آنکه بخدمت او سبقت کرده بود بعد ازین ملک اشرف که برادر کوچک امیر شیخ حسن چوپانی بود بعراق آمد امیر شیخ ابواسحق بواسطه زنجشی که از قتل برادرش از امیر پیر حسین داشت حکومت فارس را در نظر ملک اشرف جلوه داد باتفاق متوجه شیراز شدند امیر پیر حسین بی آنکه جنگی واقع شود فرار نمود و امیر شیخ ابواسحق رخصت یافته قبل از آنکه ملک اشرف بشیراز آید بشیراز آمد و شهر را محکم کرد و ملک اشرف ظالم را بشیراز نگذاشت و درین اثنا خبر رسید که امیر شیخ حسن کوچک بر دست زوجه اش در تبریز بقتل آمد ملک اشرف باذربایجان معاودت کرد و امیر شیخ ابواسحق در شیراز بحکومت نشست بعد ازین برادرش مسعود شاه در خدمت امیر یاغی باستی پسر امیر چوپان که از جانب امیر شیخ حسن بزرگ بحکومت فارس آمده بود بشیراز آمد امیر شیخ ابواسحق شیراز را بدو گذاشته شبانکاره رفت و درین اثنا امیر یاغی باستی امیر مسعود را بقتل آورد امیر شیخ ابواسحق بشیراز آمد و شیرازیان با او متفق شده امیر یاغی باستی را از

شهر بیرون کردند و امیر شیخ ابواسحق بسلطنت نشست و سکه و خطبه بنام خود کرد و اینصورت در سنه ۷۴۴ روی نمود و امیر شیخ ابواسحق مدت چهارده سال پادشاهی فارس کرد بعد از آن در روز جمعه بیست و یکم جمادی الاول سنه ۷۵۸ در میدان شیراز بفرمان امیر مبارز الدین محمد مظفر بقتل رسید و شرح این واقعه بر سیل اجمال در بیان احوال امیر مبارز الدین مظفر خواهد آمد خواجه حافظ در تاریخ این واقعه گفته :

بروز کاف و الف از جمادی الاول
بسال ذال و دگر حا و نون علی الاطلاق

خدایگان سلاطین مشرق و مغرب
خدیو کشور لطف و کرم باستحقاق

سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال
جمال دینی و دین شاه شیخ ابواسحق

میان عرصه میدان چو دید تیغ عدو
نهاد بر دل احباب خویش داغ فراق

امیر شیخ ابواسحق را در همین میدان سعادت که خود ساخته بود دفن کردند مدت حکومت او قبل از سلطنت ده سال و

ایام سلطنت چهارده سال بود و خواجه حافظ شیرازی علیه -
الرحمه این غزل در واقعه شیخ ابواسحق گفته :

یاد باد آنکه سرکوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود

راستی خاتم فیروزه بو اسحاقی
خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

مقاله دوم در ذکر مضمران

و ایشان هفت تن اند مدت ملکشان هفتاد و دو سال

جد اعلای ایشان امیر شیخ غیاث الدین حاجی است و از شیخاوند
خواف خراسان بود و در زمانی که لشکر اسلام بتسخیر آن
ولایت آمده بود اجداد او از دیار عرب بدانجانب آمدند و در آن
وقت که لشکر تاتار بولایت خراسان آمدند او بطرف یزد آمد
مردی قوی هیکل و بالا بلند بود در یزد هر چند موزه جستند
که پیاپی او راست آید نیافتند عاقبت قالب شلیحه تراشیدند و
شمشیرش بسنگ یزد سه من و نیم بود و او سه پسر داشت
ابوبکر و محمد و منصور از ابوبکر و محمد نسل نماند و منصور
را سه پسر بود امیر محمد و امیر علی و امیر مظفر امیر علی
فرزند نداشت و امیر محمد یک پسر داشت امیر بدر الدین
ابوبکر نام که پدر شاه سلطان است و احوال شاه سلطان خواهد
آمد اما امیر مظفر هر چند از برادران کمتر بود اما آثار دولت
از جبین او لایح بود و بغایت پاک دامن و نیک اعتقاد بود اتابک
یوسف شاه بن علاء الدوله او را تربیت فرمود و سرحد می برد
بدو داد و او مدتی در آنحدود دست بردها نمود و قطع الطريق
را که در آن حوالی استیلا یافته بودند جمله را برانداخت بعد
از آن بخدمت ارغون خان پیوست شکل و شمایل او پسند
ارغون خان آمد او را یساوی تعیین کرد بعد از وفات ارغون
گیخاتو در تربیت او بیفزود و بعد از او امیر مظفر در ربیع الاول
سنه ۶۹۴ با دوی غازان آمد و امارت هزاره و طبل و کوس
و نایره بدو تفویض رفت و مرتبه و جاه او بلند و رفیع گشت
و در اواسط جمادی الاخر سنه ۷۰۰ امیر مبارز الدین محمد
که اول پادشاهان آل مظفر است در میبد از او متولد شد
و بعد از غازان خان در زمان الجایتو سلطان مرتبه و جاه امیر
مسعود الدین زیاده گشت و در سیزدهم ذی قعدة سنه ۷۱۳ در شبانکاره
وفات یافت سه ماه مریض بود و او را از شبانکاره بمیبد نقل

کردند و در مدرسه که خود بنا کرده بود مدفون شد امیر مظفر را يك پسر بود امیر مبارزالدين محمد و يك دختر که او را به برادر زاده خود امیر بدرالدين ابوبکر داده بود و شاه سلطان از او متولد شد.

امیر مبارزالدين محمد بن مظفر سیزده ساله بود که پدرش وفات یافت مردی دين دار و شجاع بود در تقويت دين اسلام و تعظيم شرع و تربيت علما و رعايت رعايا جدی بلیغ داشت در شوال سنه ۷۱۸ سلطان ابوسعید بسعی خواجه غیاث الدين وزير او را تربيت فرمود و حکومت خطه يزد را بدو داد و او در مدت چهار سال بیست و يك جنگ بانكودريان کرد و ایشانرا مستأصل گردانید و شوکت و عظمت تمام یافت و در سنه خمس و عشرين و سبعهائمه او را پسری شد شرف الدين مظفر نام کرد و در سنه ۷۲۸ دختر سلطان قطب الدين سلطان جهان سیور غتمش را در نکاح آورد و شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی متولد شدند بعد از سلطان ابوسعید چون دولت مغول ضعیف شد و در ایران مردم از هر طرف طمع در ملک کردند امیر مبارزالدين بنیاد اساس سلطنت نهاد و روز بروز دولت او در ترقی و تزايد بود تا در محرم سنه ۷۴۲ کرمان را مسخر کرد بعد از آن میان او و امیر شیخ ابواسحق اینجو که در فارس بسلطنت قرار گرفته بود مکرراً مجاربات واقع شد شیخ ابو اسحق از او بگریخت و شیراز بتصرف امیر مبارزالدين محمد درآمد و در آخر شیخ ابواسحق در صفاهان بدست خواهر زاده امیر مبارزالدين محمد گرفتار شد و او را بشیراز بردند و در میدان سعادت شیراز بکشتند و ملک فارس او را صافی شد و در اثنای این مجاربات پسرش نیز لارستان مسخر کرد و در استیصال اوغانی جرمانی سعی نمود تا ایشانرا مقهور ساخت و وقتی قلعه شبانکاره فرمود و قلعه سره بند را نیز بگرفت و

اصفهانرا نیز مسخر کرد و در آخر دولت بادوازده هزار مرد قصد تسخیر آذربایجان کرد و اخی جوق که در آن حدود علم دولت افراشته بود باسی هزار مرد در تبریز متوجه دفع امیر مبارزالدین محمد شده و در موضع میانه جنگ کرد و امیر غالب شده به تبریز رفت و در آنجا روز جمعه خود خطبه خواند و امامت کرد و از آنجا بعد از دو ماه مظفر و منصور معاودت فرمود شاه شرف الدین مظفر که بسمت شجاعت و درایت متصف بود در جمادی الاخر سنه ۷۵۴ در ظاهر شیراز وفات یافت بیست و هشت سال و چهار ماه زندگی کرده بود نعش او را بید نقل کردند و در مدرسه مظفریه مدفون گشت و ازو چهار پسر ماند شاه یحیی و شاه منصور که احوال ایشان مذکور خواهد شد و شاه حسین و شاه علی و اما امیر مبارزالدین محمد در امر معروف و نهی منکر و رفع رسوم فسق و فجور بمثابه جد و جهد میفرمود که فرزندان او و ظرفای شیراز ازوی بمحتسب شیراز تعبیر میکردند چنانچه خواجه حافظ در آن وقت این غزل فرموده

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند

پنهان خورید باده که تعذیر میکنند

و شاه شجاع این رباعی در آن ولا گفته :

در مجلس دهر ساز مستی یستست نه چنگ بقانون و نه دف بردستست

رندان همه ترك می پرستی کردند جزمحتسب شهر که بی می مستست

اما در سیاست مفرط بود و بدست خود خون بسیار میکردگویند

قریب هزار کس را کشته برد چهل و دو سال حکم کرد از

آنجله بیست و دو سال در یزد و سیزده سال در کرمان و پنج

سال در ممالك فارس و عراق و بعد از آن در سنه ۷۶۰ که

امیر مبارز الدین محمد از آذربایجان معاودت فرموده بود در

اصفهان پسرانش شاه شجاع و شاه محمود با شاه سلطان که

خواهر زاده و داماد او بود بنا برخوفی که ازو داشتند اتفاق کردند و در وقت صبحی که او در خانه تنها نشسته بود و قرآن میخواند بر سر او رفتند و او را گرفته در گنبدی محبوس کردند و او تا شب پسرانرا دشنام میداد بعد از غروب آفتاب مجموع ملازمان شاه شجاع و شاه محمود و شاه سلطان زره پوشیده با شمشیر های برهنه تا پای قلعه طبرک رفتند و در تاریکی شب امیر محمد را بآن قلعه بردند و در شب جمعه نوزدهم رمضان او را میل کشیدند و مباشر این امر شنیع شاه سلطان بود یکی از فضای فارس در این واقعه گوید .

یکچند شکوه همتش پیل کشید یکروز سپه زهند تا نیل کشید
 پیمانه دولتش چو شد مالا مال هم روشنی چشم خودش میل کشید
 بعد از این او را بقلعه سفید فارس بردند و بعد از مدتی بقلعه یم نقل کردند او در آنجا در اواخر ربیع الاخر سنه ۷۶۵ فوت شد مدت عمرش ۶۵ سال .

کمال کار جهان نقص دان از آنکه جهان

بزرگس افسر زر داد و چشم نا بینا

جلال الدین شاه شجاع چون پدرش مکحول و محبوس گشت تاو برجای پدر پادشاه شد برادر خود سلطان احمد را بحکومت کرمان فرستاد و ابرقوه و اصفهان را به برادر دیگر شاه محمود داد و برادر زاده خود شاه یحیی بن شاه مظفر را در قلعه قهندز حبس نمود بعد از مدتی او را تربیت نمود و یزد را بدو داد و بعد ازین شاه محمود و شاه یحیی با او مخالفتها کردند اما شاه شجاع بعد از آن باصفهان آمد و از اطراف ملوک و حکام عراق از ری و ساوه و قم و کاشان و جرفادقان و غیر ذلک بیخدمتش پیوستند شاه شجاع از اصفهان با دوازده هزار مرد هتوجه تبریز شد و در موضع جرم خواران سلطان حسن پسر

سلطان اویس که پادشاه تبریز بود باسی هزار سوار به شاه شجاع رسید و میان ایشان جنگ درگرفت شاه منصور بن سلطان مظفر که برادرزاده شاه شجاع بود و دست راست لشکر بدو سپرده بود بر سپاه دشمنان حمله‌ای مردانه کرد و غالب آمد و شاه شجاع به تبریز رفت و بر تخت نشست و در آن زمان زمستان بود بعیش و عشرت اشتغال نمود و خواجه سلمان ساوجی در تبریز بخدمتش رسیده بود و در مدح شاه شجاع قصیده گفت که مطلعش اینست: سخن بوصف رخسار چون بخاطرم سرزد / زمطلع سختم آفتاب سر بر زد
شاه شجاع بغایت معتقد او شد و فرمود ما سلمانرا زیاده از

آنچه می‌شنودیم یافتیم شاه شجاع در اثناء زمستان بفارس مراجعت نمود و مدت بیست و شش سال در پادشاهی بماند و در شب یکشنبه ۲۲ شعبان سنه ۷۸۶ بجوار رحمت ایزدی پیوست * حیف از شاه شجاع» تاریخ وفات اوست مدت عمرش پنجاه و سه سال و دوماه بود و شاه شجاع بلطف طبع و حسن خلق و وفور فضل و زیور ادب و کمال مکرمت و شجاعت متصف بود و در نه سالگی حفظ کلام الله مجید کرده بود بعد از آن بکسب دیگر فضایل و کمالات کوشیده و بر قاضی عضد که صاحب کتاب موافق است تلمذ میکرد و در علم و دانش بمرتبه‌ای رسیده بود که علمای کبار چون بمجلسش راه می‌یافتند از لطایف خاطرش مستفید و بهره‌مند میگشتند و قوت حافظه‌اش بمرتبه‌ای بود که هفت هشت بیت عربی را بیک شنیدن یاد میگرفت و اشعار عربی و فارسی خوب بسیار دارد و این رباعی از آنجمله است

جان در طلب وصل توشیدائی شد / دل در خم گیسوی توسودائی شد
اندر طلب وصال تو گرد جهان بیچاره دلم بگشت و هر جائی شد
و این رباعی هم ازوست

افعال بدم زخلق پنهان میکن دشوار جهان بر دلم آسان میکن
امروز خوشم بدار و فردا بامن آنچه از کرم تومی سزد آن میکن
ولادت شاه شجاع در صبح چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاول
سنه ۷۳۳ بود

قطب الدین شاه محمود بن مبارزالدین محمد بعد از آنکه
پدرش محبوس گشت حاکم اصفهان شد و با شاه شجاع مخالفت
ورزید و سلطنت با اسم خود کرد شاه شجاع بعزم رزم او به
اصفهان آمد و شاه محمود متحصن بشهر شد درین فتنه شاه سلطان
که از جانب شاه شجاع جنگ میکرد بدست افتاد و بفرموده شاه
محمود میل در چشمش کشیدند و نور دیدگانش باطل ساختند و
شاه شجاع بجانب شیراز مراجعت فرمود پس از آن شاه محمود
با سلطان اویس وصلت نمود و دختر او را در نکاح آورد و
خواجه سلمان در تنهت او میگوید :

آسان ساخت در آفاق یکی سورو چه سور

که از آن سور شد اطراف دوعالم معور
شاه محمود یک نوبت بمدد لشکر سلطان اویس بر شیراز مستولی
شد خواجه سلمان در بعضی از قصاید خود که در مدح سلطان
اویس گفته اشارت بدین فتح کرده و سلطان اویس نسبت داده
همای چتر همایون پادشاه اویس ✽ بسط روی زمین را بر پیر سایه گرفت
حدود مملکت فارس تا درهرمز ✽ بسال خمس و ستین و سبعماه گرفت
و شاه محمود قریب شانزده سال حکومت کرد و در نهم شوال
سنه ۷۷۶ در اصفهان بجوار رحمت حق پیوست و شاه شجاع
این رباعی درین معنی گفته :

محمود برادرم شه شیر کین ✽ میکرد خصومت از بی تاج و نگین
کردیم دوبرخش تایا ساید خالق ✽ او زیر زمین گرفت و من روی زمین
ولادت قطب الدین شاه محمود در جمادی الاول سنه ۷۳۷ بود

عمرش سی و نه سال و پنجاه بوده است .

سلطان زین العابدین بن شاه شجاع بعد از پدر بجای او نشست میان او و پسر عمش شاه یحی و عمش سلطان ابوزید مخالقات و مازنات دست داد چون در شهور سنه ۷۸۹ امیر تیمور گورکان بعراق عجم آمد و در اصفهان قتل عام کرد و از آنجا متوجه شیراز شد جمهور آل مظفر بخدمتش پیوستند مگر شاه منصور بن مظفر که در شوشتر بود و چون سلطان زین العابدین تروم کرد با امرای خود متوجه شوشتر شد و نزد شاه منصور بن مظفر رفت شاه منصور او را بضيافت طلب کرد و چون بمجلس حاضر آمد او را با جمیع امرا بگرفت و مقید ساخت و درین اثنا خبر بشاه منصور رسید که امیر تیمور شیراز را بشاه یحی ارزانی داشته خود بجانب ماوراءالنهر مراجعت فرمود شاه منصور متوجه فارس گشت و چون شاه یحی را قوت مقاومت نبود فرار کرده به یزد رفت شاه منصور در فارس بر تخت سلطنت قرار گرفت بعد ازین طایفه از موکلان سلطان زین العابدین او را از حبس خلاص دادند و باصفهان بردند و او در عراق استقرار پیدا کرده در اصفهان متمکن شد و باتفاق سلطان احمد حاکم کرمان بجنگ شاه منصور رفتند و مغلوب شدند و سلطان احمد بکرمان رفت و سلطان زین العابدین بعزم دیار خراسان بری آمد و موسی جوکار که از جانب امیر تیمور والی آن ملک شده بود او را در آنجا گرفته نزد شاه منصور فرستاد و شاه منصور چشم او را میل کشید و بقلعه سفید محبوس ساخت بعد از آن چون امیر تیمور گورکان بار دوم بفارس آمد او را از آنقله بیرون آورد و بعضی گفته اند که او را بماوراءالنهر فرستاد و در آنجا وفات یافت .

شاه منصور بن مظفر بن محمد در سنه ۷۹۰ بشیراز آمد

و چنانکه مذکور شد بیادشاهی رسید بغایت شجاع ودلاور بود مدت ۵ سال سلطنت فارس و بعضی از عراق و خوزستان تملق بدو داشت و چون در سنه ۷۹۵ بیادشاه جهانگیر امیر تیمور بحدود شیراز رسید شاه منصور با پنج هزار سوار ناموسدار که هر یکی از اقلیمی گزیده جمع کرده بود در روز جمعه چهاردهم جمادی الاول سنه مذکوره بالشکر امیر تیمور مصاف داد و چون شعله آتش بر قلب سی هزار سوار ترك پر خاشجوی و کشور گسای حمله کرد و مجموع قشونات خصم را برهم زد و از قفای لشکر گردیده بایستاد امیر تیمور فرمود تا عساکر بیکبار حمله کنند شاه منصور مانند بلای ناگهان باز خود را بر قلب گاه زده با امیر تیمور بر سیدی توقف دونوبت شمشیر بخود امیر تیمور رسانید عادل اختاجی غلامش در آن حال سپری بر امیر تیمور بداشت تا او را از آسیب تیغ شاه منصور نگاهداشت شاه منصور امیر تیمور را نشناخت و بطرف دیگر شتافت و کارزاری کرد که اگر رستم و اسفندیار زنده بودند دست او را بوسه دادندی اما چون دولتش با آخر رسیده بود تیری برگردن و تیری بر شانه و زخم شمشیری بر رخسارش رسید و بشکست و چون شکست یافت و روی بشهر نهاد یکی از ملازمان شاه رخ میرزا در راه باو رسید و او را از اسب فرود آورده سرش را بیرید و آتش دولت آل مظفر فرومرد و مملکت ایشان در تحت تصرف امیر تیمور گورکان درآمد

سلطان عمادالدین احمد بن امیر مبارز الدین محمد بفرمان شاه شجاع حاکم کرمان شد بعد از فوت شاه شجاع سلطنت آنجا باستقلال کرد و در دونوبت که امیر تیمور بفارس آمد هر دو بار بخدمتش پیوست بار دوم در هشتم رجب سنه ۷۹۵ در موقع قمشه اصفهان که فرمان امیر تیمور بقتل آل مظفر نافذ گشته بود کشته شد .

شاه یحیی بن مظفر بن امیر مبارز الدین بحکم شاه شجاع حاکم یزد شد و در آنجا سلطنت باسم خود کرد پادشاه دلیر و مستعد مردانه و حاکم چابک سوار فرزانه بود اما پیوسته بنیاد خویش بر مکر و حیل و تزویر نهاده دائماً فتنه می‌انگیخت و با اقوام همیشه منازعت و مخالفت میکرد در نوبت اول که امیر تیمور بفارس آمد سلطنت شیراز بدو داد و در آخر او نیز بقمه اصفهان بحکم امیر تیمور بقتل رسید و دولت مظفریان بسر آمد ولادت شاه یحیی در روز یکشنبه چهارم محرم الحرام سنه ۷۴۴ بود آل مظفر هر چند بصفات حمیده و شجاعت و دلاوری اتصاف داشتند اما پیوسته با یکدیگر در مقام مخاصمت و منازعت بودند و مملکت ایشان وسعتی نداشت و حکم ایشان بر فارس و کرمان و بعضی از عراق و خوزستان بیش روان نبود و میل در چشم کشیدن در میان ایشان شایع بود و شاه شجاع با آن فهم و دانش چنانچه سابقاً مذکور شد چشم پدر را کور کرد و بعضی گویند که قصد خون پدر هم کرد و پسری داشت سلطان شبلی نام او را هم میل کشید .

این جهان بر مثال مرداریست کرکسان اندرو هزار هزار
آخر الامر بر پرند همه وز همه باز ماند این مردار

فصل چهارم در بیان حالات ملوک کرت

ایشان هشت تن بودند و مدت حکومتشان صد و سی سال

اول ایشان ملک شمس الدین بن ابی بکر کرت است و او دختر زاده ملک رکن الدین است و او از فرزندان امیر عزالدین مرعشی است و امیر عزالدین از بنی اعمام سلطان غیاث الدین محمد غوریست و او وزیر و نایب سلطان بوده و در کل امور بغایت فاضل و خیر بوده و مساجد و مدارس و خوانق و

رباطات ساخته و ارباب فضل و دانش ازو مرفه و محظوظ می
بوده اند و بعضی برآند که نسب ملوک کرت بسلطان سنجر بن
ملکشاه میرسد و مولانای فاضل صدرالشریعه بخاری که از مشاهیر
علماست وفاتش در سنه ۶۴۷ بوده در وصف ملک عزالدین حسن
کرت فرموده .

ابوالفتح سلطان السلاطین کلهم نبال فخر آل کرت بن سنجر
و ربیعی شاعر یسر قاضی فوشنج در مدح بعضی از ایشان گفته :
قاعده دوده سنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی
چون عزالدین عمر در زمان حکومت سلطان غیاث الدین غوری
والی دار السلطنه هرات شد حکومت قلعه خنسار و بعضی از
بلاد غور بملک رکن الدین که جد مادری ملک شمس الدین است
تفویض کرد و ملک شمس الدین بعقل و دانش و شجاعت و سخاوت
و منکام اخلاق و آداب از ابنای زمان ممتاز بود رکن الدین
با وجود فطنت و ذکا در تنظیم امور ملک با او مشورت میکرد
در زمانی که چنگیز خان بر ملک خراسان استیلا یافت ملک
رکن الدین ایلی نموده با ایلچیان چنگیز خان و لشکر مغول معاش
پسندیده کرد و از دیوان چنگیز خان حکومت و ایالت ولایات
غور بدو شفقت کردند بعد از این کار ملک رکن الدین قوت
گرفت و در دولت او ملک شمس الدین اعتبار تمام یافت و ولی
عهد ملک رکن الدین شد و چون ملک رکن الدین در شهر
سنه ۶۴۳ درگذشت ملک شمس الدین برجای او نشست و بعد
از مدتی باردوی منکوقا آن رفت و در بعضی حروب مریدها نمود
و منظور نظر منکوقا آن گشت امارت هرات و غرجستان و اسفرار
و فراه و سیستان با توابع و لواحق بملک شمس الدین تفویض
کرد و با یرلیغ و تشریف بخراسان آمد و بر کارهای عظیم
اقدام نمود و ملک سیف الدین حاکم غرجستان و ملک نصرت

الدین حاکم سیستان چون با او مخالفت کردند بقتل آورده در زمان هولاکو خان و اوایل سلطنت ابقاخان همچنان بحکومت همراه و توابع اشتغال نمود و در شهر سنه سبع و ستمین وست مائه شهزاده براق خان از ماوراءالنهر بعزم ایران لشکر کشید و بخراسان آمد ملک شمس الدین بخدمت او پیوست و بعد از یک هفته رخصت انصراف یافته بجانب قلعه خنسار غور رفت و چون ابقاخان با براق خان جنگ کرده وغالب شد و براق بماوراءالنهر گریخت بعد از مدتی ملک شمس الدین از جانب خواجه شمس الدین صاحب دیوان استمالت یافته باردوی ابقاخان آمد و چون ابقا ازو رنجیده بود دیگر رخصت انصراف نیافت و در سنه ۶۷۶ در تبریز وفات کرد و مولانا وجیه الدین نسفی در تاریخ وفات او گفته یسال ششصد و هفتاد و شش مه شوال

قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال

بنام صفدر ایرانیان محمد کُرت

بر آمد آیت والشمس کورت فی الحال

ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین در شهر سنه ۶۷۷ با اشارت ابقاخان حکومت عراق عرب بدو قرار گرفت و ابقاخان فرمود که با او بلقب پدرش خطاب کنند بنا براین او را ملک شمس الدین کهن گفته اند و او در عدل و احسان کوشید ملک رعیت پرور و داد گستر بود و در سنه ۶۷۹ بطرف غور رفت و در قلعه خنسار چندگاه اقامت کرد و در شهر سنه ۶۸۰ فتح قندهار کرد و چون خبر وفات ابقاخان درین سال بدو رسید بنا بر مصلحت پسر خود ملک علاء الدین را بهرات نیابت داد و خود بقلعه خنسار رفت و آنجا مقیم شد و از دیوان ارغون خان مکرر بطلب اوفرستادند اطاعت نکرد و در قلعه مذکوره مدت بیست و چهار سال پای در دامن خافیت و فراغت کشید و دیگر

بدرگاه هیچ پادشاهی نرفت و تردد نکرد تا وفات یافت مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ او گفته :

روز پنجشنبه از صفر ده و دو سال هجرت رسیده هفصد و پنج شمس دین کرت خسرو آفاق شد بفردوس ازین سرای سینج

ملك فخرالدین بن ملك شمس الدین بفضیلت و شجاعت موصوف بود و در انشاء و املا و نظم و نثر از ابناء ملوك ممتاز بود پدرش ملك شمس الدین با اولطف و محبت بسیار داشت اما بواسطه اندك ترك ادب مدت هفت سال بحكم پدرش مجبوس بود تا در سنه ۶۹۳ بند خود بشكست و نگاه بانان را بكشت و بقلعه بالامتحسن شد و هر چند پدرش او را بعنایت نوید داد او اعتماد نكرد و از بالا بزیر نیامد تا از جانب غازان خان امیر نوروزكه والی خراسان بود ایلچی نزد ملك شمس الدین فرستاد و در باب ملك فخرالدین شفاعت كرد ملك فخرالدین بعهودیمان از قلعه بیرون آمد و چون ملك شمس الدین سوگند خورده بودكه روی او نبیند پسر منظور پدر نگشت و برادران واقربا را وداع كرد و بخدمت امیر نوروز شتافت و در خدمت او با مخالفان دست بردها نمود بعد از آن در عراق بخدمت غازان خان مشرف گشت و بسعی امیر نوروز بحكومت هرات و طبل و غلم و سراپرده تفویض كرده و ده هزار دینار انعام فرمودند ملك فخرالدین بهراه آمد و بحكومت آنجا مشغول شد و شوكت و حشمت او بدرجه اعلی رسید و در مقابله نیکی بامیر نوروز بدی كرد در وقتیكه غازان خان بر امیر نوروز غضب كرده بود و امیر قتلغشاه نویسن را بقصد او بخراسان فرستاد امیر نوروز ازیم سطوت غازان خان گریخته پناه بملك فخرالدین آورد و ملك او را به قتلغشاه سپرد تا امیر قتلغشاه او را در ماه ذیحجه سنه ۶۹۶ در ظاهر شهر هرات بقتل رسانید و ملك فخرالدین در بعضی امور احاطت غازان خان نكرده و او برادر خود سلطان محمد خدا بنده

را با لشکر بسیار بر سر او فرستاد ملک فخرالدین بحصار شهر هرات متحصن شد و بین الفریقین محاربات بسیار رفت و در آخر بصلح از هم جدا شدند و سلطان محمد این کینه را در دل داشت تا در زمان سلطنت خود امیر دانشمند بهادر را بالشکر بسیار بدر هرات فرستاد و بعد از کوشش بسیار محمد سام که از ملازمان ملک فخرالدین بود امیر دانشمند بهادر را بطریق صلح و صلاح باندرون شهر هرات برد و با او غدر کرده او را یکشت و فتنه عظیم پدید آمد و خلق بسیار در سر آن فتنه رفتند و در آن تاریخ گفته اند .

یسال هفتصد و شش در صفر شهر هرات

بحکم لم یزل کردگار یمانتند
ز دست برد قضا از کف محمد سام

چشید جام شهادت امیر دانشمند

بعد از آن امیر یساول را سلطان محمد خدا بنده بهرات فرستاد و محمد سام را بدست آورده بکشت و بالجمله چون از حکومت ملک فخرالدین مدت ده سال گذشت خبر موت پدرش از قلعه خنسار بدو رسید ملک در مسجد جامع هرات عزای پدر داشت و ختمات کرد و برسم سلاطین آتش داد و بعد از پدر قریب بدو سال در اثنای فتنه امیر دانشمند بهادر در شهر سته ۷۰۶ در قلعه نیکلجه وفات یافت قلعه اختیارالدین متصل بدیوار شهر بند هرات او ساخته است و بازار ملک در هرات بدو منسوبست .

ملک غیاث الدین بن شمس الدین کهن بعد از برادر و پدر بحکم الجایتو سلطان در سنه ۷۰۶ حکومت اصل هرات بدو تعلق گرفت و گماشتگان خویش را باسفرار و فراه و غور و غرجستان تا حد آب آمویه و سند فرستاد و خطه هرات را معمور و آبادان گردانید در ترویج شریعت غرا کوشید و بقاع

خیر ساخت علما و فضلا را ادرات تعیین کرد اوقات شریف مصروف عبادات و طاعت گردانید و چون چهارده سال از مدت حکومت او بگذشت در سنه ۷۲۱ پسر خود ملك شمس الدین را در هرات بنیابت خود بگذاشت و خود عزیمت حج کرد و یا دوست مرد سیاهی روی به بیت الله نهاد و زیارت حریم شریفین زادهما الله تکریمًا و تعظیمًا مشرف شد و در وقت مراجعت از سلطان ابوسعید و امیر چوپان نوازشها یافت و بهرات آمد و بعد ازین هشت سال دیگر حکومت کرد و در سنه ۷۲۸ چون امیر چوپان از سلطان ابوسعید خان گریخته در محرم پناه بدو برد و بهرات آمد ملك غیاث الدین با امیر چوپان بحکم ابوسعید همان کرد که برادرش ملك فخرالدین با امیر نوروز کرده بود امیر چوپان را با پسرش خلو خان بکشت و دست او را بریده نزد ابوسعید نشانه فرستاد و ملك غیاث الدین در سنه ۷۲۹ وفات کرد و ازو چهار پسر ماند ملك شمس الدین و ملك حافظ و ملك حسین و ملك باقر و احوال همه خواهد آمد .

ملك شمس الدین بن ملك غیاث الدین بحکم ولایتعهد قائم مقام پدر شد و بغایت خوش محاوره و مردانه بود اماروزگارش امتدادی نداشت و بر شرب خمر میل مفرطی داشت مدت حکومتش ده ماه بود و درین مدت ده روز هشیار نبود لفظ خلد ملکه جلوس او را تاریخ شده وفاتش در سنه ۷۳۰ .

ملك حافظ بن ملك غیاث الدین بعد از برادر در هرات بر سریر حکومت نشست جوانی خوب منظر و خط نیکو می نوشت و اما او را در اوامر و نواهی اختیاری نبود و غوریان برو تحکمت میکرده اند تا در شهر سنه ۷۳۲ او را در حصار اختیارالدین بقتل رسانیدند .

ملك معز الدین حسین بن ملك غیاث الدین بعد از برادر

بحکومت هرات نشست بحسن تدبیر از جمیع ملوک کرت ممتاز بود غریبان را که از حیطة اطاعت بیرون رفته بودند مطیع ساخت و در ترویج شریعت غراو تربیت علما و فضلا جد تمام نمود جناب سلطان المحققین وبرهان المدققین مولانا سعد الدین تفتازانی خلیه الرحمه کتاب مطول را بنام او نوشته چون بعد از سلطان ابو سعید خان بر تخت ایران پادشاهی ذی شوکت اشتغال نیافت ملک حسین را قوت و مکنت تمام حاصل شد اسباب سلطنت را مهیا ساخته خطبه بنام خویش خواند و حشمت و رفعت او زیاده گشت واعیان اطراف در دارالامان هرات در ظل عنایت او درآمدند در سیزدهم صفر ۷۴۳ امیر وجه الدین مسعود سربدار باتفاق شیخ حسن جوری با لشکر آراسته سی هزار کس از سبزوار بقصد ملک حسین بیرون آمدند و ملک حسین در آنجا با ایشان جنگ کرد و مظفر شد و بسیاری از آن لشکر از پای درآمدند و غنیمت بسیار گرفت و شیخ حسن جوری درین جنگ کشته شد و شرح این واقعه در احوال خواجه وجهه - الدین مسعود خواهد آمد یکی از فضلا درین باب گفته :

گر خسرو کرت بردلیران نزدی وز تیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سربداران تا حشر يك ترك دگر خیمه بایران نزدی
بعد ازین امرای ارلات و ایرادی از جانب اند خود و شبرغان
با لشکر بسیار بجنگ ملک حسین پیادغیس آمدند و در محاربه
مغلوب گشتند ملک فرمود تا از سرهای کشتگان دومانر در خیابان
از دو طرف کوچه باغ ساختند و چون ابن خبر بامیر قزغن
که والی ماوراء النهر بود رسید با سی هزار سوار بجانب هرات
در حرکت آمد ملک بشهر متحصن شد و امیر قزغن او را مدتی
در حصار گرفت و میان ایشان محاربات واقع شد و باصلاح اکابرو
اشراف شهر نتهه بصالح انجامید بشرط آنکه مالک در سال آینده بخدمت

امیر قزغن بماوراء النهر رود و امیر قزغن معاودت کند و این وقایع در سنه ۷۵۲ که صورت حرفی آن ذنب باشد اتفاق افتاد بعد از این کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و غوریان برادرش ملک باقر را بجای او نصب کردند و او بقلعه اسکلیجه که اجداد او در جنوبی هرات ساخته بودند و در آنوقت معمور بود تحصن نمود و در سنه ۷۵۳ بجانب ماوراء النهر درشکارگاه بخدمت امیر قزغن مشرف شد امیر قزغن او را در آغوش گرفته اعزاز و اکرام بسیار فرمود و گفت دشمنی تو مردانه بود و دوستی تو هم مردانه است اما امرای الوس جغتای باملك بدبودند بر قصد قتل او اتفاق کردند امیر قزغن ملك را از اندیشه امرا خبر داده او را در شب بطرف خراسان فرستاد ملك بعد از قطع منازل بی دهشت بهرات آمد ملک باقر را گرفته در بند کرد و باسر مملکت و سلطنت رفت و سیزده سال دیگر پادشاهی کرد و در سوم ماه ذی قعدة سنه ۷۷۱ درگذشت در تاریخ وفات او عزیزی گفته :

تاریخ وفات شاه اسلام پناه سلطان جهان معز دین ظل اله
چون برخوانی ژئالت ذی قعدة معلوم شود ز طیب الله ثراه
مدت حکومت ملك حسین سی و نه سال بود

ملك غیاث الدین بن ملك حسین بعد از فوت پدر بر سریر حکومت نشست میان او و خواجه عالی مؤید سربدار منازعات واقع شد و نیشابور را از دست سربداران بیرون آورد بعد از این امیر تیمور گورکان که بعد از فوت امیر قزغن بدوازده سال والی ماوراء النهر شده بود ملك غیاث الدین را بماوراء النهر بغرلشای طلب کرد ملك غیاث الدین اطاعت نکرد امیر تیمور از ماوراء النهر بقصد تسخیر خراسان بحدود هرات نزول فرمود در محرم سنه ۷۸۳ هرات را بعد از قتال وجدال بگرفت و ملك غیاث الدین با پسرش پیر محمد و ملتان بماوراء النهر فرستاد و

در آخر سنه ۷۸۴ ملك غياث الدين را بفرمان امير تيمور باپسر و برادرش بقتل رسانيدند و دولت ملوك كرت پايان رسيد و ملك ايشان بامير تيمور انتقال يافت

فصل پنجم در ذكر سربداران

دوازده تن مدت حكومت ايشان سى و پنجسال

اول ايشان خواجه عبد الرزاق و او پسر خواجه فضل الله پاشتبني است و پاشتبني دهيست از دههاي بيهق خواجه فضل الله مرد محتشم و بزرگ بود و املاك بسيار داشت پسرش خواجه عبد الرزاق مردانه و شجاع و تمام قد و نيكو صورت بود در زمان سلطان ابوسعيد ملازم درگاه پادشاه بود اورا جهت تحصيل اموال بكرمان فرستادند چون وجوه تحصيل وجود يافت خواجه عبد الرزاق بعيش و عشرت مشغول شد و باندك فرصتي وجوه را تلف كرد بعد از آن مضطرب و متردد روى بوطن نهاد تا املاك پدرى را فروخته و تنخواه مال كند در راه خبر فوت سلطان ابوسعيد بدو رسيد خرم و شادمان شد و بديه پاشتبني درآمد و اقربا را دريافت اقرباي اوگله كردند كه خواهر زاده خواجه علاء الدين محمد وزير خراسان درين ديه جور و بيداد ميكند خواجه عبد الرزاق گفت دنيا بهم برآمده در چنين وقتى حكومت روستا بچه چرا قبول بايد كرد و در شب بسر خواهر زاده خواجه علاء الدين محمد رفتند و اورا بقتل آوردند روز ديگر على الصباح در بيرون ده پاشتبني دارى زدند و دستارها بر آن آويختند و خود را سربدار نام كردند و هفتصدكس با خواجه عبد الرزاق عهد و بيعت كردند چون خبر بخواجه علاء الدين محمد رسيد جمعى را بدفع ايشان فرستاد و خواجه عبد الرزاق با ايشان حرب كرد و غالب آمد و باتفاق برادرش خواجه وجيه الدين مسعود از عقب لشكر شكسته بر سر خواجه علاء الدين

محمد رفتند و خواجه علاء الدین محمد آگاه شد باسبب مرد بجانب استرabad رفت سربداران در عقب او روانه شدند و در قریه والاباد از حدود کهسار و کبود جامه خواجه را گرفته کشتند و این واقعه در سنه ۷۳۷ بود بعد از آن اموال و اسباب خواجه علاء الدین محمد را غارت کردند و عزیمت تسخیر سبزوآر کرده شهر را فتح نمودند و خواجه عبد الرزاق خطبه بنام خود خواند و سکه باسم خود زد و چون مدت یکسال و دو ماه حکومت کرد در ماه ذی حجه سنه ۷۳۸ بردست برادرش خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد .

خواجه وجیه الدین مسعود بن فضل الله پاشتنی بعد از برادر بحکومت نشست مردی نیکو اخلاق و شجاع بود و دولت او بمرتبه و درجه اعلی رسید و سعت ملک او از جام تادامغان و از خوشان تا ترشیز بود و صاحبقران سربدار اوست هفتصد غلام ترک داشت و دوازده هزار سوار را علوفه دادی و با دوازده هزار مرد در یکروز هفتاد هزار مرد جونی قربانی را بسه دفعه بشکست و در لب آب اترک با طغتمر خان که در استرabad بسلطنت نشسته بود مصاف داده بر او غالب شد و او مرید شیخ حسن جواریست و او مرید شیخ خلیفه مازندرانی است که در سبزوآر بقتل آمده بود و خواجه وجیه الدین مسعود در سیزدهم صفر سنه ۷۴۳ باتفاق شیخ حسن جواری بجنک ملک حسین کُرت رفت و شکست خورد و شخصی از لشکر سربداران شمشیری بر پهلوی شیخ حسن فرستاد که از آن طرف بیرون رفت و مردم نسبت قتلش بخواجه وجیه الدین مسعود کردند بعد ازین ولایت فیروز کوه و رستمدر مسخر کرد و بوقت مراجعت از آنجا در اواخر ربیع الاول سنه ۷۴۵ ملک رستمدر و لشکر سیاه پوش او را با بسیاری از لشکرش بکشتند مدت حکومت او شش سال

و چهار ماه بود جماعت دیگر که از سربداران بعد از و حکومت کردند اکثر نواب و نوکران او بوده اند .

آقا محمد آی تیمور بعد از خواجه وجیه الدین مسعود دو سال و دو ماه حکومت کرد و در سنه ۷۴۷ بردست خواجه علی شمس الدین سربدار کشته شد .

کلو اسفندیار بعد از قتل آقا محمد به حکومت نشست مردی رزل و دون بود چون یکسال و یکماه حکومت کرد لشکر سربداران باستصواب خواجه علی شمس الدین برو خروج کردند و در چهاردهم جمادی الاخر سنه ۷۴۹ او را بقتل آوردند .

خواجه شمس الدین بن فضل الله برادر خواجه وجیه الدین مسعود است بعد از کلو اسفندیار مردم سربدار خواستند که خواجه لطف الله بن خواجه مسعود که او را میرزا می گفتند به حکومت نصب کنند خواجه علی شمس الدین مصلحت ندید که او طفل است و راه و رسم سلطنت ندیداند خواجه شمس الدین را که عم او بود بنیابت او بکار حکومت نصب کردند و او هفت ماه حکومت بعاریت کرد بعد از آن خود را خلع کرد و گفت من بدین کار شایسته نیستم و چهار خروار ابریشم از خزانه برگرفت و از غوغای سلطنت جان سلامت بیرون برد مملکت را بخواجه علی شمس الدین سپرد و اینحال در ذی الحجه سنه ۷۴۹ بود .

خواجه علی شمس الدین مردی دانا و مهربان بود کار سربداران را رواجی داد باضافه آن خان صالح کرد باین شرط که ولایاتیکه بتصرف خواجه مسعود بود بتصرف او باشد و دویجده هزار مرد را مرسوم داد و رعیت را مرفه الحال ساخت و بکفایت زندگانی کرد با متحرفه سبزواری شریک بود و مرسوم مردم را برات ننوشتی و در مجلس خود نقد شمردی و در تمشیت

مهمات مردم عدیل و نظیر نداشت و ابواب فساد در سبزوار مسدود داشت در زمان او کسی را یارای آن نبود که نام بنگ و شراب بر زبان آورد یا نصد فاحشه را زنده در چاه انداخت و سیاست او بمرتبه بود که هر کس را از ارباب و لشکری طلب کردی وصیت نامه نوشتندی و آنگاه زد او رفتندی و گنه کار را در میان هزار کس شناختی ولی مرد فحش گوی و بد زبان بود اکابر از او منفور شدند حیدر قصاب او را در سنه ۷۵۳ بقتل رسانید مدت حکومتش چهار سال و نه ماه بود عمرش پنجاه سال .

امیر خواجه یحیی بن حیدر کرابی کراب از دههای بییق است و خواجه یحیی از مقربان خواجه مسعود است مردی بزرگ زاده اما سفاک و بی باک بود گاه گاه خشکی دماغ و جنون او را عارض شدی بعد از خواجه علی شمس الدین بر مسند حکومت قرار گرفت و سپهسالاری بحیدر قصاب داد و در ولایت سر بداران یغزود و طوس از تصرف مردم جوانی قربان بیرون آورد در اول سلطنت با طغتا مرخان صلح کرد و در ثانی الحال در سلطان دوین استرآباد قصد طغتا مرخان کرد و در روز طوی بزرگ طغتا مرخان را بکشت و در شهر سنه ۷۵۹ بر دست مقربان خود بسعی برادر زن او علاء الدوله بقتل رسید مدت حکومتش چهار سال و هشت ماه بوده است .

خواجه ظهیر کرابی برادر خواجه یحیی است بعد از خواجه یحیی بپهلوان حیدر قصاب و اکابر سر بدار او را بر مسند حکومت نشانند مرد فقیر مشرب و کم آزار بود در زمان او سر بداران تنزل یافتند مدت یکسال حکومت کرد و بعد از آن خود را از حکومت عزل کرد و اموال و اسباب خود را از قلعه سفید سبزوار بقریه کراب نقل کرد اینصورت در سیزدهم رجب ۷۶۰ بود .

پهلوان حیدر قصاب از دیه حشم است در روزگار خواجه
 علی شمس‌الدین تربیت یافت مردی پهلوان و اهل مروت بود
 و سفره عام داشت بعد از عزل خواجه‌ظهر بجحومت نشست مدت یکسال
 و یکماه حکومت کرد نصرالله یاشتینی با او یاغی شد حیدر پنجهزار مرد
 بدر قلعه اسفرائین آورد و یکماه حصار را محاصره کرد سربداران
 قصد او کردند و در طهارت خانه او را زخم زدند و بدان درگذشت
 و نقاره بنام امیرزاده لطف‌الله بن خواجه مسعود که در اسفرائین
 بود زدند و سر حیدر قصاب به سبزوار فرستادند و این صورت در
 ربیع‌الثانی سنه ۷۶۱ بود

خواجه لطف‌الله بن مسعود یاشتینی بعد از قتل حیدر
 قصاب بسی پهلوان حسن دامغانی و خواجه نصرالله یاشتینی که
 از امرای سربداران بودند بر تخت نشست و ارباب و اهالی سبزوار
 بدینکار شادی‌ها نمودند چون مدت حکومت او یکسال و سه ماه رسید میان
 او و پهلوان حسن دامغانی بر سر کشتی‌گیران سبزوار تعصب دست
 داده و امیرزاده لطف‌الله پهلوان حسن را دشنام داد پهلوان
 حسن کین او را در دل نگاه داشت و در شب بسر او رفت و او
 را دستگیر کرده بقلعه دستجردان فرستاد و نقاره بنام خود زد
 و در آخر رجب سنه ۷۶۲ او را بقتل آوردند .

پهلوان حسن دامغانی بعد از خواجه لطف‌الله بجحومت نشست
 و در اوایل دولت او درویش عزیز نامی از زمره درویشان
 شیخ حسن جویری در مشهد مقدس خروج کرد و قلعه طوس را بگرفت
 پهلوان حسن متوجه طوس شد و چند خروار ابریشم بدو داد
 و او را در خراسان عذر خواسته بجانب عراق فرستاد و در آخر
 عهد با شش هزار سوار بجنگ امیر ولی که بعد از طغاتمر خان در
 استرآباد تمکن یافته بود رفت و منهزم شد در غیبت او خواجه

علی مؤید بمخالفت او برخاست و با هزار سوار به سبزوار آمد و جمعی که همراه پهلوان حسن بودند اهل و عیال ایشان در سبزوار بود از خوف خواجه علی مؤید و ملاحظه اهل و عیال سر پهلوان حسن را بریده نزد خواجه علی مؤید فرستادند و مدت حکومت پهلوان حسن چهار سال و چهار ماه بود .

خواجه علی مؤید بعد از قتل پهلوان حسن حکومت بر او قرار گرفت و او درویش عزیز را از عراق طلب کرد و نزد خود آورد و کارها بمشورت و ارادت او میکرد در آخر از او متوهم شد و تغییر اعتقاد و ارادت کرد و درویش عزیز از نیشابور متوجه عراق شد خواجه علی دوهزار کس از عقب او فرستاد تا درویش عزیز را با هفتاد کس از مریدان بر سر چاهی که منزل ساخته بود بقتل رسانیدند و فرمود تا مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری را خراب ساخته مزبله اهل بازار کردند و حکم کرد تا مردم بر آن دوشیخ لعنت کنند و خواجه علی مؤید از شیعه اهل بیت بود و از مسکرات بغایت اجتناب میکرد و تعظیم و تکریم سادات و علما و فضلا بجای آوردی و هر بامداد و شام بانتظار ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه اسب میکشید کرم او را نهایت نبود پیوسته در زیر قبا جوشن می پوشید میان او و امرای جونی قربان محاربات واقع شد و چون امیر تیمور گورکان در سنه ۷۸۲ به خراسان آمد خواجه علی مؤید بخدمتش پیوست و ملازم شد امیر تیمور بدو شفقت فرمود و خواجه علی مؤید در سفرها ملازم امیر تیمور می بود تا در ۷۸۸ وفات یافت آفتاب دولت سربداران غارب شد در تاریخ وفات خواجه علی مؤید گفته اند بر دال محمد چو نهی يك نقطه تاریخ وفات نجم دین خواجه علیست

باب چهارم

در ذکر تیموریان

وایشان بیست و یکتن بوده اند و مدت سلطنتشان صد و شش سال
اول ایشان پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکانست و او
پادشاه عظیم الشأن و خسرو صاحب اقبال بوده و اکابر مورخان
او را در کشور گشائی و جهانگیری و صولت و شجاعت و دلیری
نظیر اسکندر ذوالقرنین و چنگیز خان گفته اند در بیان حالات
و وقایع او مجلدات پرداخته اند و در توصیف و تعریف و شرح فتوحات
و مآثر او کتابها بسیار ساخته از جمله کتاب ظفرنامه که بتاریخ
تیموری مشهور است از مصنفات جناب افصح المورخین مولانا شرف
الدین علی یزدی است .

امیر تیمور پسر امیر طراغای بن امیر برکل بن ایلتکیر
بهادر بن ایجل نویان بن قراجار نویان بن غوجچی بن نوغان جیچن
بن امیر قاجوئی نویان بن تومنای خان است و نسب او و نسب
چنگیز خان در تومنه خان که پدر چهارم چنگیز خانست و پدر
نهم اوست بهم میرسد و آباء و اجداد امیر تیمور که از خانان
چنگیزی اند همیشه صاحب حشمت و حکومت بوده اند و امیر قراجار
نویان که پدر پنجم اوست در زمان سلطنت جغتای خان بن
چنگیز خان منصب امیرالامرائی و ضبط و نسق لشکر و رعیت بدو
مفوض بود و وفات او در سنه ۷۵۲ و قوع یافته و هشتاد و نه
سال عمر داشته امیر تیمور در شب بیست و پنجم شعبان سنه ۷۳۶
در ظاهر خطه کش از بلاد ماوراءالنهر بوجود آمد و در آن

وقت قرای سلطان خان از نسل جغتای خان پادشاه ماوراء -
النهر بود بسبب ظلمی که داشت امیر قزغن که یکی از امرای
عادل پسندیده اخلاق بود برو خروج کرد و در سنه ۷۴۷ او
را از میان برداشت و دولت خانان چنگیزی ضعیف شد و مغلوب
امرا گشتند بعلل ایشان معزول و بنصب ایشان منصوب شدند و
امیر قزغن دانشمند جه اغلان را بخانی نصب فرمود و بعد از
دو سال او را شوقناه کرده بیان قلی اغلان را از نسل جغتای
خان بخانی نصب کرد و مملکت ماوراء النهر به یمن معدلت امیر
قزغن معمور و آبادان گشت چو ن دوازده سال و کسری
حکومت کرد در سنه ۷۵۹ در شکار گاه بتصد یکی از
نزدیکان خود بقتل آمد بعد از او پسرش میر عبیدالله
یک سال حاکم بود بیان قلی خانرا بجهت غرض فاسدی
که باحره او داشت بقتل آورد تیمور شاه اغلان را بیادشاهی
تعیین کرد امرای ماوراءالنهر با او نساختند و در شهر سنه
۷۶۰ او را از میان برداشتند بعد از آن در مملکت ماوراءالنهر
هرج و مرج پیدا شد و هر امیری بسر خود حکمی میکرد و
یکدیگر را بحساب نمیگرفتند و باهم پیوسته در محاربه و مجادله
بودند و مردم عرصه تلف میشدند تغلقتمور خان از نسل جغتای
خان که باستقلال پادشاه جته بود لشکری برآراست و در ربیع
الثانی سنه احدی وستین و سبعمائه با عظمت و شوکت تمام روی
بماوراءالنهر نهاد و اکثر امرای آنجا بخدمتش پیوستند امیر تیمور
درین سال زنی بدست آورده بود وفات یافت و دختر امیر
مسار بن امیر قزغن را هم درین سال بشکاح خود در آورد
و گورکان از آن نام او شد و سن او به ۲۵ سال رسیده بود
درینولا بخدمت تغلقتمور خان رفت و چون آثار رشد و دولت
لازجین اوظاهر بود درایوان تغلقتمور خان اعزاز و اکرام یافت و ایالت

ولایت کش و توابع که تعلق با قوام او میداشت بدو تفویض فرمود
 و ابتدای نشو و نمای امیر تیمور ازین تاریخست بعد ازین چون
 لشکر تغلق تیمور خان بجهت مراجعت کردند امیر حسین بن امیر مسلار
 که برادر زن امیر تیمور بود و نبیره امیر قزغن بحکومت ماوراءالنهر
 رسید امیر تیمور بحکم خویشی در زمان او ترقی کرد و بزرگ
 شد امیر تیمور و امیر حسین در دولت و نکبت مدتها با هم بودند
 تا آنکه میانه او و امیر حسین مخالفت شد امرای ماوراءالنهر
 جانب امیر تیمور گرفته امیر حسین را در شهر بلخ بقتل رسانیدند
 و در روز چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه ۷۷۱ امیر تیمور
 حاکم جمیع ماوراءالنهر و پادشاه نشان شد و سیورغتمش خان
 را از نسل جغتای خان بخانی نصب فرموده بعد ازین پیوسته دولت
 و اقبال او در ترقی و تزايد بود بهر دیار که توجه نمود مسخر کرد
 و در هر مصاف که بادشمنان داشت غالب آمد و هر که با او مخالفت
 نمود بر افتاد و در هیچ معرکه شکست نخورد تا در مدت سی و شش
 سال که زمان سلطنت او بود تمام مملکت ماوراءالنهر و ترکستان
 و خوارزم و خراسان و سیستان و هندوستان و عراقین و
 فارس و کرمان و مازندران و آذربایجان و دیار بکروخوزستان
 مسخر فرمود و بسیاری از قلاع و حصار بگشود و پادشاهان
 این ممالک را بر انداخت و حکومت و سلطنت این کشورها
 به پسران نامدار عالی مقدار و پسر زاده و امرای ذوی الاقدار
 تفویض نمود و در روز دوشنبه ششم ذی قعدہ ۷۸۹ در اصفهان
 بسبب خلاقی که کردند و بعضی لشکریان بقتل آوردند قتل عام
 فرمود چنانچه هفتاد هزار کس از مقتولان بشماره درآمدند و چون
 تقيتمش خان پادشاه دشت قباچاق که از تربیت یافتگان او بود
 و به تقویت و اعانت او بسلطنت آن دیار رسیده بود کفران نعمت
 نموده با او مخالفت ورزید امیر تیمور دو نوبت لشکر بدشت

قبچاق که طول آن هزار فرسنگ و عرض آن ششصد فرسنگ است
 برد و در هر دو نوبت با تفتش خان جنگ کرد و مظفر شد و
 چند نوبت بگرستان و ولایات آنجا رفت و با کفار آنجا غزا
 کرد و جزیه بدیشان تعیین فرمود و اسیر بسیار بدست لشکر
 افتاد و چون در شهر سنه ۷۹۵ سیورغمش خان وفات یافت
 پسرش سلطان محمود خان را بجای او بخانی نصب کرد و در
 تقویت او کوشید و در نوبت آخر در سنه ۸۰۲ که بایران آمد
 قشلاق در قراباغ گرفت و در سنه ۸۰۳ سفر شام کرد و در
 حدود حلب امرای شام با او مقابله کردند و مغلوب و مقهور
 شدند و شهر حلب مفتوح گشت امیر تیمور از آنجا لشکر
 بدمشق کشید و امرای شام را که مقید داشت جمله را بقتل رسانید
 و بپادشاه مصر سلطان فرخ مضاف کرد و برو غالب شد فرخ
 بجانب مصر گریخت امیر تیمور بدمشق آمد و اکثر ولایات شام
 بغارت گرفت و آنقدر غنیمت بدست لشکریان افتاد که از ضبط آن عاجز
 آمدند و در همین سال که فتح شام کرده بود در بغداد بسبب
 مخالفت که از مردم آنجا بظهور آمده بود قتل عام فرمود و در
 قشلاق در قراباغ گرفت و در سال دیگر سفر روم کرد و در
 روز جمعه ۱۹ ذی حجه ۸۰۴ در حدود انگوریه با سلطان
 روم ایلدرم بایزید جنگ کرد برو غالب آمد و ایلدرم بایزید
 گرفتار شد و لشکر جغتای بر تمام لشکر روم مستولی شدند و امیر
 تیمور قریب یکسال و نیم در روم توقف نمود و در آن اوقات
 ایلدرم بایزید در ۱۳ شعبان سنه ۸۰۵ در اردوی امیر تیمور
 وفات کرد بعد از آن در اواسط شهر سنه مذکوره بآذربایجان
 معاودت نمود و در عراق توقف نمود سلطانان اطراف از گیلان
 ورشت و هر محال بخدمتش آمدند و بعضی پیشکش فرستادند و
 اطاعت کردند پادشاه مصر زر بسیار بنام او سکه کرده بخدمتش

فرستاد و در حرمین شریفین زادهمالته تمظیماً و تکریماً خطبه بنام او خواندند بعد ازین درتاسع ذی قعده سنه ۸۰۶ بقیروزکوه رفت و در یکروز فتح آن قلعه کرده از فیروزکوه به طلب اسکندر شیخی که در آن ولایت یاغی شده بود بالشکرها بولایت ویشه رستمدر درآمدند و در حدود قلعه مرسین ازتوابع تنکابن که سرحدمازندرانست واسترابادنزول فرمود اسکندرشیخی را برانداخت و از آنجا بولایت لاهیجان و فیروزکوه معاودت فرموده یحسان خراسان مراجعت فرمودند درغره محرم سنه ۸۰۷ از نیشابور متوجه ماوراءالنهر شد و در مرغزار کارکل از حدود سمرقند طوی بغوغای کرد که مثل آن هیچکس نشان نداد و فرمود که نبیرهارا با یکدیگر تزویج کردند و از آنجا بعزم تسخیر ممالک خطای بانزارفاریاب رفت و در زمستان آنجا بود و در آن زمستان در شب ۷ شعبان وفات یافت . یکی از فضلا در تاریخ او گفته شهنشاهی که مأزایش بهشت جاودان آمد

وداع شهریارى کرد تاریخش همان آمد
 نعش او را از انزار بسمرقند آوردند امیر تیمور چهار پسر داشت اول امیر غیاث الدین جهانگیر در اوایل سلطنت پدر سنه ۷۰۶ در سمرقند وفات یافت و ازو دو پسر ماند اول محمد سلطان که امیر تیمور او را ولیعهد ساخته بود بعد از فتح روم در ۱۷ شعبان سنه ۸۰۵ در سوری حصار روم وفات یافت دوم پسر محمد بعد از فوت برادرش ولایعهد بدو مفوض شد و امیر تیمور در مرض موت امرائی را که در آنوقت در خدمتش بودند باطاعت در سلطنت او وصیت کرد و او حاکم غزنه و حدود هند بود و در ۱۴ رمضان سنه ۸۰۹ بردست پیرعلی نازک یکی از امرای او بود کشته شد . دوم معزالدین شیخ عمر که حکومت فارس داشت هم در زمان پدر در ربیع الاول سنه ۷۷۶ در بای قلعه

خرماتوتیری بدو رسید و بدان درگذشت بعد از آن امیر تیمور جای او را به پسرش پیر محمد بن عمر شیخ داد. سوم جلال الدین امیرانشاه تخت هولاکو که عبارت از عراقین و دیار بکراست تا سرحد روم و شام بدو داده بود بعد از پدرش در سنه ۸۱۵ در محاربه با قرایوسف در آذربایجان کشته شد چنانکه بعد از بن ایراد خواهد یافت. چهارم معین الدین سلطان شاهرخ شرح حال او گفته شود میرزا سلطان شاهرخ بن امیر تیمور پادشاه شرع پرور و معدلت گستر بود و مروت و قوت بسیار داشت بر اداء فرایض و سنن و فواضل مداومت و مواظبت می نمود و در تقویت دین و ترویج شرع سیدائمه سلین و تعظیم سادات و طلبه علوم و تکریم علما و مشایخ سعی بلیغ می فرمود امیر تیمور در سنه ۷۹۹ حکومت خراسان بدو تفویض فرموده بود و او در اکثر یورشها با پدر مرافقت کرده بود و چون خبر وفات پدرش در رمضان سنه ۸۰۷ در خراسان بدو رسید در سلطنت مستقل شد و او را با برادر و برادرزاده ها که در اطراف ایران و توران رایت سلطنت برافراشته در مقام مخالفت بودند مکرراً محاربات دست داد و ایشان در اندک رفتی بعضی زیست شدند و بعضی باطاعت و انقیاد درآمدند و او بر تمام ممالک ایران و توران که بتصرف گماشتگان پدرش در آمده بود استیلا یافت و سه نوبت بقصد قلع و قمع قرایوسف ترکان که پسران او بعد از نوبت امیر تیمور در آذربایجان مستولی شده بودند لشکر بدان دیار کشید و در نوبت اول و ثانی بدو از قوت قرایوسف که در آن اثنا واقع شده بود با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه پسران قرایوسف جنگ کرده غالب آمد و در نوبت سوم مرزا جهانشاه در مقام اطاعت و انقیاد در آمده بخدمتش رسید و امر اسکندر چون از توجه او خبر یافت بگریخت میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بمیرزا جهانشاه تفویض کرد و از آنجا بیرون

آمد میرزا شاهرخ بعد از امیر تیمور فارس را به برادرزاده اش میرزا پیر محمد بن عمر شیخ مقرر داشت چنانچه امیر تیمور برومقرر داشته بود و اصفهان بمیرزا رستم بن عمر شیخ مسلم فرمود و همدان بر میرزا اسکندر بن عمر شیخ و ایشان نیز چون خبر فوت امیر تیمور شنیدند خطبه و سکه بنام میرزا شاهرخ کردند بعد از مدتی که میرزا پیر محمد بردست بعضی از ملازمان خود بقتل رسید و برادرانش میرزا رستم و میرزا بایقرا بایکدیگر در افتادند میرزا اسکندر چند وقت سلطنت باسم خود کرد و بامیرزا شاهرخ مخالفت نمود و بعد از انهزام از آنحضرت برادرش میرزا رستم را اورا میل کشید و چون همچنان فتنه میکرد بموجب فرموده میرزا رستم بقتل آمد میرزا شاهرخ فارس به پسر خود ابوالفتح بهرام سلطان در سنه ۸۱۸ شفت فرمود بالجمله سلاطین عالم با او در مقام تنزل و فرمان برداری بودند و اومت چهل و سه سال بعد از پدر باستقلال تمام پادشاه بود و حکومت عالم داشت و مدرسه و مساجد و بقاع الخیر و خوانق بسیار ساخت و قلعه اختیار الدین را که در هرات ملک فخرالدین کورت آنرا متصل بدیوار شهر ساخته و امیر تیمور بتخریب آن فرمان داد در سنه ۸۱۸ بتجدید عمارت کرد و بروایت صاحب روضة الصفا هفصد هزار مرد بموجب نسخه در آنجا کار کرده بودند تا به اتمام رسید العهدة علیه در ماوراء النهر بلده شاهرخه را که بدو منسوبست معمور گردانید و در صباح یکشنبه نوروز ۲۵ ذی حجه سنه ۸۵۰ در فشابویه ری وفات یافت ولادت او روز پنجشنبه ۴ ربیع الاخر سنه ۷۷۹ بود در تاریخ او گفته اند .

سلطان جهان شاهرخ آن مظهر نور در هفصد و هفتاد و نه آمد بظهور در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور

میرزا شاهرخ پنج پسر داشت. اول میرزا الغ یك سلطنت ماوراءالنهر و تركستان بدو داده بود بعد از این احوال او مذکور خواهد شد دوم میرزا ابوالفتح ابراهیم سلطان مدت بیست سال حاکم فارس بود در زمان پدر در ۴ شوال سنه ۸۳۷ وفات یافت ولادتش در شوال سنه ۷۹۶ و او را در شیراز آثار بسیار است و مدرسه و دارالصفای از منشآت اوست و خطوط او بر جدران مدارس فارس و مساجد شیراز هنوز باقیست و مولانا شرف الدین علی یزدی در تاریخ سنه ۸۲۸ ظفرنامه که بتاریخ تیموری مشهور است بفرموده او ترتیب داده و بنام او نوشته . سوم میرزا بایسنقر است او نیز در ایام حیات پدر در صبح سه شنبه ۷ جمادی الاول سنه ۸۳۷ در شهر همراه درگذشت و در تاریخ وفات او گفته اند :

سلطان سعید بایسنقر محرم گفتا که بیر باهل عالم خبرم
هن رفتم و تاریخ وفاتم اینست بادا بجهان دراز عمر پدرم
و او سی و نه سال عمر داشت ولادتش در شب جمعه ۲۱
ذی حجه سنه ۷۹۹ بوده از میرزا بایسنقر سه پسر ماند میرزا
علاء الدوله و میرزا سلطان محمد و میرزا بابر احوال هر يك
خواهد آمد چهارم میرزا سیورغتمش ایالت مملکت غزنه و حدود
هند بدو مقوض بود او نیز در زمان پدر در شانزدهم محرم سنه
۸۳۵ وفات یافت ولادتش در روز شنبه ۸ رمضان سنه ۸۵۱ بوده
پنجم میرزا محمد جوکی ۴۳ سال عمر داشت او نیز در
زمان پدر در سنه ۸۴۸ درگذشت .

میرزا سلطان خلیل بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور
با جد خود در یورش خطا همراه بود چون امیر تیمور وفات

یافت بعضی امرا او را بساطت برداشتند و او در روز چهارشنبه شانزدهم رمضان سنه ۸۰۷ در سمرقند بر تخت نشست و تمام ماوراءالنهر و ترکستان در ضبط آورد و میرزا شاهرخ نیز سلطنت آن دیار برو مسلم داشت چون چهار سال در پادشاهی بماند امیر خدا داد حسینی که یکی از امرای کبار او بود با او یاغی شد و او را گرفته مجبوس ساخت و شمع جهان پادشاه مغولستان را بسطنت ماوراءالنهر طلب کرد و چون شمع جهان بحدود ماوراءالنهر آمد امیر خداداد حسینی بخدمتش رسید در وقت ملاقات شمع جهان سر او را برداشت و نزد میرزا شاهرخ بخراسان فرستاد و بسزای کفران نعمت گرفتار شد و میرزا سلطان خلیل از حبس خلاصی یافته به بعضی از حصون متحصن شد درین اثنا میرزا شاهرخ بماوراءالنهر آمد و میرزا خلیل سلطان بعد از عهد و پیمان بخدمت میرزا شاهرخ رسید و احترام یافت میرزا شاهرخ او را بطرف عراق و آذربایجان فرستاد و ماوراءالنهر را به پسر خود میرزا الغ بیگ داد و اینصورت در سنه ۸۱۲ بود چون میرزا خلیل سلطان بعراق رفت بعد از مدتی در شب چهارشنبه ۱۶ رجب ۸۱۴ در ری وفات یافت ولادتش در شب پنجشنبه ۲۴ ربیع الاول سنه ۷۸۸ بوده در شهر هرات.

میرزا الغ بیگ بن میرزا شاهرخ پادشاه فاضل عالم عالمقدار بود در اقسام ریاضی مهارت تمام داشت در سنه ۸۲۳ بانفاق مولانا صلاح الدین موسی قاضی زاده رومی و مولانا علی قوشچی که شارح تجرید است و مولانا غیاث الدین جمشید و مولانا معین الدین که ایشانرا از کاشان بسمرقند آورده بودند در شمال سمرقند مایل بمشرق رصد بست و زنج جدیدی خانی که درین ایام مدار استخراج تقویم بر آنست از مصنفات اوست میرزا شاهرخ در سنه ۸۱۲

سلطنت ماوراءالنهر و ترکستان بدو ارزانی داشت و تا انقراض ایام حیات پدرش حاکم آن دیار بود چون در محرم سنه ۸۵۱ خبر فوت پدرش بدو رسید بعزم تسخیر خراسان ببلخ آمد در آنجا شنید که برادر زاده اش علاءالدوله بن بایستقر در هرات بتخت سلطنت نشسته و پسرش میرزا عبداللطیف را گرفته و محبوس ساخته بنا براین با میرزا علاءالدوله از راه صلح درآمد و ایلچی بهرات فرستاد میرزا عبداللطیف را طلبید و میرزا علاءالدوله عبداللطیف را نزد پدرش فرستاد و میان ایشان صلح شد و میرزا الغ بیك بسمرقند مراجعت کرد بعد از یکسال درشهور ۸۵۲ میرزا الغ بیك با پسران میرزا عبداللطیف و میرزا عبد العزیز بخراسان آمده و در چهارده فرسخی هرات در حدود مرغاب با میرزا علاءالدوله جنگ کرده او را بشکست میرزا علاءالدوله گریخته باستراباد نزد برادرش میرزا بابرفرت و میرزا الغ بیك بهرات آمده برجای پدر برتخت نشست و چون بشنید که میرزا بابر و میرزا علاءالدوله باهم متفق شدهاند و قصد او دارند از شهر هرات تا پل ابریشم بیامد و پسرش میرزا عبداللطیف تا بسطام تاخت کرد درین حالت میرزا علاءالدوله و میرزا بابر برین بودند که از استراباد بعراق نزد برادرشان میرزا سلطان محمد آیند که میرزا الغ بیك بی سببی از پل ابریشم معاودت کرد و بهرات رفت چون در غیبت او در هرات فترت شده بود مردم بیرون حصار شهر بدان متهم گشته بودند که یار علی ترکمان ولد میرزا اسکندر بن قرایوسف را در فتنه انگیزی مدد کردهاند محلات بیرون شهر را برامرا قسمت کرد تا غارت کردند و این نوع ستمی در ماه رمضان در قلب زمستان که مردم از شدت سرما و صولت برودت هوا سر از خانه بیرون نمیتوانستند کرد واقع شد بعد از این میرزا

الغ بیک از هرات بجانب ماوراء النهر رفت و درغیت او میرزا
بابر از استرآباد بهرات آمد و بر تخت نشست و میرزا عبداللطیف
بیلخ آمد و با پدر یابی شد و در حدود سمرقند با او جنگ
کرد و غالب آمد و پدر را بگرفت و بدست عباس نامی داد تا
اورا بکشت و قبل از قتل پدر برادرش میرزا عبدالعزیز را
بکشت و پدر تاریخ او عزیزی گفته است :

شاه مغفور الغ بیک علیه الرحمه
آنکه خود را بسوی کعبه متصود رساند

راست در دلاش ماه رمضان گشت شهید
خلق را ماتم او بر سر آتش بنشانند
اگر ایدل ز تو تاریخ وفاتش پرسند

گوی ای بیخبران دور الغ بیک نماند
و این بیت را نیز در تاریخ وفاتش گفته اند :

چو عباس کشتش به تیغ جفا بود سال تاریخ عباس کشت
ولادت او در روز یکشنبه ۱۹ جمادی الاول سنه ۷۹۶ در قلعه
سلطانیه بوده مدت سلطنت او در سمرقند ۴۱ سال .

میرزا علاء الدوله بن بایسنقر بن میرزا شاهرخ در زمانی
که میرزا شاهرخ در نوبت آخر بعراق آمد اورا قائم مقام
خود ساخته در شهر هرات بگذاشت چون خبر وفات میرزا
شاهرخ بدو رسید بر تخت سلطنت قرار گرفت و برخزاین جد
خود که در قلاع خراسان بود دست یافته لشکر بسیار بروجع
شد در آنوقت میرزا عبد اللطیف پسر میرزا الغ بیک بعد از فوت
میرزا شاهرخ در اردوی پادشاه حاکم شده بود گوهرشاد بیگم
حرم محترم میرزا شاهرخ را که جده میرزا علاء الدوله بود
در میان سمنان و خوار در سلخ ذی حجه ۸۵۰ گرفته و نعش
میرزا شاهرخ را با اهل اردو بسمرقند میرد چون بعد نیشابور

رسید جمعی از امرای میرزا علاء الدوله در صبح شنبه سیزدهم
صفر سنه ۸۵۱ او را در آنجا گرفتند و نزد میرزا علاء الدوله
بردند و گوهر شاد بیگم را خلاصی دادند. و میرزا عبد اللطیف
را نزد پدرش میرزا الغ بیک فرستاد و صلح کرد و حدود بلخ
و شبرغان را بمیرزا الغ بیک مسلم داشت و میرزا الغ بیک به
موجب این مصالحه باوراء النهر مراجعت فرمود چنانچه گذشت
دراثنای این وقایع برادر میرزا علاء الدوله میرزا بابر از استرآباد
برو خروج کرد و در مشهد مقدس فریقین بهم رسیدند بعد از
تسویه صفوف امرا درمیانه مصلح شدند و میرزا علاء الدوله طرف
غربی خراسان را از خوشان تا دامغان و استرآباد بر میرزا بابر
مسلم داشت و بصلح از یکدیگر گذشتند بعد از این در سنه
۸۵۲ عیش میرزا الغ بیک با لشکرهای ماوراء النهر بخراسان آمد
و با او در چهارده فرسخی هرات جنگ کرد و او را بشکست
و میرزا علاء الدوله ازو گریخته نزد برادرش میرزا بابر رفت
و دیگر روی دولت ندید و سیزده سال دیگر که در حیات بود
ازین طرف بدان طرف میرفت و با برادران میرزا محمد و
میرزا بابر مخالفت مینمود با وجود آنکه بفرموده میرزا بابر
میل در چشمش کشیده بودند چون نور باطل نشده بود بهر چند
وقت فتنه ای می انگیخت و بعضی اوقات در عراق ملازمت میرزا
جهاشاه مینمود بعد از فوت برادران چون میرزا سلطان ابوسعید
در خراسان بسلطنت رسید میرزا علاء الدوله برستمدار افتاد و
بر کنار دریای قلزم در خانه ملک بیستون در سنه ۸۶۵ وفات
یافت و نعش او را بهرات بردند در شب جمعه ۲۱ صفر در
مدرسه گوهر شاد بیگم دفن کردند ولادت او در شب پنجشنبه
غره جمادی الاول ۸۲۰ بود .

میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ

در زمان حیات میرزا شاهرخ در شهر سنه ۸۴۶ بحکومت عراق آمد و بعد از مدتی باجد بزرگوار عصیان نمود و برعراق و فارس مستولی شد میرزا شاهرخ جهت تدارك کار او از خراسان بیرون آمده متوجه فارس شد تا کندمان برفت و میرزا محمد از فارس بکردستان گریخت و میرزا شاهرخ باز گشته در ری قشلاق گرفت و امرا را بطلب میرزا سلطان محمد فرستاد در این اثنا میرزا شاهرخ وفات یافت و میرزا سلطان محمد بری آمد درعراق و فارس بر تخت سلطنت نشست بعد از آن میل خراسان کرد سه نوبت با میرزا بابر محاربات نمود در اول ظفر او را بود و در آخر بدست میرزا بابر در موضع چناران از حدود اسفراین روز یکشنبه سیزدهم ذی الحجه سنه ۸۵۵ بقتل رسید مدت سلطنتش در عراق و فارس شش سال بود ولادت او در سنه ۸۲۱ بود

میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ چون جدش در ری وفات یافت اردو بازار را غارت کرد و به استرآباد رفت و در سنه ۸۵۲ که میرزا الغ بیک خراسان را گذاشته باموراء - النهر مراجعت کرد میرزا بابر درهرات در ماه ذی الحجه سنه مذکوره بر تخت سلطنت نشست برادرش میرزا سلطان محمد در کار خراسان با او منازعت نمود و در حدود جام با میرزا بابر جنگ کرد و مظفر شد و خراسان را بگرفت و میرزا بابر بعد از مشقت بسیار با هفت نفر بقلعه عماد گریخت بعد از چند وقت از قلعه عماد بایوردد آمد و از آنجا باسترآباد رفت و مردم میرزا سلطان محمد را از آنجا بیرون کرد لشکر خراسان میل بجانب میرزا بابر کردند و سپاه بسیار برو جمع شد از استرآباد بیرون آمد میرزا محمد لشکر بجنگ او فرستاد در مشهد راز در قزی النگ با او جنگ کردند میرزا بابر غالب آمد بعد از انکشاف حرب میرزا سلطان محمد با سیصد مرد بموضع حرب رسید و میرزا بابر ازو

بگریخت و مردم میرزا محمد متفرق شده بودند ازین رهگذر متحیر شد دراین اثنا خبر رسید که میرزا علاء الدوله درهراة پادشاهی نشست میرزا محمد ناچار خراسانرا گذاشته بعراق آمد میرزا بابر بر سریر پادشاهی آمده بر تخت نشست بعد از مدتی میرزا محمد بیکبار در حدود اسفرائین چنانکه سابقاً مذکور شد با میرزا بابر جنگ کرد و کشته شد بعد ازو میرزا بابر در پادشاهی مستقل گشت و از راه یزد بعراق آمد و از آنجا بشیراز رفت در آنجا شنید که میرزا علاء الدوله در خراسان رایت حکومت برافراشته میرزا بابر بتعجیل از شیراز بخراسان آمد و میرزا علاء الدوله از خراسان بعراق گریخت و بعد ازین در غیبت میرزا بابر عراق و فارس و کرمان در سنه ۸۵۹ از تصرف میرزا بیرون رفت و بتصرف میرزا جهانشاه بن قرايوسف ترکمان که در آن وقت پادشاه آذربایجان بود درآمد و میرزا بابر بواسطه مخالفت سلطان ابوسعید که درهراة النهر پادشاه بود و طمع در خراسان داشت از تدارک کار عراق باز ماند میرزا بابر هفت سال در خراسان باستقلال پادشاهی کرد و در عدل و داد کوشید و سخاوت بافراط داشت و در ۲۶ ربیع الثانی در سنه ۸۶۱ در مشهد مقدس بعالم آخرت انتقال کرد در تاریخ او مولانا شرف الدین عبدالقهار گفته :

آفتاب ملك بابر خان نماند ❀ کی چنانخورشیدینهان درخوراست
در ربیع الثانی و فصل ربیع ❀ ساغر لاله زخون دل پرست
چرخ را گفتم جگرها چاك شد ❀ دیدهرا از اشك دامن پردراست
این چه حالست و چه تاریخست گفت ❀ موت سلطان مؤید بابر است
ولادت میرزا بابر در هفدهم رجب سنه ۸۲۵ بوده در شهر هرات مدت عمرش سی و پنج سال و نه ماه و نه روز .

میرزا عبداللطیف بن میرزا الغ بیك بن میرزا شاه

در ماوراء النهر بعد از آنکه پدر خود میرزا الغ بیک را بکشت پادشاه شد بلطف طبع و دقت ذهن موصوف بود و خدمت اهل الله کردی و در مجلس ایشان بادب نشستی و با وجود اینهمه حالات بغایت تند خوی بود و سیاست بافراط داشت در ضبط ملک و قمع اعدا چنان سعی نمود که هر سال لشکر از بک تا پنج فرسخی شهر می آمدند و غارت می کردند در زمان او بصد فرسنگی ولایت ماوراء النهر از بیم صولت و سطوت او نیامدند میرزا عبداللطیف بعد از قتل پدر خود میرزا الغ بیک سال بسربرد و پیوسته این بیت از اشعار نظامی را می خواند :

پدر کش پادشاهی را شاید به وگر شاید بجز شش مه نیاید
نوکران خودش و میرزا عبدالعزیز در قصد او متفق شدند و منتظر فرصت میبودند تا در وقتیکه از باغ خیابان شهر می آمد بابا حسین نامی از آنجماعت در شب جمعه بیست و ششم ربیع الاول سنه ۸۵۴ تیری بدو انداخت و آن تیر رد شده بر مقتل میرزا عبداللطیف آمد دست بر یال اسب زده فریاد کرد که اوق دگدی یعنی تیر رسید معدودی چند که با او بودند متفرق شدند آن جماعت که قصد او کرده بودند بدو رسیدند و فی الحال سر او را از بدن جدا کردند و بشهر آورده از پیش طاق مدرسه میرزا الغ بیک آویختند و در تاریخ آن واقعه گفته اند :

بابا حسین گشت شب جمعه اش به تیر

تاریخ فوت اوست که بابا حسین گشت

میرزا عبدالله بن ابراهیم سلطان بن میرزا محمد بن میرزا شاهرخ بعد از قتل میرزا عبداللطیف در ماوراء النهر پادشاهی رسید سلطان ابوسعید بن سلطان محمد بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور بزو بیرون آمد و با او جنگ کرد و منهزم گشت چون از سلطنت میرزا عبدالله یکسال بگذشت دیگر باره سلطان ابوسعیدخان

باتفاق ابوالخیرخان که از جمله پادشاهان الوس جوجی خان بود و یوفورجاه وحشمت وعظمت ممتاز بود بحرب او آمد و در جمادی - الاول سنه ۸۵۵ با میرزا عبدالله در چهار فرسخی سمرقند جنگ کرد و میرزا عبدالله کشته شد و سلطان ابوسعید بسلطنت رسید ولادت او ۲۷ رجب سنه ۸۳۶ بوده در شهر هرات .

میرزا شاه محمود بن میرزا بابر بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از آنکه پدرش در مشهد وفات یافت او بجای پدر بسلطنت نشست و در آن وقت سن او نه سال و چهار ماه بود پسر عمش میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله در هرات با او یاغی شد و در حدود رباط شاه ملک با میرزا شاه محمود جنگ کرد و ظفر یافت و میرزا شاه محمود باستراباد گریخت و دیگر در سلطنت تمکن نیافت و در سنه ۸۶۳ بعالم بقا انتقال نمود ولادت او در شب شانزدهم محرم سنه ۸۵۲ بود در ولایت مازندران

میرزا ابراهیم بن میرزا علاء الدوله بعد از آنکه بر میرزا شاه محمود غالب شد از عقب او مترجه استراباد گشت اتفاقاً میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان بالشکر فراوان بطمع ملک خراسان بحدود استراباد آمده بود میرزا ابراهیم ازین حال بیخبر ناگاه در راه بالشکر میرزا جهانشاه رسید و لشکر میرزا جهان شاه بغایت مستقل بود جنگ در یوسف در یک لحظه لشکر ترکمان سپاه میرزا ابراهیم را زیر و زبر کردند قریب پانصد کس از امیرزادهای جغتای درین جنگ کشته شدند و این واقعه در روز سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه ۸۶۲ در یک فرسخی استراباد روی نمود و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود که به استراباد گریخته بودند از سدمت وصولت این واقعه هر یک بطرفی افتادند و دیگر سلسله دوات ایشان منتظم نشد میرزا ابراهیم بعد ازین حرکت المذبحی می کرد تا در سادس شوال سنه ۸۶۳

وفات یافت و نعش او را بهرات بردند و در مدرسه گوهرشاد
 ییگم دفن کردند .

میرزا سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا امیر-
 انشاء بعد از میرزا عبدالله در ماوراء النهر بر تخت سلطنت نشست
 پادشاه عاقل و عادل صاحب رای بود و با مشایخ و گوشه نشینان
 ارادت تمام داشت و آداب سلطنت در خدمت میرزا الغ بیك
 کسب کرده بود میان او و میرزا بابر منازعات دست داده میرزا
 بابر لشکر بدر سمرقند آورد و سلطان ابوسعید را در حصار
 گرفت و در آخر بصلح مراجعت بخراسان نمود و سلطان
 ابوسعید در ماوراء النهر و ترکستان استقلال تمام یافت و بعد
 از میرزا بابر در خراسان هرج و مرج پیدا شد و میرزا
 ابراهیم و میرزا شاه محمود باهم در افتاده بودند میرزا سلطان
 ابو سعید در ماوراء النهر بعزم تسخیر خراسان ایلغار کرده
 از آب آمویه عبور نمود بیست و ششم شعبان سنه ۸۶۱ بهرات
 آمد و گوهرشاد ییگم را بقتل آورد و بسبب اخبار موخش که
 از ماوراء النهر بدو رسیده بود خراسان را انداخته درنهم شوال
 سنه مذکوره از هرات بیرون رفته به بلخ مراجعت نمود بعد
 ازین چون میرزا جهانشاه بقصد تسخیر خراسان بحدود استراباد
 آمد و بر میرزا ابراهیم غالب آمده سپاه جغتای را شکست داد
 میرزا جهانشاه بعظمت تمام در منتصف شعبان سنه ۸۶۲ در
 هرات نزول نمود و قریب ششماه در آن حدود باستقلال توقف
 کرد سپاه انبوه از هر طرف بمیرزا سلطان ابوسعید رسید سلطان
 ابوسعید با لشکر بسیار و سپاه بیشمار از بلخ آهنگ جنگ میرزا
 جهانشاه کرد و بمرغاب آمد مردم درمیانہ سخن صلح گفتند بدین
 نوع که میرزا جهانشاه خراسان را بر میرزا سلطان ابوسعید
 مسلم دارد و خود بمراق مراجعت نماید و طرفین بصلح راضی

شدند میرزا جهانشاه در اول صفر سنه ۸۶۳ از مزرعه یحیاباد کوچ کرده و از حدود هرات گذشته بعراق معاودت کرد و لشکرش بهرجا که رسیدند اثر آبادانی نگذاشتند و میرزا سلطان ابوسعید در منتصف ماه مذکوره در هرات نزول فرمود بعد ازین در اواسط جمادی الاول سنه مذکوره میرزا سنجر بن میرزا احمد بن میرزا بایقرا بن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور باتفاق میرزا علاءالدوله و پسرش میرزا ابراهیم گریخته بیرون رفتند و یکی از ظرفا در آنوقت گفته :

علا دله میرزا گریزد ز جنگ اگر در سپاهش فریدون بود
پسر گر گریزد مکن عیب او از آن پرهیز بی هنر چون بود
در سنه اربع و ستین و ثمانمائیه باستراباد رفت و میرزا سلطان حسین بایقرا که در آنجا استقلال یافته بود ازو گریخت و خراسان برو قرار گرفت و بدخشان و حصارشادمان و غزنه و کابل و سیستان نیز بتصرف آورد و چون در سنه ۸۷۲ که میرزا جهان شاه در دیار بکر بدفع حسن بیک بن علی بیک بن قراشمان حاکم آندیار رفت و آنجا در ۱۲ ربیع الثانی سنه مذکوره بقتل آمد و لشکر او پیریشان شدند از عراق و فارس و کرمان و آذربایجان بطلب سلطان ابوسعید فرستادند و آن سال در مرو قشلاق گرفته بود و چون این خبر بدو رسید امرا و داروغگان را از پیش فرستاد و پسر خود سلطان احمد را در ماوراءالنهر گذاشته بالشکرها در اواخر حوت موافق اواخر شعبان سنه مذکوره بوقتی که قمر در برج عقرب بود از قشلاق بیرون آمده متوجه عراق و آذربایجان شد قبل از وصول او امرائی که از پیش رفته بودند تسخیر عراق کرده بودند سلطان ابوسعید از عراق عبور نموده چون بمیانه رسید حسن علی بیک پسر میرزا جهان شاه بخدمت او پیوست و از جانب حسن بیک مکرراً ایلچیان باردوی اومی آمدند و التماس

صلح میکردند ابوسعید از غایت غرور قبول نمیکرد سلطان ابوسعید از راه اردبیل بقراباغ رفت و حسن بیک چون از صلح ناامید شد با سلطان ابوسعید مخالفت نمود و راه هرجانب را مسدود ساخت تا در اردوی سلطان ابوسعید قحطی پدید آمد چنانچه دوازده روز اسبان پادشاه جو نخوردند و اردوی او پریشان شد بعد از آن حسن بیک با امرای سلطان ابوسعید در حدود اردو جنگ کرد و مظفر شد سلطان ابوسعید خواست که معاودت نماید حسن بیک با پسران در رسیدند و او را در وقتی که از اردو بیرون رفته بود بگرفتند و بعد از سه روز او را بدست یادگار محمد که نبیره زاده گوهرشاد بیگم بود داد تا بقصاص رسانند و او در عوض خون گوهرشاد بیگم او را بکشت و اینصورت در سنه ۸۷۳ روی نمود در تاریخ این واقعه گفته اند :

قضا چو لشکر سلطان ابوسعید شکست

ز کس مدان که ز سیر ستاره وهست

بشیروان چو بنه برد و ماند بر لب آب

بمنزلی که نه آنجا مقام و نی راهست

گذشته بود ز ماه رجب ده و شش روز

قدر نوشت که دستش ز ملک کوتاهست

لطیفه ایست عجایب که لشکر او را

اوزون حسن زد و تاریخ بشیروان شاهست

مولانا علامه جلال الدین محمد دوانی در تاریخ او گفته :

سلطان ابوسعید که در فر خسروی چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید

الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بود بانری دهر را که بسی خیر از ورسید

تاریخ اگر کسی طلبد در زمان بگوی تاریخ سال مقتل سلطان ابوسعید

مدت سلطنت او هیجده سال بود .

میرزا سلطان احمد بن سلطان ابوسعید بعد از پدر قریب

یست و هفت سال در ماوراء النهر پادشاه بود و در غره ذیقعه سنه ۸۹۹ وفات یافت برادرش میرزا سلطان محمود که ارشد اولاد سلطان ابوسعید بود بجای او پادشاه شد بعد از دو ماه در محرم سنه تسعمائه درگذشت بعد از میرزا سلطان محمود پسرانش میرزا بایسنقر و میرزا سلطان علی چهار سال در امر سلطنت با یکدیگر منازعت و مخاصمت می نمودند تا آنکه میرزا بایسنقر از میرزا سلطانعلی منهزم شده بنزد امیر خسرو شاه که از برگزیدگان پدرش بود رفت و آن کافر نعمت غدار در محرم سنه خمس و تسعمائه آن شاهزاده را بقتل رسانید در آن اثنا شیک خان ازبک قصد تسخیر ماوراء النهر کرد بخارا را بگرفت بعد از آن سمرقند را محاصره نمود والدۀ میرزا سلطان علی را بنکاح خود نوید داد و میرزا سلطان علی بتحریر و ترغیب مادرش بخدمت شیک خان رسید شیک خان او را با مادرش بکشت و سمرقند را بگرفت و خواجه یحیی پسر خواجه عبدالله را که نصب سلاطین بهشورت ایشان می بود بقتل آورد بعد از مدتی اهل سمرقند در غیبت شیک خان میرزا بابر بن عمر شیخ را بسمرقند آوردند و یاغی شدند دیگر باره شیک خان سمرقند را حصار داد و میرزا بابر بگریخت و سمرقند را مستخر کرد و بعضی از اکابر بقتل رسیدند و ماوراء النهر شیک خان را صافی شد و امیر خسرو شاه نیز بر دست لشکر ازبک بقتل آمد.

میرزا بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید در شهر سنه ۹۰۷ در خراسان پادشاه شد و بعد از آنکه شیک خان در سنه ۹۱۶ در خراسان بالشکر اعلی حضرت پادشاه جهان شاه اسمعیل بهادر خان جنگ کرد و بقتل آمد بعد امرا و لشکر قزلباش بیادشاهی ماوراء النهر رسید عید خان ازبک بماوراء النهر آمد و سلطنت از دست میرزا بابر بعد از مجاریات بیرون رفت و بعد ازین

از نسل امیر تیمور تا غایت که سنه ۹۴۸ است کسی دیگر در ماوراء النهر سلطنت نکرد و حالا پادشاهی ماوراء النهر در دست خانان ازبک است که احوال ایشان در باب ششم مذکور خواهد شد میرزا بابر بعد ازین بسطنت غزنه و حدود هند قناعت کرد قریب سی و چهار سال در پادشاهی بماند و در سنه ۹۳۷ وفات یافت و وفات پدرش عمر شیخ بن میرزا سلطان ابوسعید در شعبان سنه ۸۹۹ بود.

همایون میرزا و کامران میرزا پسران بابر بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بعد از پدر برجای او پادشاه شدند و معظم ممالک هند بتصرف همایون میرزا درآمد و پادشاه عظیم الشان شد و حالا مدت یازده سال است که پادشاهی قندهار و غزنه و کابل و بسیاری از ممالک هند در دست اوست درین دو سال از شیر خان اوغانی شکست یافته اکثر ممالک هند از دست ایشان بیرون رفته.

میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بعد از میرزا سلطان ابوسعید بتقویت امیر کبیر ابوالنصر حسن بیك بسطنت خراسان نامزد شد و بعضی از امرای جغتای و لشکر که بعد از قتل سلطان ابوسعید سرگردان شده بودند بدو پیوستند و حسن بیك بسیاری از لشکر آق قویونلو همراه کرد و او را بخراسان فرستاده و او در استرآباد نزول کرد قبل از وصول او بخراسان میرزا سلطان حسین بایقرا از نسل عمر شیخ بن امیر تیمور در سلطنت خراسان تمکن یافته بود و چون خبر نزول یادگار محمد در هرات بدو رسید لشکرها جمع کرد و بجنگ یادگار محمد بحدود استرآباد آمد در نواحی بند شغان میان ایشان جنگ شد و در هشتم ربیع الثانی سنه ۸۴۷ یادگار محمد منهزم گشت حسن بیك دگر باره او را بمیدکاری

لشکر خراسان فرستاد درین نوبت بعضی از امرای سلطان حسین میرزا از او روگردان شده ییادگار محمد ملحق شدند و سلطان حسین میرزا هرات را گذاشته بجانب میمنه و فاریاب رفت و ییادگار محمد بعظمت هر چه تمام تر در محرم سنه ۸۷۵ در هرات نزول نمود و بعیش و عشرت مشغول گشت و از کید دشمنان قوی غافل ماند میرزا سلطان حسین از موضع بابا الهی از حدود مرغاب با هزار مرد ایلغار نموده بر سر او شیخون آورد و در نصف شب چهار شنبه ۲۷ صفر سنه مذکوره او را در باغ زاغان بگرفت و بکشت و خراسان بر میرزا سلطان حسین قرار گرفت مولانا عبدالوهاب در این تاریخ گفته :

شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر از سال شهادتش دهد باز خبر

سلطان حسین میرزا بن میرزا منصور بن میرزا بایقرا ابن میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور پادشاه صاحب دولت و اقبالست از سلطنت و عمر دراز بهره مند بود و در اعانت علما و فضلا جد تمام مینمود و جهت ایشان در شهر هرات مدرسه ای ساخته که نظیر آن در ایران و توران نیست و در زمان او ده هزار ملا و طالب علم در شهر هرات جمع آمده بودند و معاش ایشان از انعام پادشاه و امرا میگذشت و خراسان بنوعی آبادان شده بود که هرگز مثل آن نبوده و در شهر هرات باغ جهان آرا که آنرا باغ مراد نیز گویند از محدثات اوست و در آنجا خانهای برکار و قصرهای زرنگار ساخته و شعرای نامدار در توصیف و تعریف آن عمارت اشعار زیبا و قصاید غرا بنظم در آورده اند و چون او عمارت دوست بود امرای او همه عمارتها ساختند و جناب امیر نظام الدین علیشیر که مقدم امرا و مطاع پادشاه بود و نسبت با میرزا سلطان حسین بسمت قدمت

و خدمت موصوف بود و جمیع امرا و اکابر و افاضل و اعیان خراسان قریب سی سال با او در مقام اطاعت و انقیاد بودند. آنقدر مساجد و مدارس و خانقاه و رباطات و بقاع خیر در صحاری و براری خراسان ساختند که زبان قلم از شرح بیان او عاجز است و بسیاری از علما و فضلا و شعرا تصنیفات از نظم و نثر بنام او کرده اند و ولادت امیر علیشیر در سنه ۸۴۴ بود و فاتهش در صبح یکشنبه یازدهم جمادی الاول سنه ۹۰۶ و در تاریخ فوت او گفته اند :

آن میر بلند قدر عالی رتبت چون کرد ازین جهان بخت رحلت از سال وفات و جای او پرسیدم دادند جواب من که جنت جنت و چون بیان بزرگی و حشمت او دلالت بر علوشان و سمو مکان میرزا سلطان حسین داشت بنا بر این احوال او را در خلال احوال میرزا سلطان حسین ذکر کردیم ولادت میرزا سلطان حسین در محرم سنه ۸۴۲ بوده در شهر هرات و چون هشت ساله شد پدرش میرزا منصور در سنه ۸۴۹ وفات یافت و نسب او از جانب مادر نیز بامیر تیمور میرسد چنانچه مادر او فیروزه بیگم دختر سلطان حسین بن امیر محمد بن امیر موسی است و سلطان حسین که جد مادری اوست دختر زاده امیر تیمور است و میرزا سلطان حسین با سم جد مادری موسوم گشته وفات فیروزه بیگم در چهاردهم محرم سنه ۸۷۴ بوده سلطان حسین میرزا در ابتدای جوانی بعضی اوقات در ماوراء النهر خدمت میرزا سلطان ابو سعید مینوده و بعضی دیگر در ملازمت میرزا بابر در خراسان بسر برده و ده تومان کپکی جهت علوفه او تعیین کرده بودند تا در سنه احدی و ستین و ثمانمائ که میرزا بابر وفات یافت و خراسان بهم برآمد و میرزا شاه محمود پسر میرزا بابر و میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله با هم در افتادند

و از جانب ماوراء النهر سلطان ابوسعید میرزا در این سال قصد خراسان کرده بیلخ آمد و از آنجا بهرات رفت و باز معاودت بیلخ کرد و از جانب عراق میرزا جهانشاه در اواخر سنه مذکوره طمع در خراسان کرده بحدود استرآباد آمد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود ازو منهزم شده و متفرق گشتند و از هر طرف فتنه برخاست و او در مرو آغاز سرکشی کرد و با حسن بیک سعدلو که میرزا جهانشاه او را حکومت استرآباد داده بود در اوایل ذی حجه سنه ۸۶۲ در موضع سلطان دوین جنگ کرده او را بکشت و استرآباد را بگرفت و چون خراسان بر میرزا سلطان ابوسعید قرار گرفت و میرزا سلطان حسین در مدت ده سال همیشه با او یاغی بود و هر وقت که فرصت می یافت بمیان اولکای اودرمی آمد و هرگاه لشکر انبوه بدفع اومیفرستاد به بیابانها میرفت و قزاق بود چون خبر فوت سلطان ابوسعید در حدود ایبورد بدو رسید بعضی امرا را از طرف نیشابور بهرات فرستاد و خود بمرو رفت و از آنجا بهرات آمد روز جمعه عاشر رمضان سنه ۸۷۳ بر تخت حکومت قرار گرفت در ابتدای سلطنت او یادگار محمد بقویت حسن بیک با او در سلطنت خراسان منازعت کرد و بقتل رسید چنانچه گذشت و میرزا سلطان حسین در سلطنت مستقل شد بعد ازین هرکس در کار خراسان با او مخالفت نمود مغلوب گشت در اواخر عهد او پادشاهان از بیک سلطنت ماوراء النهر از تصرف اولاد میرزا سلطان ابوسعید بیرون کردند و طمع در خراسان داشتند میرزا سلطان حسین در سنه ۹۱۱ بقصد دفع ایشان از هرات بیرون رفت چون چند مرحله قطع کرد اجلش در رسید و در آخر روز سه شنبه بعد از غروب آفتاب شانزدهم ذی الحجه سنه ۹۱۱ در موضع بابا الهی که از توابع بادغیس است در حوالی پل تابان که بر آب مرغاب بسته اند

وفات یافت بعد از چهار روز نعلش اورا بهرات آوردند و در گنبدی که جهت مقبره خود ساخته بود دفن کردند سی و هشت سال و چهار ماه در تمام خراسان پادشاهی کرده بود و هفتاد سال عمر داشت و در زمان سلطنت خود قریب پانزده سال مفلوج بود و قدرت بر رفتار و سواری نداشت همیشه چهار کس اورا در تخت روان براه می بردند و کودک طبع بود و همیشه بیازی قوچ و کبوتر و خروس میل تمام داشت و بهر جا که میرفت قفسهای پر از کبوتر همراه او میگردانیدند از پسران او چهارده کس را نام یافته ام بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا احوال این هر دو مذکور خواهد شد کیک میرزا - ابوالحسن میرزا ، محمد معصوم میرزا ، فرخ حسین میرزا ، فریدون حسین میرزا ، محمد حسین میرزا بایقرا میرزا محمد مؤمن میرزا و غیره اکثر در زمان پدر وفات یافتند و بعضی بعد از پدر مردند .

بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا پسران سلطان حسین میرزا بعد از پدر بشهر هرات بشرکت بسلطنت نشستند چون یکسال از دولت ایشان گذشت شاه ییک پادشاه ازبک از ماوراءالنهر بخراسان آمد و با ایشان جنگ کرد و ایشانرا در محرم سنه ۹۱۳ منهزم ساخت میرزا بدیع الزمان فرار نمود یکشب در حوالی شهر هرات بودند از آن جا بطرف قند هار افتاد و بجانب ترشیز معاودت کرد و در آنجا با امرای ازبک جنگ کرد و شکست یافته بعراق آمد و بشرف پابوس نواب کامیاب ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر خان مشرف گشت و بموجب حکم همایون اورا در شنب غازان تبریز منزل دادند و هر روز یک هزار دینار جهت اخراجات او تعیین کردند مدت هفت سال در تبریز بودند و در سنه ۹۲۰ که سلیم پادشاه روم به تبریز آمد اورا همراه خود بروم برد و او در روم وفات یافت و مظفر حسین

میرزا باسترآباد گریخت و در آنجا در سنه ۹۱۳ رحلت نمود .

میرزا عمر بن میرزا امیرانشاه بن امیر تیمور هرچند بیان احوال او و برادرش بر بیان احوال سایر احفاد امیر تیمور مقدم بود اما بنا برارتباط سلطنت قراقوینلو باحوال او و برادرش میرزا ابا بکر تا خیر آن بسباق تاریخ اولی و انساب نمود القصه در نوبت آخر که امیر تیمور بایران آمد در سنه ۸۰۲ میرزا عمر را در ماوراء النهر حکومت داد و مدت سه سال بحکومت آن دیار مشغول بود و چون امیر تیمور از سفر شام و روم باذربایجان مراجعت نمود در قراباغ تشلاق گرفت و میرزا عمر را از سمرقند به قراباغ طلب کرد و حکومت آذربایجان تا سرحد روم و شام بدو تفویض نمود و حکام فارس و عراق را تابع او ساخت و حکومت عراق عرب را به برادرش میرزا ابابکر ارزانی داشت و میرزا امیرانشاه را با او به بغداد فرستاد بعد از آن بدو سال و نیم چون خبر فوت امیر تیمور در تبریز بمیرزا عمر رسید سلطنت آن دیار باسم خود کرد و میرزا ابابکر را از عراق عرب نزد خود طلب کرد چون میرزا ابابکر در اردوی میرزا عمر نزول کرد او را بگرفت و در قلعه سلطانیه بند کرد و بعد از چند روز کس فرستاد تا او را آنجا بقتل آورند چون آن شخص در آنجا که میرزا ابابکر محبوس بود درآمد میرزا ابابکر پیش دستی کرده آن شخص را با دو کس دیگر بقتل رسانید و از بند بیرون آمده قلعه و شهر را فرو گرفت و اینصورت در مجرم ۸۰۸ واقع شد در وقت میرزا ابابکر بخراسان نزد پدرش میرزا امیرانشاه رفت و میرزا عمر بطایفه آمد بعد ازین میرزا ابابکر پدر را بداشته روی بمراق نهاد و چون بشهریار رسیدند لشکر فوج بدو ملحق میشدند و میرزا عمر درینوقت در آذربایجان بود میرزا ابابکر از شهریار بطایفه رفت جمعی که آنجا بودند قلعه را تسلیم کردند و لشکر

بسیار برو جمع شد آهنگ جنگ میرزا عمر کرد و متوجه آذربایجان شد و اکثر امرای میرزا عمر روگردان شده نزد میرزا ابابکر آمدند میرزا عمر را قوت مقابله با میرزا ابابکر مانند بطرف عراق و فارس نزد میرزا پیر محمد و میرزا رستم و میرزا اسکندر پسران میرزا عمر شیخ بن امیر تیمور که از جانب میرزا شاهرخ حکومت آن ممالك تعلقی بایشان داشت رفت و از ایشان استمداد نمود میرزا ابابکر در آخر جمادی الاخر سنه مذکوره به تبریز رفت و بر تخت نشست پس از این میرزا عمر باتفاق اولاد میرزا عمر شیخ و لشکرهای عراق و فارس بقصد میرزا ابابکر بحدود درجین آمدند و میرزا ابابکر نیز بالشکرهای آذربایجان برابر رفت و در موضع جزیره با یکدیگر جنگ سخت کردند چنانچه چهار هزار سوار و پیاده کشته شد و میرزا ابابکر غالب آمد و میرزا عمر منهزم شده بخراسان رفت و میرزا شاهرخ او را اعزاز و احترام نموده استرا باد و مازندران بدو شفقت فرمود چون در آنجا قوت گرفت با میرزا شاهرخ یافی شد و در روز دو شنبه تاسع ذی قعده سنه ۸۰۹ در حدود جام با او جنگ کرد و شکست یافت و بطرف مرغاب گریخته میخواست بمرقند نزد برادر خود خلیل سلطان رود زخم تیر داشت داروغگان آنحدود او را گرفته نزد میرزا شاهرخ فرستادند میرزا شاهرخ طبیب و جراح تعیین کرده حکم فرمود که او را بهرات برند و علاج کنند چون میرزا عمر را به تقو ز رباط آوردند وفات یافت در روز ۲۵ ذی قعده سنه مذکوره او را در پهلوی امام فخرالدین رازی دفن کردند .

میرزا ابابکر بن میرزا امیرانشاه بعد از هزیت برادرش میرزا عمر در آذربایجان بر تخت سلطنت نشست مردی متهور و شجاع بود در میان اولاد و احفاد امیر تیمور بشمشیر او کس نبود قرا یوسف بن محمد ترکمان که در آن ایام از مصر گریخته

بکنار آب فرات که یورت اصلی ایشان بود آمده بود میرزا ابابکر با او دو بار جنگ کرد و در هر دو بار مغلوب گشت و در نوبت دوم پدرش میرزا امیرانشاه در جنگ بردست غلامی کشته شد و این صورت در بیست و چهارم ذی قعدة سنه ۸۱۰ روی نمود بعد از آن آذربایجان از تصرف میرزا ابابکر بیرون رفت و قرایوسف بر آن مستولی شد و میرزا ابابکر بکرمان رفت حاکم کرمان سلطان اويس پسر امیر ابدکو با او مخالفت کرد و بسیستان افتاد از سیستان باز بکرمان مبادت نمود و در حدود جیرفت با سلطان اويس جنگ کرد و کشته شد و این واقعه در اواخر رجب سنه ۸۱۲ بود.

باب پنجم

در ذکر پادشاهان ترك

قراقوینلو و آق قوینلو و آن دو فصل است

فصل اول در ذکر قراقوینلو

و سلاطین ایشان بارانی لقب دارند مدت حکومتشان شصت و سه سال بوده

اول ایشان قرایوسف بن قرا محمد بن یورمش بن بیرام خواجه ترکمانست و قرا محمد از امرای سلطان احمد ایلاکاتی بوده و دخترش در حبابه سلطان احمد بوده و سرداری الوس قراقوینلو بدو تعلق داشته و جد او بیرام خواجه که بعد از وفات سلطان اويس بر موصل و سنجار و ارجیس حکومت یافته بود در ۷۸۲ وفات یافته قرا یوسف در زمان امیر تیمور همیشه با او یلغی

گری می کرد در وقتی که امیر تیمور در روم بود بر عراق عرب
مستولی شد و سلطان احمد ایلکانی را از آنجا بیرون کرد چون امیر
تیمور از روم به آذربایجان آمد عراق عرب را به پسرزاده خود
ابابکر داد و او را بدفع قرایوسف یغداد فرستاد و حکم فرمود که
فرزندزاده دیگرش میرزا زستم بن عمر شیخ نیز از حدود همدان
بمدد میرزا ابابکر بعراق عرب رود ایشان در زیر حله به قرا
یوسف رسیدند و با او جنگ کردند و برادرش یاردای را بکشتند
و قرا یوسف از ایشان منہزم شده بمصر گریخت پادشاه مصر
او را با سلطان احمد ایلکانی بموجب حکم امیر تیمور برگرفت
و بند کرد و قرا یوسف را در آنجا پسری متولد شد پیر بوداق نام
کرد و سلطان احمد آن پسر را بفرزندی قبول کرد بعد از آن
چون خبر فوت امیر تیمور بمصر رسید قرا یوسف را از بند
بیرون آوردند و تربیت کردند و هزار سوار ترکمان که با او بمصر
رفته بودند برو جمع شدند و او در آنجا از مصریان گریخته تا
کنار آب فرات صد و هشتاد جنگ با مستحفظان طرق و امرای
سرحد دا کرد و در همه مبارک غالب آمد و در آن راهها او
نوکرانش هر جا میرسیدند غارت میکردند و چون بدیار بکر رسیدند
خویشان و بنی امام بدو پیوستند و قلعہ اونیک در تصرف آورد
و درغرہ جمادی الاول سنہ تسع و ثمان مائہ درحوالی نخجوان
با میرزا ابابکر بن امیرانشاه مصاف داد و او را شکست و به
تبریز آمد و در بیست و چهارم ذی قعدہ سنہ ۸۱۰ مرزا ابابکر
بار دیگر در حدود تبریز با قرا یوسف جنگ کرد شکست یافت
و قرا یوسف استیلای تمام بهم رسانید و پسر خود پیر بوداق را
بحکم آنکه سلطان احمد او را پسر خرد خوانده بود بسلطنت
نصب کرد و تمام آذربایجان بضبط آورد بعد از آن متوجہ دیار
بکر شد و قرا عثمان بایندری را که حاکم آنجا بود منہزم ساخت

و در سنه ۸۱۳ با سلطان احمد ایلاکانی در تبریز جنگ کرد و او را بگرفت و در یستم ربیع الآخر او را بکشت و عراق عرب را نیز بتصرف خود درآورد و به پسر خود شاه محمد داد و یکبار دیگر بر سر قرا عثمان رفت و قلعه مرغانی را مدتی محاصره کرد و عاقبت قرا عثمان با او در مقام تنزل شده و التماس صلح کرد قرا یوسف باز گشت و در سنه ۸۱۵ با امیر شیخ ابراهیم شروانی والی شیروان و کستندیل ملک گرجستان مصاف کرد و شیخ ابراهیم را با برادر و امرا بگرفت و کستندیل را با جمیع اقوام بکشت و شیخ ابراهیم را به تبریز آورد و خون بها بستد و آزاد کرد و باز بشروان فرستاد و شیخ ابراهیم بعد از آن پنجسال دیگر در شیروان پادشاهی کرد و در سنه ۸۲۰ بجوار رحمت ایزدی پیوست و بعد از او پسرش امیر خلیل بجای او پادشاه شد و مدت چهل و هشت سال در پادشاهی بماند و در سنه ۸۶۸ وفات یافت و قرا یوسف در سنه ۸۱۶ متوجه عراق شد و بجهت عارضه ای از همدان باز گشت و سلطانیه و قزوین و طارم و ساوه نیز بگرفت و در سنه ۸۲۲ بحلب رفت و در سنه ۸۲۳ میرزا شاهرخ از خراسان متوجه او شد و قرا یوسف نیز استقبال نمود در اوجان در روز پنجشنبه هفتم ذیقعد سنه مذکوره بمرگ طبیعی نماند و هیچکس بتجهیز و تکفین او نپرداخت و فرزندان او در آن حال هیچیک حاضر نبودند لشکرش متفرق شدند و خزانه اش را غارت کردند و کس را فرصت نشد که او را دفن کنند و او را در همان خرگاه که مرده بود بر بالای کت گذاشتند آحاد الناس و ترا که خرگاه او را غارت کردند و جامه هارا از تن او بیرون کردند و بطمع حلقه طلا که در گوش داشت گوشش را بیریدند و او را از روی کت برهنه روی زمین انداختند دو شبانروز بدین حال افتاده بود بعد از آن اختاپیان بطرف ارجیس بردند و در مرقد

آبا واجدادش دفن کردند مدت سلطنت او چهارده سال و کسری بود قرا یوسف شش پسر داشت پیربوداق خان و قرا یوسف اورا بسلطنت نصب کرده بود و در زمان حیات پدر درگذشت و بعد از او قرا یوسف سلطنت با اسم خود کرد امیر اسکندر و میرزا جهان شاه احوال ایشان مذکور خواهد شد امیر شاه محمود مدت بیست سال باستقلال حاکم عراق عرب بود تا در سنه ۸۳۶ برادرش امیر اسبان بغداد از دست او بیرون برد و شاه محمود گریخته از بغداد بیرون رفت و بموصل رسید و موصل و اربیل را مسخر کرد بعد از آن بطرف بغداد حزم کرد و یعقوبیه را غارت کرده بدرتک آمد و قصد سنجان داشت و در آنجا بدست امیر حاجی همدانی بقتل آمد در روز ۳ شنبه هیجدهم ذی الحجه سنه ۸۳۷ امیر اسبان بعد از اخراج شاه محمد دوازده سال حاکم بغداد بود و در روز سه شنبه ۲۸ ذی قعدة سنه ۸۴۸ بمرگ خود وفات یافت و امیر ابوسعید بر دست برادرش امیر اسکندر بقتل رسید .

امیر اسکندر بن قرا یوسف بغایت متهور و شجاع و دلیر بود در طایفه قراقوینلو کسی بشجاعت او نبود اما دولتش متزلزل بود بعد از پدر لشکر قراقوینلو برو جمع شدند و او روز دو شنبه ۲۷ رجب سنه اربع و عشرين و ثمانمائة در حدود دالشکرد بموضعی که آنرا بخشی خوانند با میرزا شاهرخ مصاف داد و دو روز آتش جدال و قتال میان ایشان اشتعال داشت در شب سپاه طرفین پاس داشتندی و روز با سرکوشش و جدال رفتندی در روز سوم میرزا اسکندر منهزم گشت و بحدود فرات گریخت و چون میرزا شاهرخ بعد از فتح بخراسان مراجعت فرمود امیر اسکندر به تبریز آمد و بر تخت نشست و بر آذربایجان مستولی شد و در سنه ۸۲۸ عزالدین ملک کرد را بقتل رسانید و در همین

سال امیر شمس‌الدین ملک اخلاط را بقتل آورد و در سنه ۸۳۰ سلطان احمد کرد را بقتل آورد و در سنه ۸۳۱ بشیروان رفت و در شماخی خرابی بسیار کرد و در سنه ۸۳۲ سلطانیه را از تصرف مردم میرزا شاهرخ بیرن برد و در همین سال میرزا شاهرخ نوبت دوم بتحصیل قلع و قمع او بجانب آذربایجان آمده بود و در روز شنبه ۱۷ ذی حجه سنه مذکوره در ظاهر سلیمان با امیر اسکندر و میرزا جهانشاه جنگ کرد و بین العسکرین دو روز قتال وجدال بود امیر اسکندر درین نبرد دست بردی نمود که مثل آن در آئینه خیال متصور نبود و در آخر چون طاقش نماند بجانب روم فرار کرد و چون میرزا شاهرخ بخراسان رفت در سنه ۸۳۴ باز اسکندر آذربایجان را در ضبط آورد و یکی از شعرای خراسان درین باب گفته :

سکندر لشکر مارا زد و جست پادشاه ما ملک بگرفت و بگذاشت
 امیر اسکندر برادر خود امیر ابوسعید را که از جانب میرزا
 شاهرخ بایالت آذربایجان منصوب شده بود بقتل آورد و در سنه
 ۸۳۷ بار دیگر بشیروان رفت قتل عام کرد و در دوم ربیع
 الثانی سنه ۸۳۸ میرزا شاهرخ باز بجهت دفع او از خراسان
 متوجه عراق شد چون بری رسید میرزا جهانشاه برادر امیر
 اسکندر در منتصف ماه ذی حجه سنه مذکوره بخدمت میرزا
 شاهرخ پیوست و بنایت و اعزاز مفتخر گشت و همچنین امیرزاده
 شاه دلی ولد امیر شاه محمد بن قرا یوسف و امیر بایزید آق قویونلو
 که از عظمای امرای ترکمان بود بمیرزا شاهرخ ملحق شدند
 و میرزا شاهرخ بجانب آذربایجان نهضت فرمود
 امیر اسکندر درین نوبت قوت مقابله نداشت آذربایجان بگذاشت و
 در وقت گریز قرا عثمان بایندری را که سر راه برو گرفته بود
 بکشت میرزا شاهرخ بآذربایجان آمد و سلطنت آنحدود تا حد

روم و شام بمیرزا جهانشاه تفویض فرمود و نشان همایون بمهر آل تمغا ارزانی داشت چون میرزا شاهرخ در اوایل سنه ۸۴۰ بخراسان معاودت فرمود امیر اسکندر از روم مراجعت نموده در قریه صوفیان تبریز با میرزا جهانشاه جنگ کرد و شکست یافته بقلعه النجق گریخت و در آنجا شب بیست و پنجم شوال سنه ۸۴۱ بردست پسر خود شاه قبادکه با یکی از قملکان پدر لیلی نامی میل خاطر داشت بقتل آمد مدت سلطنت او شانزده سال بود

میرزا جهانشاه بن قرا یوسف در شهر سنه ۸۳۹ بحکم میرزا شاهرخ حکومت آذربایجان بدو تعلق گرفت روز بروز دولتش تزايد پذیرفت برادرش امیر اسکندر با او جنگ کرد و مهزم شد و در قلعه النجق بدست پسرش کشته شد چنانچه گذشت میرزا جهانشاه پسرش را بقصاص پدر بکشت و مملکت میرزا جهانشاه را صاف شد او در سنه ۸۴۴ بغزای گرجستان رفت و فتح کرد و بعد از فوت برادرش امیر اسبان بمدتی عراق نیز بدست آورد بعد از فوت میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر در سنه ۸۵۶ بر عراق مستولی شد و مردم اصفهان را در سنه ۸۵۷ بقتل آورد و مجموع قلاع و حصون بلاد عراق را ویران ساخت و فارس و کرمان نیز بتصرف گرفت و در آخر سنه ۸۶۱ که میرزا بابر وفات یافته بود چنانچه سابقاً در احوال سلطان ابوسعید ایراد یافت بعزم تسخیر خراسان از راه عقبه صندوق شکن متوجه جرجان شد و در روز سه شنبه ۲۵ محرم الحرام سنه ۸۶۲ با میرزا ابراهیم پسر میرزا علاء الدوله در یک فرسخی استرآباد جنگ کرده مظفر شد و بسیاری از امرا و امیرزادگان جغتای درین جنگ کشته شدند و میرزا جهانشاه باستقلال تمام بخراسان در آمد و پانزدهم شعبان سنه مذکوره در شهر هرات نزول نمود و قریب شش ماه باستقلال در آنجا بود توقف کرد و میرزا

علاءالدوله بن میرزا بایستقر در روز عید اضحی سنه مذکور
 بخدمتش رسید و احترام یافت بعد ازین سلطان ابوسعید از بلخ متوجه
 او شد خبر بمیرزا جهانشاه رسید که پسرش حسنعلی که در قلاع
 آذربایجان محبوس بود بیرون آمده تبریز را بگرفت و یافی شد
 بنا بر این میرزا جهانشاه باسلطان ابوسعید صلح کرده خراسان
 بدو مسلم داشت و در اوایل سنه ۸۶۳ بهراق مراجعت نمود
 لشکرش در آن راه بهرجا رسیدند از آبادانی اثری نگذاشتند
 و میرزا جهانشاه چون بمملکت خود آمد حسنعلی را گرفته محبوس
 ساخت و پسر دیگرش پیر بوداق که مالک فارس بدو داده بود
 پسندیده معاش نمیکرد و در سنه ۹۶۴ از آنجا اخراج کرده به
 بغداد فرستاد و چون همچنان عقوق مینمود و حقوق رعایت نمیکرد
 میرزا جهانشاه در سنه ۸۶۹ متوجه بغداد شد و پیر بوداق را
 محاصره کرد و مدت یکسال بر در بغداد نشست مردم در میانه
 سخن از صلح گفتند پیر بوداق در بغداد بگشود و برادرش محمدی
 میرزا بمشورت جهانشاه در صباح یکشنبه دوم ذی قعده سنه ۸۷۰
 بر سر او رفت و او غافل نشسته بود و بصلح ایمن گشته او را
 بکشت و میرزا جهانشاه بتبریز آمد و شوکت و عظمت او بمرتبه اعلی
 رسیده بود بنوعی که او را عشیری از عشیر آن در خیال نمی آمد
 و تمامی ممالك عراق عرب و عجم و کرمان و سواحل دریای عدان
 و آذربایجان تا سرحد روم و شام در زیر نگین او بود بعد از
 آن دولت او روی در انحطاط نژاد و در سنه ۸۷۲ بقصد دفع
 حسن بك که حاکم دیار بکر بود بدانجا رفت و کاری از پیش
 نبرد و زمستان در رسید خواست که معاودت نماید در کوچ دادن
 احتیاط مرعی نداشت اردو و لشکرش را از پیش روان میکرد
 و خود تا آخر روز به بستر استراحت میخفت بعد از آن از
 عقب لشکر میرفت حسن بك فرصت غنیمت دانسته در وقتی که

لشکر و اردو از پیش رفته بود و میرزا جهانشاه خفته با سه هزار سوار مکمل بسر او فرود آمد و میرزا جهانشاه در وقت گریز کشته شد و پسرانش محمدی میرزا و ابویوسف میرزا را میل کشیدند و این واقعه در دوازدهم ربیع الثانی سنه مذکور واقع شد هفتاد سال عمر داشت و جسد او را به تبریز نقل کردند و در مظفریه که خود در خیابان تبریز بنا کرده بود دفن کردند و میرزا جهانشاه مرد بدخوی بود و سرداران را باندك بهانه میکشت و شرع را خوار میداشت و بر فسق و فجور اقدام مینمود .

میرزا حسن خلی بن میرزا جهانشاه در قلعهٔ ما کویه محبوس بود بیرون آمده تخت را بگرفت و قلاع و خزاین بدست آورد و موازی یکصد و پنجاه هزار تومان بخش کرد و قریب دویست هزار سوار برو جمع شدند و چون قریب بیست و پنج سال در قلعه محبوس بود دماغ او خلل یافته بود تدبیری نداشت گروهی چند مردم بی وجود را تربیت کرد و جولی نام نهاد و امرای بزرگ پدر را ذلیل گردانید و در این اثنا حسن بیك متوجه آذربایجان شد حسن خلی باستقبال رفت و در حوالی مرند امرا ازو تخلف نمودند و منهزم شدند درین وقت سلطان ابوسعید از خراسان بسلطانیه رسیده بود نزد او رفت و سلطان ابوسعید نیز محل قشلاق او را در تبریز تعیین فرمود چون سلطان ابوسعید در قرا باغ بقتل آمد حسن خلی به عراق رفت باز جمعی کثیر برو جمع شدند و در همدان با سپاه مظفر که مقدم ایشان اعزلو محمد بن حسن بیك بود مصاف کرد و گرفتار شد در ماه شوال سنه ۸۷۳ خود را بکشت و دولت قراقرینلو بآخر رسید و شعلهٔ ایشان فرو نشست .

فصل دوم - در ذکر آق قویونلو

و ایشان را بایندریه نیز گویند نه تن مدت سلطنت و

حکومت ایشان چهل و دو سال

اول ایشان امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک بن علی بیک بن عثمان بیک بن قتلغ بیک بن حاجی بیک است پادشاه دانا و قاهر و صاحب شوکت و رعیت پرور بود عدل و رافت تمام و هبت و صولت مالا کلام داشت تاغایت عدل ازرا دراستینای مال و حقوق دیوانی قانونست خود بغور قضایا و مهمات میرسید و حکم بر نهج راستی و عدالت می کرد و شرع شریف در زبان او رواج عظیم گرفت و قضاة اسلام اعتبار تمام داشتند و با علما و فضلا می نشست و از تفسیر و حدیث و فقه در مجلس عالی او میگذشت و سادات و مشایخ را تکریم و تعظیم می نمود و همه را سیورغال می داد و مساجد و مدارس و رباطات ساخت دو فتح عظیم در اول دولت او میسر شد و برادر پادشاه نامدار عالیقدر خفا یافت اول فتح میرزا جهانشاه چنانچه در احوال او مذکور شد دوم فتح سلطان ابوسعید و شرح آن بعضی در احوال او ذکر یافت و برخی در این موضع ایراد می یابد پدران او در دیار بکر حاکم بوده اند و قلاع و محال سخت داشته اند و همیشه با دودمان امیر تیمور طریق موافقت مسلوك میداشتند جدا و قرا عثمان در سفر روم با امیر تیمور همراه بود بخلاف قرا یوسف و پسرانش امیر اسکندر و میرزا جهانشاه که همیشه از ایشان مخالفتها ظاهر میشد بعد از میرزا جهانشاه حسن بیک باذربایجان آمد و حسن علی پسر میرزا جهانشاه ازو فرار کرده بخدمت سلطان ابوسعید رفت و حرمت تمام یافت حسن بیک به تبریز آمد و تخت را بگرفت و آذربایجان در ضبط آورد و در زمستان قشلاق در قرا باغ نمود و پس ازین سلطان

ابوسعید از عراق متوجه آذربایجان شد چون بمنزل میانه رسید لشکر جغتای به تبریز رفتند معامله وسردا کردند و هیچکس مانع ایشان نبود حسن بیک مکرر ایلچی باردوی سلطان ابوسعید فرستاد و حقوق خدمت قیمی آباء و اجداد خود و حصیان قرایوسف و اولاد او باز نبرد و التماس صلح کرد بدین نوع که آذربایجان بدستوری که پادشاه مرحوم شاهرخ میرزا به میرزا جهانشاه شفقت فرموده بود بجلدوی آنکه دشمنان ایشانرا برانداخته بود بدو گذارند سلطان ابوسعید قبول نکرد و بقرباغ رفت حسن بیک چون دید که سلطان ابوسعید در مقام غرور و نخوتست از صلح نا امید گشته در مقام مخالفت شد و راهها مسدود ساخت و مردم شروان نیز با حسن بیک موافقت کردند و قوت گرفتند لشکر جغتای مضطرب شدند و قحط عظیم در اردوی ایشان پیدا شد چنانچه دوازده روز اسبهای پادشاهی جو نخوردند سلطان ابوسعید امیر مزید ارغون را که امیر الامرای او بود با سرداران لشکر مقابل حسن بیک فرستاد و حسن بیک برایشان غالب آمد و امیر مزید گرفتار شد و حسن بیک در حدود اردوی جغتای نزول فرمود سلطان ابوسعید متزلزل گشت و مادر خود را نزد حسن بیک فرستاد و التماس صلح کرد حسن بیک چون میدانست که اردوی ایشان پیریشان شده و کارشان از دست رفته صلح قبول نکرد سلطان ابوسعید بعزم فرار از اردوی خود بیرون رفت حسن بیک در اردوی ایشان نزول کرد و پسرش زینل بیک بسلطان ابوسعید رسید و او را گرفته نزد حسن بیک آورد بعد از سه روز بدست یادگار محمد بقتل رسید و این واقعه در ماه رجب سنه ۸۷۳ بوقوع پیوست بعد از آن حسن بیک با امرا و لشکر جغتای بطریق مروت عمل کرد حسن بیک در سنه ۸۷۴ بعراق آمد و از عراق به شیراز رفت و ابو یوسف پسر میرزا جهانشاه که در آنوقت در فارس بود بر

دست لشکر حسن يك مقتول گشت حسن يك شیراز را در
 اول بعمر يك موصول داد بعد از آن به پسر خود سلطنت
 خلیل شفقت کرد تا آخر عهد حسن يك حاکم فارس بود و
 شهر اصفهان به پسر بزرگتر خود اعزلو محمد تفویض نمود و
 او در اواخر عهد پایدار مخالفت کرد و حدود روم رفت و بغداد
 را به پسر دیگر مقصود يك ارزانی داشت و بالجملة عراقین
 و فارس و کرمان و آذربایجان بتصرف حسن يك درآمد و چون
 استلال تمام یافت در اواخر شهر سنه ۸۷۶ قصد روم کرد
 و در حدود ارزنجان مردم او بر مقدمه لشکر روم غالب شدند
 و خاص مراد رومی را بکشتند و بعد از آن در روز دو شنبه
 ۹ ربیع الآخر سنه ۸۷۷ با سلطان محمد پادشاه روم جنگ کرد
 و شکست یافت و پسرش زینل يك که والی مملکت قزوین بود
 در آن جنگ کشته شد و حسن يك به تبریز آمد و لشکر روم
 از عقب او نیامدند و سلطان محمد بروم معاودت کرد و بعد از
 قتل زینل يك قزوین را به برادرش یعقوب تفویض فرمود حسن
 يك در اوایل شهر سنه ۸۸۱ بگرجستان رفت و سادات و
 امالی و مشایخ قلمرو را هر کس که سیورغالی داشت بگرجستان
 همراه برد و بسیاری از ولایت گرجستان فتح کرد و برده بسیاری
 گرفت و هر يك از سادات و امالی را نصیبی داد و هم در سنه
 مذکوره به تبریز معاودت فرمود چون یازده سال و کسری در
 پاشای بسر برد در شب ديد فطر سنه ۸۸۲ در تبریز وفات
 یافت و در باغ نصریه که از منشآت اوست مدفون شد حسن
 يك دقت پسر داشت اعزلو محمد در اوایل شهر سنه ۸۸۲
 فوت کرد سلطان خلیل و یعقوب میرزا و یوسف میرزا احوال
 آنها مذکور خواهد شد مقصود يك بعد از حسن يك بفرمان
 خلیل سلطان مقتول گشت زینل در جنگ روم کشته شد .

سلطان خلیل بن حسن یك بعد از پدر بساطت نشست و دیار بکر به برادر خود یعقوب یك داد چون در عراق مراد یك بن جهانگیر یك که پسر عیش بود با او در صفر سنه ۸۸۳ یاغی شد و بسطانیه آمد و با منصور یك پرناک که از امرای سلطان خلیل بود جنگ کرد و غلبه آمد سلطان خلیل از تبریز آهنگ جنگ او کرد مراد یك ازو فرار نموده بقلعه فیروزکوه رفت حسین کیای جلاوی که حاکم آن قلعه بود او را بقلعه برد و چون امرای سلطان خلیل پیای آن قلعه رسیدند مراد یك را با چند امیر دیگر که همراه بودند بایشان سپرد تا در روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول سنه مذکوره بکشتند و سرهای ایشان را نزد سلطان خلیل در خرقان آوردند درین اثنا خبر رسید که یعقوب یك در دیاربکر یاغی شده و باذربایجان آمده سلطان خلیل بزم رزم او متوجه شد و در روز چهارشنبه چهاردهم ربیع الاخر سنه مذکوره در رودخانه خوی بایعقوب یك جنگ کرد و بعد از کوشش بسیار کشته شد مدت سلطنتش شش ماه و نیم بود .

یعقوب یك بن حسن یك بعد از قتل برادرش پادشاهی پرو قرار گرفت سیورغالات و مناصبی که پدرش بمردم داده بود اضا فرمود و بشعر رغبت تمام داشت شعرا در دولت او رونق تمام گرفتند و از اطراف وجواب قصاید و مدایح گفتند و به تبریز فرستادند در سنه ۸۸۵ بالش یك که امیر الامرای شام بود بطمع ملك بدیار بکر آمد و بر دست لشکر یعقوب یك در ماه رمضان سنه مذکوره بقتل رسید و در سنه ۸۸۶ پیر جمال الدین احمد در شام وفات یافت (ولادت مؤلف این کتاب یحیی بن عبداللطیف الحسینی غفر له در عصر روز پنجشنبه نوزدهم ذیقعده این سال وقوع یافته) و در آخر شهر و در سنه ۸۸۶ بایندر یك که امیر الامراء

بود با پادشاه یاغی شد یعقوب بیک در حدود ساوه با او جنگ کرد و او را بکشت و درین سان سلطان محمد در روم وفات یافت و در سنه ۸۹۳ نواب رفیع جناب حضرت سلطان اعظم خاقان اعدل الاکرم قهرمان الماء و الطین ظل الله فی الارضین خلف اخلاف سید المرسلین شاه ابو الغازی سلطان حیدر الحسینی الصفوی تغمد الله بفقرانه لشکر بشیروان کشید فرخ یسار پادشاه آن دیار از یعقوب بیک استمداد نمود یعقوب بیک راه صلاح و ثواب گم کرده سلیمان بیجن را با لشکر بسیار بمد فرخ یسار فرستاد تا در حدود تبرسران با آن مظهر الطاف الهی جنگ کردند و آن حضرت بمنزله شهادت فایز گشت پس از آن یعقوب بیک شاهزادگان آنحضرت را که هر یک ماه آسمان هدایت بودند در قلعه اصطخر فارس محبوس گردانید چون قصد خاندان نبوی و عداوت دودمان مرتضوی که خلاصه اهل عالم وزبده بنی آدم اند برهیچکس مبارک نیست لاجرم یعقوب بیک از عمر بهره نیافت و عنقریب نسلش بر افتاد و در اوان جوانی در ۱۱ صفر ۸۹۶ در یررت قراباغ که آنجا قشلاق گرفته بود وفات یافت مدت سلطنتش دوازده سال و دو ماه و مدت عمرش بیست و هشت سال و قبل از فوت او بدو هفته برادرش یوسف بیک و مادرش سلجوقشاه خاتون از عالم رحلت کردند و باینی شاعر در آن وقت گفته :

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری

عزیزان یوسف از گم شد چه شد یعقوب را باری
و جای دزین واقعه این رباعی بنظم آورده

عمری دل من ز شوق یعقوب طپید

یعقوب برفت و روی یعقوب ندید

رنجی که بمن از غم یعقوب رسید

هر گز یعقوب از غم یوسف نکشید

در زمان او ابواب اخراجات مسدود بود از یعقوب يك سه پسر ماند بایسنقر میرزا و سلطان مراد مادر ایشان گهر سلطان خانم دختر فرخ یسار بن امیر خلیل شیروانی پسر دیگرش حسن يك را مادر بكیجان خاتون دختر سلیمان يك بیعت بود و احوال هر يك گفته خواهد شد .

بایسنقر میرزا بن یعقوب يك بن حسن يك بعد از فوت پدرش بسمی صوفی خلیل موصالو ساطعات برو مقرر شد چون كودك بود زمام امور پادشاهی بتجّزه اقتدار صوفی خلیل درآمد و او همان شب كه یعقوب يك وفات یافت میرزا علی ولد سلطان خلیل را كه امیر دیوان پادشاه بود بقتل آورد و جماعت بایندریه و دیگر امرا با حكومت صوفی خلیل نساختند و هم در آن چند روز مسیح میرزا بن حسن يك را پادشاهی برداشتند و با صوفی خلیل و امرای موصالو در یورت سلطان بود جنگ کردند و مغلوب گشته و مسیح میرزا با بسیاری از امرای بایندریه و جمعی كه با ایشان متفق بودند بقتل آمدند مگر رستم يك بن متصود بن حسن كه او را بتلقه النجق فرستاده بند کرده بودند و محمود يك بن انزلو محمد بن حسن يك درین جنگ گریخته بعراق آمد و لشكری برو جمع شد و باهتام شاه علی يك پرناك بسلطنت نشست و بایسنقر میرزا و صوفی خلیل با لشكرها آهنگ جنگ محموديك کردند و در رباط اتابك از حدود درجزین بهم رسیدند حرب عظیم واقع شد بایسنقر میرزا غالب گشت و محمود يك و شاه علی يك بقتل آمدند بد ازین سلیمان يك بیعت در دیار بكر با صوفی خلیل مخالفت نمود صوفی خلیل بزمه دفع او متوجه دیار بكر شد میان فریقین در حدود قلعه وان محاربه دست داد و بعضی امرا از جانب صوفی خلیل رو گردان شدند و بایسنقر میرزا را بطرف سلیمان يك بردند

صوفی خلیل درین جنگ کشته شد و سلیمان بیک صاحب اختیار گشت و به تبریز آمد و این واقعه در اواخر شهر سنه ۸۹۶ بوقوع پیوست بعد ازین ایبه سلطان بایندریه باتفاق لشکر قاجار با میرزا بایسنقر یاغی شد و باتفاق سیدی علی حاکم قلعه النجف رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک را از قلعه بیرون آوردند و پادشاه ساختند و بدفع سلیمان بیک متوجه تبریز شدند و اکثر امرا و لشکریان میل ایشان کردند سلیمان بیک را قوت مقابله نماند بطرف دیار بکر گریخت و از آنجا بر دست نور علی بیک بایندریه بقتل آمد و بسزای آنچه باخاندان حیدری کرده بود رسید : اگر بدکنش مرد بد روز گار بگردون گردان رسد زهره وار زمانه ز گردون فرود آردش بفعل بد خویش بسپاردش و بایسنقر میرزا نزد جد مادری خود فرخ یسار بشروان رفت و تتمه احوال او در خلال احوال رستم بیک می آید .

رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک بعد از انهزام بایسنقر میرزا و سلیمان بیک در اواخر رجب سنه ۸۹۷ به تبریز آمد و بتخت نشست و پادشاه شد و او بخشنده و کریم طبع بود آنقدر سیورغالات که او بمردم داد از طبه آق قوینلو و قراقوینلو کسی نداد در اول سلطنت او بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا پادشاه خراسان هرس تسخیر عراق کرد و در چهاردهم محرم سنه ۸۹۸ در ورامین نزول کرد و بعد از چند روز از توجه امرای آق قوینلو توهم کرده قرار بجانب خراسان داد چون یکسال از سلطنت رستم بیک بگذشت کوسه حاجی بایندر در شهر سنه مذکوره در اصفهان با او یاغی شد رستم بیک بعراق آمد و بعضی امرا را بدفع کوسه حاجی نامزد فرمود و ایشان کار او را در حدود قم کفایت کردند و سر او نزد رستم بیک فرستادند چون در آن اوقات از کار کیا

میرزا علی پادشاه گیلان مخالفتها ظاهر شده بود میرعبدالملك حسینی سیفی از سادات عظام قزوین که مقدم امرای گیلان بود بعضی از بایندریه را در قزوین و ری بقتل آورده و سلطانیه را غارت کرده بودند ایبه سلطان را بالشکر قاجار بگیلان فرستادند ایبه سلطان از حوالی قزوین گذشته در كوه لاره پشم در منزل دریاوك نزول نمود میر عبدالملك ازو فرار کرده و لشکر قاجار تمام الكاء رودبار لمرکه تعلق پیادشاه گیلان داشت غارت کردند و بسیاری از لشکر گیلان را در ماه رمضان سنه مذکوره بقتل آوردند و از سرهای ایشان مناره ها ساختند رستم يك بجهت دفع فتنه بایسنقر میرزا که از شیروان خروج کرده بود به تبریز آمده بود معاودت فرمود و نواب کامکار شاهزاده عالیقدر ماه آسمان سلطنت سلطانی علی پادشاه بن سلطان حیدر را بابرادر رفیع مکان او از قلعه اصطخر بیرون آورد و یمن همت و عنایت نواب سلطان علی پادشاه و غازیان ظفر پناه دو نوبت میان امرای رستم يك و بایسنقر میرزا مقابله و مقاتله رفت و در نوبت دوم در حدود گنجه و بردع بایسنقر میرزا در جنگ گرفتار شد مدت یکسال و نیم پادشاهی کرده بود و در آخر شوال سنه مذکوره بقتل آمد و برادرش حسن يك بن یعقوب يك نیز که در اردوی او بود مقتول شد بعد از آن رستم يك از سلطان علی پادشاه و صوفیه نصرت دستگاه متوهم گشت و اندیشه غدیری داشت سلطان علی پادشاه از آن واقف شد و با غازیان عظام بجانب اردبیل توجه فرمودند توهم رستم يك زیاد شد ایبه سلطان را با حسین يك علی خانی که پسر خال رستم يك بود با لشکر بسیار بقصد سلطانی علی پادشاه باردبیل فرستاد ایشان در حوالی اردبیل با سلطان علی پادشاه و غازیان عظام در او اخر سنه مذکوره جنگ کردند سلطان علی پادشاه بدرجه شهادت رسید و عنقریب ایبه سلطان و حسین يك علی

خانی هریک در وقتی کشته و بسزای عمل گرفتار شدند درین فتنه حضرت نواب کامیاب شاه اسمعیل بهادرخان بگیلان تشریف بردند و کارکیا میرزا ضلی ایشان را تعظیم و تکریم فرمود و در خدمت نواب اعلیٰ از روی صدق و اخلاص اجتهاد نمود رستم بیک مکررا ایلچی نزد کارکیا میرزا علی بطلب نواب نامدار فرستاده کارکیا میرزا علی بصوابدید امیر عبدالملک حسینی سیفی که مطاع پادشاه گیلان بود در حفظ نواب شاهی کوشیده ایلچیان رستم بیک را جواب داد بعد از آن چون رستم بیک پنجسال دیگر سلطنت کرد و در سال ششم در شهر سنه ۹۰۲ احمد بیک بن اعزلو محمد بن حسن بیک از روم خروج کرد چون این خبر بعراق رسید حسین بیک علیخانی عبدالکریم بیک لله را که از خاصان رستم بیک بود در حدود سلطانیه بقتل آورد و در غره رمضان سنه مذکوره خطبه و سکه بنام احمد بیک که برادر زنش بود کرد و در آذربایجان دو نوبت میان رستم بیک و احمد بیک مقابله و مقاتله شد در نوبت اول ایبه سلطان از رستم بیک رو گردان شده بطرف احمد بیک رفت و رستم بیک منهزم گشت از آب ارس عبور نموده بطرف گرجی رفت و احمد بیک بدین طرف آمده در تبریز نزول فرمود و در نوبت دوم در ماه ذی قعده سنه مذکوره رستم بیک بدست افتاد و بقتل رسید قریب پنج سال و نیم پادشاهی کرده بود .

سلطان احمد بیک بن اعزلو محمد بن حسن بیک بعد از قتل رستم بیک بر سریر سلطنت متمکن گشت پادشاه رعیت پرور بود در اندک زمانی که او پادشاه بود ابواب اخراجات بنوعی مسدود شد که هیچ آفریده را یارای آن نبود که برگ کاهی بغیر حق از رعیت تواند گرفت از مناهی و ملاهی و شرب خمر اجتناب می نمود و در ترویج شرع نبی می کوشید و علما و فضلا

را تعظیم می فرمود و در مجلس او گفت و گوی علم بسیار می شد و خود او بدان و امیرسید و شیخی داشت که او را نقطه چمی اغلی می گفتند با او بطریق ارادات و ادب سلوک میکرد و از سخن و صواب دید او تجاوز نمی فرمود اما امساک بر طبیعت شیخ غالب بود در اجرای سیورغالات و ادارات که اجداد و اعمام او و سلاطین ماضی بمردم انعام فرموده بودند مضایقه می نمود و این صورت برایشان مبارك نبود لاجرم سلطنت او زود بآخر رسید احمد بیک از غدر امرا ایمن نبود حسن بیک علی خانی را که از جانب خواهر دامادش بود در ماه ذی حجه سنه ۹۰۲ با چند کس دیگر بقتل آورد و درین اثنا ایبه سلطان را ایالت کرمان داد و او فرصت غنیمت دانسته رخصت یافت و خود را بعزم کرمان از تبریز برون انداخت و بفارس رفت و در آنجا باتفاق حاکم آن ملک قاسم بیک پرناک یاغی شد و پادشاه ازین معنی آگاهی یافت و بعزم دفع ایشان در زمستان آهنگ عراق کرد و ایشان نیز از شیراز با اندک سپاهی قصد او کردند و در حدود خواجه حسن ماضی در روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الثانی سنه ۹۰۳ فریقین بهم رسیدند لشکر پادشاه در جنگ مستی کردند و احمد بیک کشته شد و شیخ نقطه چمی اغلی نیز به بسیاری از خاصان احمد بیک کشته شدند بعد از قتل احمد بیک دولت آق قویونلو روی در انحطاط نهاد و اتفاق ایشان بنفاق تبدیل یافت در آنوقت از نسل حسن بیک سه کودک مانده بود هر یک بجائی افتاده بودند سلطان مراد پسر یعقوب بیک در شیروان بود الوند بیک پسر یوسف بیک در تبریز و برادرش محمدای میرزا در یزد بود امرای آق قویونلو طبقه بایندریه سه فرقه شدند و هر فرقه یکی را پادشاهی برداشتند و پیوسته با یکدیگر در معاربه و مقاتله بودند و در تخریب خانراة خرد مگوشیدند و الملک را ویران

ساختند تا دولت از طبقه ایشان بیرون رفت و جمیع آق قوینلو مستأصل نیست شدند و شرح حال هریک گفته شود .

الوند بیك بن یوسف بیك بن حسن بیك چون ایبه سلطان لاحمد بیك را بقتل آورد در آنوقت از پادشاه زاده ها کسی در دست او نبود در عراق سکه و خطبه بنام سلطان مراد غایب کردند و طنرا و نشان پروانجات بنام او کرد و چون بآذربایجان رفت قبل از رسیدن او دائی قاسم که حاکم دیار بکر بود رسید غازی بیك بایندر که الوند بیك را بسلطنت نصب فرموده بودند و جمعی دیگر سلطان مراد را از شیروان بیرون آوردند با ایبه سلطان در مقام مخالفت بودند ایبه سلطان با ایشان جنگ کرده غالب شد و سلطان مراد را گرفته و در قلعه روئین دز حبس کرده و مادر او را در نکاح آورد و با الوند بیك و اتباع او صلح کرد و الوند بیك را به تبریز آورد و عاقبت کار الوند بیك و مال حال او در خلال احوال سلطانمراد خواهد آمد .

محمدی میرزا بن یوسف بیك بن حسن بیك جمعی از امرا او را در عراق پادشاه کردند و بعد از تسخیر اصفهان در فارس با قاسم بیك پرنك جنگ کردند قاسم بیك از ایشان منهزم شده تحصن بقلعه اصطخر نمود و ایشان شهر شیراز را گرفته بعراق معاودت کردند ایبه سلطان با الوند بیك بقصد دفع ایشان از تبریز بعراق آمد چون بحدود ری رسید محمدی میرزا فرار کرده بقلعه استاره نزد حسین کیای جلاوی رفت ایبه سلطان و الوند بیك در قم قشلاق گرفتند و بعضی امرا در ورامین جهت دفع محمدی میرزا بگذاشتند و در اواخر زمستان محمدی میرزا باتفاق حسین کیای جلاوی شبیخون بر سر امرا که در ورامین بودند آورد و ایشان را متفرق ساخت ایبه سلطان و الوند بیك از قم بآذربایجان رفتند محمدی میرزا در عراق قوت

گرفت و لشکر بسیار از ترك و گيلك برو جمع شدند و با ايه سلطان در عزيز كندی در ماه شوال سنه ۹۰۴ جنگ کردند و غالب شدند ايه سلطان درين جنگ كشته شد ايه سلطان از طبقه بايندریه صاحب شان و پادشاه نشان بود و در شجاعت و صولت و بهادری عدیل و نظیر نداشت چون بخت و دولت آق قوينلو برگشته بود او نیز در میانه كشته شد و بعد ازو خصمان طمع در ملك كرده و سلطنت از دست ایشان بیرون بردند چنانچه بتفصیل ایراد خواهد یافت پس از واقعه ايه سلطان الوند يك بحدود دیار بكر رفت و محمدی میرزا در تبریز نزول فرمود و در این اوقات برادران ايه سلطان سلطان مراد را از قلعه روئین دز بیرون آورده بجانب فارس نزد قاسم يك پرنك بردند و در آنجا او را پیادشاهی نصب نمودند محمدی میرزا از آذربایجان جهت دفع فتنه ایشان بعراق آمد و سلطان مراد نیز از فارس آهنگ او کرد میان فریقین در کیرالنگ از حدود اصفهان در سنه ۹۰۵ حرب عظیم واقع شد و محمدی میرزا بقتل آمد مدت سلطنتش یکسال بود.

سلطان مراد بن یعقوب يك بعد ازین واقعه بر فارس مستولی گشت و الوند يك در آذربایجان باسر سلطنت خودرفت درین اثنا شخصی سلطان حسین نام بادعای آنکه پسر میرزا جهانشاه است در آذربایجان خروج کرد و لشکر بسیار برو جمع شد الوند يك در سنه ۹۰۵ با او محاربه نمود و غالب آمد و سلطان حسین بدست افتاده بقتل رسید بعد از آن در سنه ۹۰۶ الوند يك و سلطان مراد آهنگ یکدیگر کردند و در حدود قزوین و اهر در برابر یکدیگر نشستند و مردم در میانه سخن از صلح گفتند بدین نوع که عراق و فارس سلطان مراد را و آذربایجان و دیار بكر الوند يك را باشد طرفین بدان راضی شدند و هر يك بمملکت خود معاودت

نمودند سلطان مراد در جمادی الاخر سنه مذکوره بقزوين آمد
 و قریب بیکهفته آنجا مقام کرد و الوند بیک به تبریز رفت و بعد
 ازین نهب و غارت و ظلم و ستم و مطالبات عنیف در اطراف
 عالم شیوع یافت و راهها مسدود گشت و میان امرا مخالفت
 پدید آمد و قاسم بیک پرناک را که سالها حکومت شیراز بدو
 و پدرش متعلق بود درهفتم صفر سنه ۹۰۷ بگرفتند و به قلعه
 اصطخر فرستاد و بعد از آن بقلعه اصفهان نقل کردند و
 و در آنجا بقتل رسانیدند و در یوم السبت سیم صفر سنه ۹۰۸ ابوالفتح
 بیک بایندر که حاکم کرمان بود بشیراز آمد و یعقوب جان بیک که
 از جانب سلطان مراد حاکم فارس بود ازو بگریخت و ابوالفتح بیک
 بایندر در فارس باستقلال حکومت داشت و بعد از ششماه در یوم الاحد
 ثامن شعبان سنه مذکوره در شکارگاه از کوه یفتاد و هلاک شد
 و بالجمله در زمان ایشان مملکت خراب شد و از شومی ظلم
 و ستم قحط و وبا پدید آمد و خلقی بسیار از گرسنگی و علت طاعون
 هلاک شدند و رعیت پریشان و متفرق گشتند و مردم جلای وطن
 کردند و احوال عالم دگرگون شد تا آنکه نسیم عنایت الهی از
 مهب مرحمت نامتناهی برفضای عالم وزیدن گرفت و شعله انوار
 آفتاب جهانتاب نواب کامیاب اعلی شاه دین پناه ابوالمظفر شاه
 اسمعیل بهادر خان صفوی از مطلع سلطنت طلوع یافت و همای
 رایت نصرت آیت شاهی سایه مرحمت و عنایت بر مفارق اهل
 عالم انداخت و با امرای ذوی الاقتدار و غازیان عالی مقدار در اوایل
 شهور سنه ۹۰۷ در حدود نخجوان با الوند بیک و طایفه آق قوینلو
 جنگ کردند و الوند بیک مغلوب شده فرار نمود و مملکت آذربایجان
 بتصرف غازیان ظفر نشان درآمد و اهالی آن دیار از جور و
 ستم ترکان بی سامان خلاص شدند و از انوار معدت نواب
 کامیاب شاهی مرفه الحال گشتند و الوند بیک مدتی سرگردان

میگشت تا آنکه ببغداد رفت و از آنجا بدیار بکر افتاد و در آنجا با قاسم بیک ولد جهانگیر بیک برادر زاده حسن بیک که مدتها والی آنجا بود و سلطنت بنام خود کرده بود در حدود ناردین جنگ کرد و غالب شد و بسلطنت نشست و بعد از چند وقت در شهر سنه ۹۱۰ در آنجا وفات یافت اما رایت جلال شاهی بعون الهی پس از اخراج الوند بیک از آذربایجان و تسخیر آن بعد از یکسال بجهت دفع سلطانمراد بجانب عراق حرکت کرد و در روز دوشنبه ۲۴ ذی الحجه سنه ۹۰۸ در حدود همدان با سلطانمراد محاربه نمودند و نصرت یافتند سلطان مراد بطرف شیراز گریخت و از آنجا ببغداد نزد باریک بیک پرنایک که حاکم آندیار بود رفت و پنج سال و نیم در آنجا بسر برد و چون نواب کامیاب اعلی در سنه ۹۱۴ بجانب عراق عرب توجه فرمودند سلطان مراد و باریک بیک عراق عرب را گذاشته بطرف قرامان روم رفتند و سلطان مراد دیگر روی دولت ندید و در سنه ۹۲۰ بدیار بکر افتاد در آنجا بدست غازیان ظفر اثر بقتل آمد و دولت طایفه آق قویونلو سپری گشت .

باب ششم

در ذکر سلاطین ازبکیه

که بعد از سنه تسعمائه بماوراء النهر و خراسان آمده اند

اول ایشان شاهی بیک خان بن بوداغ سلطان بن ابوالخیر خان است از نسل توشی خان بن چنگیز خات و او در سنه اربع و تسعمائه سلطنت ماوراء النهر از تصرف اولاد امیر تیمور بیرون برد و چون نه سال در آن دیار حکم کرد سلطان حسین میرزا

که پادشاه خراسان بود وفات یافت و پسرانش باهم اتفاق نداشتند و هریک در مملکتی حاکم بودند و اطاعت یکدیگر نمی کردند شاهی بیک در مجرم سنه ۹۱۳ لشکر بخراسان کشید و با بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا که بسلطنت متعین بودند جنگ کرد و نصرت یافت . بدیع الزمان میرزا که مقدم اولاد سلطان حسین میرزا بود بعراق گریخت و دیگران بعضی در دست ازبک کشته شدند و بعضی وفات یافتند و شاهی بیک خان در سلطنت خراسان ممکن گشت و چون سه سال و نیم ازین تاریخ گذشت نواب کامیاب اعلی ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان الحسینی الصفوی لشکر بخراسان کشید در روز جمعه ۲۶ شعبان سنه ۹۱۶ ماورا در حدود مرو بکشتند و بر تمام خراسان مستولی شدند .

کونجونجی خان که مشهور است به کجیم خان بعد از قتل شاهی بیک چون اسن بود و رسم توره ایشان چنین است که هر کس از نژاد ایشان اسن باشد خان شود در ماوراء النهر به پادشاهی رسید و قریب بیست سال سلطنت کرد و در زمان او امیر یار احمد اصفهانی که بنجم ثانی ملقب بود با بعضی از امرای نامدار در شهر سنه ۹۱۸ بعزم تسخیر ماوراء النهر از عراق بکنار جیحون رفت و چون ایشان از آب آمویه عبور کردند میرزا بابر که پادشاه حدود هند بود بدیشان ملحق شد باتفاق از دربند آهنین عبور کرده در بلده قرشی نهب و غارت و قتل دام فرمودند بعد از آن بحوالی غجدوان بالشکر ازبک و عبید سلطان که یکی از اعظام آن طایفه بود در شب سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره جنگ کردند و شکست یافتند امیر یار احمد که سر لشکر بود با چند میر معتبر درین جنگ کشته شدند پس ازین در شهر سنه ۹۳۴ عبید سلطان تحریک کرد تا کونجونجی خان باتمام خانان ازبک بخراسان آمدند و در موضع زورآباد جام در روز

شنبه یازدهم محرم سنه ۹۳۵ بانواب کامیاب حضرت اعلی پادشاه زمان خاقان سلیمان مکان السلطان بن السلطان ابوالغازی شاه طهماسب بهادرخان خلدالله ملکه وسلطانه جنگ کردند وشکست یافتند وبماوراءالنهر گریختند و درسال دیگر که سنه ۹۳۶ بود باز برو آمدند و هجوم کردند و بصلح باز گشتند چون بدان دیار رسیدند کونجونجی خان درسنه مذکوره وفات یافت .

ابوسعیدخان بن کونجونجی خان بعد از پدر بسلطنت نشست قریب چهارسال حکم کرد ودرسنه ۹۳۹ وفات یافت .

عبیدخان بن محمود سلطان که برادرزاده شاهی یک خان بود بعداز ابوسعیدخان درماوراءالنهر پادشاه شد اوبکرات و مرآت درزمان کونجونجی خان و ابوسعید و در زمان سلطنت خود بخراسان آمد و میان او و امرای حضرت اعلی مجاریات رفت وبواسطه فتنه او اکثر بلاد خراسان وولایات دیگر روی بخرابی نهاد و مردم بسیار تلف شدند و هر وقت که نواب کامیاب اعلی بنفس نفیس متوجه دفع او میشدند بماوراءالنهر میرفت تا دراویل ذی قعده سنه ۹۴۶ دربخارا وفات یافت .

عبدالله خان بن کونجونجی بعد از عبیدخان بیادشاهی ماوراءالنهر رسید قریب ششماه پادشاه بود و درسنه ۹۴۷ درگذشت

عبدالمطیف خان بعد از عبدالله خان بسلطنت رسید او نیز پسر کونجونجی خانست وحالا که سنه ۹۴۸ است درماوراءالنهر پادشاه است .

قسم چهارم

در ذکر پادشاهان دودمان ولایت و خاندان امامت و هدایت رفیعہ عالیہ صفویہ حفظہم اللہ بالانوار القدسیہ کہ مقصود اصلی از بن تألیف نشر شمع از مذاقب بہیہ و مآثر علیہ ایشان است واللہ المستعان و علیہ الشکلاں .

سلاطین عظیم الشان صفویہ و خواقین رفیع المكان حیدریہ پادشاهان بزرگوار عالیقدران و بشرف سیادت و منقبت ولایت و هدایت و سلطنت صوری و معنوی موصوف و متصف اند و بصفات کمال از جمیع پادشاهان عالم و خسروان بنی آدم مستغنی و ممتازند .

نسب سیادت این طبقہ علیہ چنانچہ بتفصیل ایراد خواهد یافت بحضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ میرسد و سلسلہ هدایت و ولایت ایشان بحضرت سلطان طریقت و برہان حقیقت قطب آفاق شیخ صفی الحق والدین ابواسحق قدس سرہ العزیز کہ جد اعلیٰ این طبقہ است می پیوندد و آنحضرت در طریق طریقت و ارادت بحضرت شیخ تاج الدین ابراہیم زاهد گیلانی دارند و وفات شیخ زاهد در سیارود گیلان در سنہ ۷۰۰ وقوع یافت و ہم در آنجا مدفونست و سلسلہ حضرت شیخ زاهد بتوسط مشایخ کرام بحضرت امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین علی بن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ سر رشتہ امامت و هدایت اند منتهی میشود و حضرت شیخ صفی الدین ابواسحق غوث زمان

و قطب دوران و مرشد کامل اوان خود بوده اند و انوار ولایت و هدایت آنحضرت در زمان پادشاهان مغول چنگیزی ظهور یافته و طایفه مغول به آنحضرت اعتقاد تمام داشته اند و بسیاری از آن قوم را چنانچه در تاریخ گزیده ذکر کرده است از ایدای مردم باز میداشته اند در شرح مقامات قدسیه و کرامات علیه و حالات رفیعہ و ریاضات و مجاهدات آنحضرت مجلدات پرداخته اند و کتاب صفوة الصفا از مؤلفات ابن بزاز علیه الرحمہ از آن جمله است و آنحضرت بعد از نماز صبح دوشنبه دوازدهم محرم سنہ ۷۱۵ در زمان سلطان ابو سعید خان پسر الجایتو سلطان در دارالارشاد اردبیل جهان فانی را وداع کرده بسرای باقی انتقال نموده اند و در خطیرہ مقدسه منوره صفویہ اردبیل که از منشآت خلف صدق ایشان حضرت مرشد الکاملین و سلطان المحققین قطب الاوتاد شیخ صدر الدین موسی است و مطاف اهل ایمان و مقصد اهل عالمیانت مدفون شده اند .

اول پادشاهی که از این دودمان عالیشان بموجب آیه کریمہ هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات بر تمام ممالک ایران حکم فرموده بر تخت سلطنت و سریر خلافت عروج و صعود نمود و بر اعدا غالب آمد و سروران زمان و گردنکشان دوران غبار نعل مراکش توتیاسا در چشم کشیدند و ملوک اطراف بر درگاه عرش اشتباهش بجای غلامان کمر بندگی استوار کردند نواب کامیاب حضرت اعلی خاقان صاحبقران خسرو پادشاه نشان رافع ریات عدل و احسان ماحی آثار جور و ظنیان شهنشاه کشورستان باسط امن و امان الموفق من العزیز القوی معز الملطنة و الدنيا والدین ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادر خان الحسینی الصفوی انارالله برهانه است و آنحضرت پادشاهی بود در نهایت عظمت و جلال و غایت ابهت و کمال و در شجاعت و مردانگی

بمرتبه بود که باندك سپاه بر سر صد هزار سوار تاختی و در شكارگاه تنها بكشتن شیر و پلنگ و ببر شتافتی و در صلابت و مهابت چنان بود كه اركان دولت واعیان حضرت را در بارگاه رفیعش بی رخصت بار نبود و اعظم سلاطین را در مجلس منیعش زهره گفتار نی همانا كه در شأن عالی ایشان كمال اسمعیل گفته :: مهابت تو اگر بانك بر زمانه زند قطار هفته ایام بگسلند مهار و در كرم وجود بمشابه كه چون بار خانها و خزاین از اطراف رسیدی هم در بارگاه بخشیدی .

دست جودش نگذارد كه شود زر مجموع

زان پراكنده بود حرف زر از یكدیگر

مفاخر و مآثر حضرت اعلی یجد و شمار است اگر كسی متصدی بیان تفصیل آن شود كتاب علیحده در آن باب تألیف باید كرد و درین مختصر شرح حالات و بیان فتوحات آنحضرت و كیفیت وصول این خاندان ولایت نشان بسلطنت مؤید و دولت مغلد برسبیل اجمال تحریر خواهد یافت و بعد از این هرجه كه حضرت اعلی گفته میشود مراد آنحضرتست و نسب شریف آن حضرت بدین ترتیب است .

شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدر الدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ صدر الدین موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن فیروز شاه قرین كلاه بن سید محمد بن شرف شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید محمد بن سید محمد اعرابی بن سید ابو محمد قاسم بن ابوالناعم حمزه بن الامام الهمام موسی الكاظم

صلوات الله عليهم اجمعين وآبای رفیع الدرجات حضرت اعلیٰ همه صاحب ولایت و هدایت و کرامت بوده اند و همیشه عالمان از نور ارشاد و تربیت ایشان از ترك و تازیك روز بروز و ماه بماه و سال بسال زیاده می گشته اند اما ابتدای سلطنت این طایفه قدسیه در زمان حضرت سلطان جنید بوده و شرح این حال برسبیل اجمال و ایجاز آنکه چون نوبت ارشاد بحضرت سلطان جنید که پدر دوم حضرت اعلیٰ است رسید آنحضرت داعیه سلطنت صوری فرمودند و در تقویت دین مصطفوی و ترویج مذهب حق مرتضوی علیه السلام کوشیدند و پیوسته تحریص ارباب ارادت و لشکر زیادت میگشت و چون پادشاه زمان میرزا جهانشاه از طبقه سلاطین عراقوینلو برداعیه ایشان اطلاع یافت بسبب توهم زوال ملك آن حضرت را از قلمرو خود عذرخواست و آنحضرت باجمعی کشیر از ارباب ارادت بجانب حلب رفتند و بعد از مدتی بدیار بکر که والی آنجا امیر کبیر ابوالنصر حسن بیک بود و با میرزا جهانشاه مخالفت مینمود تشریف بردند حسن بیک بقدّم اعزاز و تعظیم استقبال ایشان نمودند و بمصاهرت با آن حضرت مفاخرت جسته خواهر اعیان خود مهد علیا خدیجه بیگی آغا را در حباله نکاح آنحضرت در آوردند حضرت شاه صفدر ابوالغازی سلطان حیدر ازین خاتون متولد شد و حضرت سلطان جنید بعد از چند وقت بامردم بسیار از دیار بکر بعزم غزوّه کفار بطرف طرابوزان رفتند و با کفار آنجا غزا کردند و از آنجا مراجعت نموده به مملکت شیروان درآمدند امیر خلیل که والی شیروان بود از استیلا و استعلاّی ایشان ترسید و لشکر بسیار مقابل ایشان فرستاد و میان فریقین جنگ عظیم دست داد حضرت سلطان جنید شهید شدند و به مقتضای آیه کریمه وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ یَقْتُلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْیَاءٌ وَلَٰكِنْ لَا یَشْعُرُونَ بحیات جاودانی فایز و واصل شدند

بعد از ایشان حضرت سلطان حیدر بر مسند ولایت و ارشاد بجای
 پدر بزرگوار برآمدند و زمرهٔ مریدان و معتقدان سر نیاز بر عتبهٔ
 اقبال آنحضرت نهادند و امیر کبیر حسن بیگ که بعد از میرزا
 جهانشاه سلطنت و پادشاهی ایران بدو تعلق گرفته بود از وفور
 اخلاص که بآن خاندان ملایک نشان داشت مجدداً بمصاهرت
 یا آنحضرت که همشیره زادهٔ او بود میل فرمود و دختر خود
 بلقیس زمان علمشاه خاتون را به آنحضرت بعقد شرعی تزویج
 نمود حضرت اعلیٰ شاه هدایت پناه ازین خاتون بوجود آمده
 ولادت همایون آنحضرت در اول صباح روز سه شنبه بیست و پنجم
 رجب سنه ۸۹۲ با شواهد پادشاهی و اقبال و قراین جهانگشائی
 و سلطنت و کمال شرف و وقوع یافته حضرت شاه ابوالغازی سلطان
 حیدر در زمان سلطنت یعقوب بیگ که مذکور شد بمملکت
 شیروان نهضت فرمودند شیروانشاه فرخ یسار بن امیر خلیل
 مغلوب و منکوب گشت و از یعقوب بیگ استمداد نمود یعقوب بیگ
 با آنکه خویش بود راه صواب گم کرده سلیمان بیگ بیجن را
 یا لشکر بسیار بمدد شیروان شاه فرستاد تا با آنحضرت در حدود
 تبرسران جنگ عظیم کردند و خلق بسیار از طرفین کشته شدند
 و درین جنگ بموجب اذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة و لایستقدمون
 از کمان قضا و قدر تیری بحضرت سلطان حیدر رسید و آنحضرت
 جرعهٔ شهادت بدستور آباء رشید از جام و ما منّا الا مقتول شهید
 در کشید و بدار جنان و روضهٔ رضوان خرامید و این واقعهٔ هایل
 در شعبان سنه مذکوره وقوع یافت کار دنیا خود چنین است
 همیشه زمرهٔ انبیا و ائمهٔ هدی علیهم افضل التحیه و الثناء و طبقةٔ اصفیاء اولیا
 ازو جفاها دیده و ستمها کشید اند .

چیست دنیا سرای آفت و شر ☞ خانهٔ محنت و مکات ضرر
 نیست دروی وفا و یاری و یار ☞ دیده و آرزو دودهٔ بسیار

بعد ازین واقعه یعقوب بیک شاهزادگان آنحضرت را که هریک ماه آسمان سلطنت و مهر سپهر ولایت و هدایت بودند بجانب اصطخر فارس فرستاد و اوقات شریف ایشان قریب چهار سال و نیم در آن دیار گذشت دشمنی آل پیغمبر و قصد خاندان حیدر مثل سم قاتل و زهر هلاهل است لاجرم یعقوب بیک در عنفوان جوانی بمرد و پسرانش بعد از او کشته شدند و نسلش بر افتاد و طبقه آق قوینلو عنقریب بقور نواب کامیاب حضرت اعلی گرفتار شده و اکثر آن طایفه از شمشر آبدار غازیان ظفر آثار بدارالبوار رفتند التمه چون نوبت سلطنت آق قوینلو برستم بیک رسید حضرات شاهزادگان را از قلعه اصطخر فارس بآذربایجان طلبید و حضرت شاهزاده سلطان علی پادشاه چنانچه سابقاً در احوال رستم بیک گذشت از غدر رستم بیک بعرشهادت فایز گشت و درین فتنه حضرت اعلی در اواخر شهر ۸۹۸ بطرف گیلان تشریف بردند و پادشاه گیلان حضرت سیادت منقبت کارکیا میرزا علی نسبت بآنحضرت در مقام خدمتگاری و جان سپاری در آمده لوازم اعزاز و اکرام بتقدیم رسانید حضرت اعلی مدت شش سال در گیلان توقف فرمودند و چون دولت آق قوینلو ضعیف گشته در ممالک ایران هرج و مرج پدید آمد مردم عالم پامال ظلم و عدوان گشتند و نهب و غارت شیوع یافت و کار عالم از نسق و نظام بیفتاد و رایات نصرت آیات شاهی بعون الهی در اواسط محرم سنه ۹۰۵ بعزم تسخیر ممالک ایران و اطفاء نایره ظلم و طغیان در حرکت آمد و در اردوی سامان از حدود دیلمان کارکیا میرزا علی را وداع کرده از گیلان بیرون آمد و قشلاق در ارجوان از مملکت استاره گرفتند و در بهار از آنجا بطرف اردبیل تشریف بردند و از آنجا بطرف آذربایجان و ارزنجان نهضت فرمودند و در آنجا از طوایف مریدان

و معتقدان و صوفیه قدیم قریب هفت هزار کس از استاجلو و شاملو و تگلو و روساق و روملو و ذوالقدرلو و انشار و قاجار و صوفیه قراچه داغ و غیرهم دربارگاه سلطنت سپاه آنحضرت جمع آمدند و حضرت اعلی در اوایل سنه ۹۰۶ با غازیان ظفر پناه بدولت و اقبال ظهور فرموده و بدفع شروانشاه متوجه مملکت شیروان گشتند و در آن دیار با شروانشاه فرخ یسار محاربه نمودند ظفر و نصرت یافتند درین جنگ شروانشاه کشته شد.

گرزانکه بدکنی تو میندارکان بدی گردون فرگذاردو دوران رها کند قرض است فعلهای تودریش روزگار در هر کدام روز که باشد ادا کند فرخ یسار بعد از پدرش امیر خلیل در سنه ۸۶۸ بسطنت شیروان رسیده بود و مدت سلطنت او سی و هفت سال امتداد یافت بعد از آن مردم شیروان در بعضی از حدود آنجا بهرام بیک بن فرخ یسار را به پادشاهی قبول کردند قریب یکسال و نیم سلطنت داشت و در گذشت و بعد از وی غازی بیک بن فرخ یسار در سنه ۹۰۷ بسطنت معین شد و او نیز قریب یکسال پادشاه بود وفات یافت بعد از او شیخشاه بن فرخ یسار در سنه ۹۰۸ پادشاه شد و مدت بیست سال در سلطنت آندیار کامرانی کرد و در روز شنبه هیجدهم رجب سنه ۹۳۰ وفات یافت بعد از او یسرش سلطان خلیل در شیروان پادشاه شد و مدت یازده سال و چند ماه سلطنت کرده و دختر حضرت اعلی پادشاه گتیم ستان شاه اسمعیل بهادرخان را در نکاح آورد و در روز جمعه نهم جمادی الاول سنه ۹۴۲ وفات یافت و حضرت اعلی بموجب آیه کریمه توتی الماک من تشاء و تنزع الماک ممن تشاء بعد از فرخ یسار بر تخت سلطنت شیروان برآمدند و در آن سال قشلاق همایون در محمودآباد شیروان گرفتند درین قشلاق جناب وزارت پناه امیر شمس الدین زکریا که سالهای بسیار وزارت

سلاطین کرده بود بشرف بساط بوسی نواب کامیاب اشرف
اعلی مفتخر و سرافراز گشت و عنایات شاهانه شامل حال
او شد و منصب وزارت دیوان اعلی بدو شفقت فرمودند و
او را کلید آذربایجان خواندند و منصب صدارت بجناب مولانا
شمس الدین گیلانی که بقدمت خدمت موصوف بودند عنایت شد
و از طبقه غازیان ظنر نشان حسین بیک لله شاملو و ابدال بیک
دده امیرالامرا و صاحب اختیار بودند بعد ازین درشهور ۹۰۷
بقصد الوند بیک و تسخیر مملکت آذربایجان از شیروان نهضت
فرموده در حدود نخجوان در موضع شرور با الوند بیک و امرای
آق قوینلو جنگ کردند و مظفر شدند از امرا و لشکر آق -
قوینلو قریب هشت هزار مرد درین جنگ کشته شدند و الوند
بجدود دیار بکر گریخت حضرت اعلی نزول اجلال در دارالسلطنه
تبریز فرمودند و سریر سلطنت آذربایجان بشکوه پادشاهی ایشان
زیب و زینت گرفت و رؤس منابر و وجوه دنایر بنام هدایت
فرجام حضرات دوازده امام علیهم الصلوٰۃ والسلام والقباب همایون
مشرف گشت و مردم بمذهب اهل بیت درآمدند و بتساج و هاج
دوازده امام علیهم السلام که از سقراطات قرمزی ترتیب یافته
سرافراز شدند و خلایق از جور ظلم اهل عدوان خلاص شده
یعنی مرحمت و عدالت حضرت اعلی در مهد امن و امان آسایش
یافتند و زمانه بسلامت حال بدین مقام مترنم گشت :

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی

که سایه بر سرش انداخت خسرو غازی
شکوه شهر شاهین همتش بشکست ۱۰۰ دل عقاب سپهر از بلند پروازی
فلک کلاه غرور این زمان ز سر بنهد ۱۰۰ که هست افرش بر سر سرافرازی
چنان بساخت جهان راهوای معدلتش ۱۰۰ که از طبیعت اضداد رفت ناسازی
از آنکشت که گستاخی کند پس ازین ۱۰۰ سحر به پرده دری یاصبا بغازی

بعد ازین صولت غازیان ظفر نشان بنوعی در دلها اثر کرد که مخالفان بمجرد آوازه ایشان از اقلیمی باقلیمی گریختند درین سال قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در بهار لشکر بجانب ارزنجان در حرکت آمد تا حدود مملکت ذوالقدر که والی آنجا علاء الدوله ذوالقدر بود رفتند و در غایت ایشان الوند بیک به تبریز آمد چون نواب کامیاب اعلی برین اطلاع یافتند در اوایل سنه ۹۰۸ به ایلغار بجانب تبریز توجه فرمودند الوند بیک از وصول لشکر ظفر اثر خبر یافت فرار کرده پیغداد رفت و از آنجا بدیاربکر افتاد و آنجا در شهر سنه ۹۱۰ وفات یافت چنانچه سابقاً مذکور شد و مملکت آذربایجان باتوابع از خبث وجود اتادی پاک گشت و قشلاق در تبریز گرفتند پس ازین در اواخر شهر سنه ۹۰۸ موکب ظفر لوا بعزم دفع سلطان مراد پسر یعقوب بیک آهنگ عراق کرد و بعد از طی مراحل و منازل در روز شنبه ۲۴ ذی الحجه سنه مذکوره در حدود همدان با سلطان مراد که حضرت اعلی او را نامراد خوانده بودند محاربه فرمودند و نصرت یافتند و قریب ده هزار کس از آق قویونلو درین جنگ کشته شدند و حضرت اعلی از عقب نامراد که بطرف فارس گریخته بود توجه فرمود و در ماه ربیع الاول سنه ۹۰۹ در شیراز نزول اجلال فرموده و ممالک عراق و فارس و کرمان بتصرف نواب کامیاب همایون درآمد و نامراد از فارس پیغداد گریخت و درین سال قشلاق همایون در قم گرفتند و جناب وزارتآب ملک شرف الدین محمود جان دیلمی قزوینی که بانواع فضایل و خصایل اتصاف داشت در وزارت شریک جناب امیر شمس الدین زکریا شد و چون از حسین کیای جلاوی که مدتها حاکم فیروزکوه و دماوند و خوار و سمنان بود نصیحت خواهر شد و بری آمده بود و الیاس بیک ایقوت اعلی را که از جانب حضرت اعلی آنجا حاکم بود بقتل

آورده و مردم آنجا را غارت کرده و جمعی از بقية السيف طايفه آق قوینلو نزد او جمع شده بودند حضرت اعلى در او اخر زمستان این سال در دوازدهم رمضان بتصد قلع و قمع او از قشلاق قم بیرون آمدند و از راه دیر و کاخ ایلغار نموده درری نزول فرمودند و از آنجا پیاپی قلعه گاخندان که در دست مخالفان بود در آخر شهر مذکور نصبت نمودند درین منازل قاضی محمد کاشی در صدارت شريك مولانا شمس الدین گیلانی گشت و روز بروز کارش در ترقی بود فی الجمله غازیان نظام در دوروز فتح قلعه مذکوره نمودند در دوم شوال مردم قلعه را بقتل آوردند و در دماوند نهب و غارت و قتل نام رفت و در منتصف شوال قلعه فیروز کوه را در حصار گرفتند و تا مدت پانزده روز در میان اهل حصار و غازیان خطر کردار قتال وجدال بود بعد از پانزده روز علی کیای ضماندار که کوتوال قلعه بود بشرف عتبه بوسی مشرف شد و قلعه را تسلیم کرده و بجان امان یافت و از مردم این قلعه هرکس سپاهی بود بقتل رسیدند و هرکس از جمله رعایا بود خلاص شد حضرت انای بعد از فتح قلعه از راه هبله رود پیاپی قلعه استا که حسین کیای جلاوی و مراد بیک جهان شاملو و مردم بسیار بدانجا تحصن نموده بودند نزول ابلال فرموده قریب یکماه در حرب و قتال اشتغال داشتند در آخر آب هبله رود را که اهل قلعه از آن سیراب میشدند از ممر اصلی انداخته از ایشان باز گرفتند اهل قلعه مضطرب شدند و از تشنگی به سرحد مرگ رسیدند تا آنکه حسین کیای جلاوی با مراد بیک و توابع در اوایل ذی حجه سته مذکوره از قلعه بیرون آمدند مراد بیک را با آتش بسوختند و حسین کیا را در قفس کرده عذاب می نمودند و او خود را در قفس کشته در منزل قوده ری جسد او را نیز بسوختند و دیگران طعمه شمیر غازیان طفر نشان گشتند

و قلعه را خراب کردند درین یورش قریب هزارکس از مغالغان
 بقتل آمدند مؤلف این مختصر درین سفر در رکاب ظفر
 انتساب بوده و مشاهده این وقایع مینموده و در زمانی که
 در حوالی قلعه استا که مخیم عساکر نصرت مآثر شده بود والی
 استرآباد محمد حسین میرزا نه والدش سلطان حسین میرزای
 بایقرا بود و در آن ایام پادشاه تمام خراسان بود و کار کیا
 سلطان حسن برادر حضرت کارکیا میرزا علی پادشاه گیلان
 بصدق نیت و اعتقاد درست بشرف رکاب بوس سرافراز گشتند
 و بعد از فتح قلعه چون اردوی همایون بری مراجعت فرمود
 عاطفت خسروانه شامل حال ایشان شد و بتاج زر و کمر شمشیر
 مرصع و چارقب و اسب وزین طلا اختصاص یافتند محمد حسین
 میرزا با فوجی از لشکر ظفر اثر با استرآباد معاودت نمودند و برادر
 او مظفر حسین میرزا که در غیبت اودر استرآباد مستقل شده بود
 از ومنهزم شده بهرات نزد پدر رفت و استرآباد یکبار دیگر
 بتصرف محمد حسین میرزا درآمد و آن مملکت تا آخر عمر در
 تصرف او بود و کارکیا سلطان حسن در ساوجبلاغ رخصت انصراف
 بجانب گیلان یافت و در محرم سنه ۹۱۰ اردوی گردون شکوه
 به بیلاق خرقان و تخت سلیمان نزول یافتند و بعیش و عشرت و
 شکار گذرانیدند و پائیز متوجه اصفهان گشتند و از وقایع این سال
 یکی آنست که کارکیا سلطان حسن در حدود دیلمان با برادرش
 کارکیا میرزا علی که پادشاه گیلان بود اظهار مخالفت کرد کیا
 فریدون را که از جانب کارکیا میرزا علی وکیل السلطنه بود در
 موضع شلندر در حدود دیلمان بکشت کارکیا میرزا علی سلطنت
 برو گذاشته و عبادت اختیار کرد دیگر آنکه شخصی که او را
 رئیس محمد کرهی میگفتند در قدرت آق قوینلو ابرقوه بدست
 آورده بود و بر یزد مستولی شده حضرت اعلی بجهت دفع او

متوجه یزد شدند و تفصیل این حال آنست که در آن ایام که نامراد شکست یافت و بجانب شیراز و بغداد گریخت مرادیک بایندر که والی یزد بود چون خبر شکست آق قویونلو بدو رسید یزد را گذاشته بجانب هرات رفت و در غیبت او خواجه سلطان احمد ساروهی که وزیر او بود یزد را ضبط نمود و حضرت اعلی بعد از فتح نامراد حکومت یزد را بحسین بیک لله تقویض فرمود و او جوقة بیک نامی را که از طبقات شاملو بود بامعدودی چند از غازیان بداروغگی یزد فرستاده بود سلطان احمد ساروهی استقبال نموده او را به یزد آورد بعد از چند روز داروغه را در حمام کشته و هرکس از غازیان همراه او بود بقتل آوردند و باجمعی از پیاده ها بر یزد مستولی شده و این خبر در ابرقوه بر رئیس محمد کرهی رسیده بود از ابرقوه بدود یزد آمده بود و سلطان احمد ساروهی را محاصره کرد و بعد از مدتی یزد را گرفته و سلطان احمد ساروهی را با جمیع پیاده ها بقتل رسانید در یزد و ابرقوه حاکم مطلق العنان گشت چون اینحال بر ضمیر منیر همایون واضح شد در ماه رجب سنه مذکوره با عساکر نصرت مآثر متوجه تسخیر یزد شدند و تا ماه رمضان دریای حصار یزد با مخالفان بقتال و جدال اشتغال داشتند و بتأیید الهی و اقبال شاهی یزد مفتوح شد و رئیس محمد کرهی را بسوختند دیگر آنکه بعد از فتح یزد حضرت اعلی با عساکر نصرت مآثر ایلغار نموده تاخت بجانب طبرستان بردند و قریب یک هفته در آنجا توقف فرمودند و هفت هزار کس در آن حدود بقتل آمده بود و آوازه ایشان در تمام خراسان شایع گشت و پادشاه خراسان سلطان حسین میرزا بایقرا با فرزندان و امرا در اضطراب افتادند حضرت اعلی بعد از یک هفته از طبرستان بخراسان آمدند و در محرم سنه ۹۱۱ در تابستان از حوالی همدان گذشته تا تاخت

سليمان سير فرمودند وبعيش و عشرت گذرانيدند و درين اوقات فرمان هميون عز اصدار يافته بود كه هر كس در جنگ سلطان حيدر با مخالفان همراه بوده باشد و بشبوت رسد او را بقتل آورند و پرسش اين قضيه را بابدال بيك دده كه در آنوقت غورچي باشي بود رجوع فرمودند و بدين سبب بسيارى از مردم بقتل آوردند و درين سال قشلاق همايون در طارم افتاد و در اثنای قشلاق خبر فترت پادشاهان گيلان بمسامع جلال رسيد و آنچنان بود كه جمعى از مردم گيلان با كاركا ميرزا على در خفيه اتفاق كردند و در شب پنجشنبه چهارم رمضان سنه مذكوره در رانكو بر سر كاركا سلطان حسن رفتند و اورا در جامه خواب بگشتند يكسال و نيم پادشاهى گيلان كرده بود و در همين شب اين خبر بلاهيجان رسيد امرای سلطان حسن با لشكر لاهيجان اتفاق نمودند و در روز برانكو آمدند و كاركا ميرزا على را بقتل رسانيدند كاركا ميرزا على قريب ۲۸ سال باستقلال پادشاه گيلان بود و در زمان پدر ييست و دو سال ديگر سلطنت لاهيجان بدو تعلق داشت و ولى عهد پدر بود ولادت او در روز جمعه ۱۹ رمضان سنه ۸۴۷ برانكوى بود و او پادشاه عابد بود بالجمله زمانى كه اين وقايع در گيلان روى نمود كاركا سلطان احمد پسر كاركا سلطان حسن در اردوى همايون بود و حضرت اعلى عنايت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل او فرموده سلطنت گيلان بدو رجوع فرمودند و جمعى از غازيان ظفر نشان همراه كاركا سلطان احمد كرده اورا پيادشاهى گيلان فرستادند چون كاركا سلطان احمد بحدود رانكوه رسيد امرای پدرش كه كاركا ميرزا على را كشته بودند باستقبال او بيرون آمدند و چون به كاركا سلطان احمد نزديك شدند از اسب فرود آمدند كه پاى بوس نايند كاركا سلطان احمد فرمود تا همه را بقتل آوردند و در رانكو نزول

کرده بر تخت سلطنت نشست و قریب بیست سال در پادشاهی بماند و در روز دوشنبه دوم شعبان سنه ۹۴۰ وفات یافت و هم در قشلاق طارم حضرت اعلیٰ بعضی امرا را از راه خلخال بر سر امیر حسام الدین والی رشت فرستاد و خود با عساکر نصرت مآثر از راه طارم متوجه رشت شدند امیر حسام الدین جمعی را بشفاعت باردوی همایون فرستاد و شیخ نجم رشتی که از مقربان حضرت اعلیٰ بود شفیع مردم رشت شد و گناه ایشان را در خواہ کرد التماس او را قبول فرموده از گناه ایشان در گذشتند و باردوی همایون که در موضع زگرد و آلتون کش بود معاودت فرمودند و چلیپایک خلخالی که والی طارم بود بغضب حضرت اعلیٰ گرفتار شد و درین قشلاق بقتل رسید و در شانزدهم ذیحجه این سال پادشاه خراسان سلطان حسین میرزا بایقرا وفات کرد و پسرانش بجای او نشستند چنانچه سابقاً مذکور شد و حضرت اعلیٰ در بهار از طارم بسلطانیہ تشریف بردند و در شهر سنه ۹۱۲ شکارکنان بآذربایجان رفتند و قشلاق در خوی فرمودند و درین سال امرای عظام را با صارم کرد جنگ شد و عبدی یک شاملو و ساروعلی مهرداد کشته شدند و در محرم سنه ۹۱۳ شاهی یک بخراسان آمد پسران سلطان حسین میرزا از و شکست یافته بدیع الزمان میرزا با برادران ابن حسین میرزا و فریدون حسین میرزا بعراق آمدند و بز عتبه بوسی همایون مفتخر و سرافراز گشتند شرح اینصورت و مآل حال ایشان سابقاً ایراد یافته و در بهار این سال حضرت اعلیٰ بجانب ذوالقدر نهضت فرمودند و با جمیع امرا و عساکر از حدود قیصریہ روم گذشته بر سر تلاء الدولہ ذوالقدر رفتند کہ حضرت اعلیٰ اورا الا دانه میگفتند فرار نموده بکوههای ذوالقدر رفت و غازیان ظفر آثار الکای اورا غارت کردند و حضرت اعلیٰ با ظفرو نصرت بآذربایجان

آمد و در حین مراجعت امیر بیک موصولو که از جانب آق قوینلو مدتها والی دیار بکر بود با اقوام و اتباع و اویماق موصولو بغز بساط بوسی همایون مفتخر گشت و هدایای بسیار بموقف عرض رسانید و دیار بکر داخل محروسه شد و ایالت آنجا به پیر محمد خان استاجلو قرار گرفت و او مدت هفت سال در آن دیار حکومت کرد و علاء الدوله ذوالقدر مکرر لشکر بر سر او فرستاد و میان ایشان محاربات واقع شد و همه بار محمد خان غالب آمد و پسر علاء الدوله درین محاربات بقتل آمد و محمد خان رتبه بزرگ یافت و مال حال او بعد از این خواهد آمد و حضرت اعلی امیر بیک موصولو را بمنصب مهررداری همایون سرافراز گردانید و در سنه مذکوره قشلاق عساکر همایون درخوی و سلماس اتفاق افتاد بعد از این در سنه مذکوره حضرت اعلی عازم عراق عرب شدند باریک بیک پرناک والی بغداد بود چون از وصول رایات ظفر آیات خبر یافت نامراد را برداشته بحدود روم و شام گریخت و بغداد با سایر بلاد عراق عرب بی قتال و جدال مفتوح شد و بسیاری از مخالفان در آن سال در آندیار از شمشیر آبدار غازیان ظفر آثار گذشتند چنانچه در دجله بجای آب خون جاری بود و ایالت عراق عرب با توابع بخادم بیک امیردیوان ارزانی داشتند و او را خلیفه الخلفا لقب کردند و جناب سیادتآب سید محمد کمونه را که از کبار نقبای سادات عراق عرب بود و باریک بیک او را در چاه بند کرده بود از قید خلاص کرده تولیت نجف اشرف و حکومت بعضی از بلاد عراق عرب بدو شفقت فرمودند حضرت اعلی بعد از فتح آندیار و تشرف بشرف زیارت و رعایت معتکفان عتبات جنات آیات و تعیین حفاظ و مؤذن و خدام و قنادیل طلا و نقره و فرشهای لایق و آنچه از ضروریات بود بر آن آستان های منوره مسلم داشتند و زر بسیار بطبقات مردم آنجا شفقت

فرموده بسیاری از مخالفان و معاندان و حکام اعراب در آن محال بقتل رسیدند و چند روز در شهر شوشتر و حویزه توقف همایون اعلی واقع شد و از آنجا از راه کوه کیلویه بشیراز آمدند و درین ولا منصب امیرالامرائی و رتق و فتق و مهمات ممالک محروسه بشیخ نجم مقرر شد و مهر او در دیوان اعلا بر بالای مهر جمیع امرا زدند و او دست امرا و ترکان بر بست و مدار بر حساب نهاد و در اوایل شهرورسنه ۹۱۵ از شیراز متوجه عراق عجم گشتند و قاضی محمد کاشی که در دیوان اعلی منصب صدارت با امارت بهم جمع کرده بود و خونهای ناحق ریخته و بانواع فسوق اقدام نموده حکومت یزد و کاشان و خلی از محال عراق عجم بدو مرجوع بود در این اوقات حکومت شیراز نیز بدو تعلق گرفته بود بواسطه ظلم و ستم گرفتار شد و در ماه صفر بقتل رسید و هم درین سال ابدال یک دده که صاحب الکای دارالموحدین قزوین و ساوجبلاغ و خوار و ری بود عزل شد و جای او را بزینل خان شاملو عنایت فرمودند و منصب صدارت بلامشارکه بجناب سیادت مات میرسید شریف شیرازی که از دخترزاده های عالیجناب استاد المحققین صاحب التصانیف الفایقه میرسید شریف علامه بود تفویض نمودند وزارت بمیریار احمد خوزانی و استیفا بمولانا شمس اصفهانی شفقت فرمودند و اردوی همایون بجانب آذربایجان حرکت فرموده و چند روز در تبریز توقف فرمودند و در آنجا حسین یک لله را که منصب امیرالامرائی و امیر دیوانی داشت از امارت عزل فرمودند و الکا و نوکران او را بمحمد یک سفره جی استاجلو ارزانی داشتند و بعد از این او را چلیان سلطان لقب کردند و از تبریز متوجه خوی شدند چون در موضع خامنه از حدود شبستر نزول اجلال واقع شد شیخ نجم گیلانی در آن منزل بمرض ذات الجنب در گذشت جسد او را بموجب فرمان همایون اعلی بنجف اشرفه

قتل کردند و منصب او بمیریار احمد خوزانی تفویض فرمودند و او را نجم ثانی لقب کردند و بر جمیع امرا تقدیم فرمودند و موکب هایون درخوی نزول نمود و بعد از چند روز در اثنای زمستان بجانب شروان نهضت کردند تا در بند با کویه رفتند و قلاع آندیار مفتوح گشت و در بهار بدولت و اقبال بآذربایجان معاودت فرمودند و چون خاطر خطیر و ضمیر منیر هایون از انتظام امور مملکت آذربایجان و عراقین و فارس و کرمان و دیار بکر باز پرداخت تسخیر ممالك خراسان را وجهه همت عالی نهمت ساخته و لولای اقلیم گشای بدفع شیبک خان ازبک که بر بلاد خراسان مستولی شده بود در او واسطه شهر سنه ۹۱۰ متوجه خراسان گشت شیبک خان ازبک از توجه ایشان خبر یافته در آخر رجب سنه مذکوره در روزی که قمر در طریقه محترقه بود از هرات بمرو رفت و تحصن بقلعه مرو نمود حضرت اعلی باجمیع امرا و عساکر بعد از تشرف بشرف زیارت حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه الکرام استمداد همت از آن آستان ملایک آشیان نموده در بیستم شعبان سنه مذکوره نزول اجلال در ظاهر مرو فرمودند و یکدور روز میان غازیان ظفر نشان و ازبکان جدال و قتال دست داد و چون صرفه جنگ بامخالفان در آن مکان نبود از پای حصار کوچ کرده یک منزل پس نشستند شیبک ازبک اینصورت را حمل بر فرار کرده دارشد با قریب پانزده هزار کس از حصار بیرون آمده از عقب لشکر ظفر اثر ایلغار کرده رسید حضرت اعلی بتوفیق ربانی و تأیید یزدانی تحیه میمنه و میسر فرموده و در یک منزلی مرو با شیبک خان ازبک جنگ کرد از صبح تا وقت زوال جنگ واقع شد و قریب ده هزار کس از ازبک درین جنگ کشته شدند و شیبک خانرا در موضع حرب مرده یافتند و سرداران ایشان رادستگیر

کرده گردن زدند و این فتح بزرگ در روز جمعه بیست و ششم شعبان سنه مذکوره اتفاق افتاد و تمام خراسان بتصرف بندگان درگاه فلك اشتباه در آمد و لشکر منصور غنایم نام محصور گرفتند منشیان بلاغت شعار شرح این فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامکار تواند بود بقلم گهربار گرفته فتح نامها بعراق و فارس و آذربایجان و کرمان و بغداد و خوزستان و دیار بکروشروان و هندوستان و طبرستان و شام و روم فرستادند عسا کر خضر مآثر سه روز مرورا که مسکن ازبکان بود غارت کردند و بعد از سه روز عنایت پادشاهانه شامل حال عجزه و مساکن آنجا شده برایشان ببخشودند و آن مملکت را بابدال يك دمه ارزانی داشتند. و درین سال قشلاق هایون در شهر هرات واقع شد و در بهار سنه ۹۱۷ اردوی گردون شکوه بعزم تسخیر ماوراء النهر در حرکت آمد و بعد از طی منازل و مراخل حدود آب آمویه مخیم عسا کرنصرت مآثر شد سلاطین ازبک یناه بامیرالامرای ذوی الاقتدار برده طلب شفاعت کردند حضرت اعلی شفاعت ایشان را قبول نموده بدولت و اقبال معاودت فرمودند و شهر هرات را بحسین بيك لله ارزانی داشتند و عازم عراق شدند و چون شهریار منزل هایون شد قریب پانزده هزار کس از طایفه تکلو که در روم خروج کرده بودند و با امرای روم مکرراً جنگ کرده غالب آمده و خیلی از مجال روم غارت کرده و قریب یانصد کس را از تجار در حدود ارزنجان بقتل در آورده مالهای ایشانرا تاراج کرده درین وقت بهز زمین بوس سرافراز گشتند حسب فرمان هایون سرداران ایشانرا بواسطه حرکت شنیعه که از ایشان صدور یافته بود سیاست فرمودند و دیگران را بر امرای قسمت کردند و ملازم ساختند و قشلاق هایون در قم واقع شد در این قشلاق سلاطین مازندران بتقیل آستانه علیه سرافراز

گشتند و مبالغ پنجاه هزار تومانی بر رسم پیشکش بموقف عرض رسانیدند و هم درین قشلاق جناب سیادتآب امیر سید شریف شیرازی بجهت احراز سعادت زیارت مشاهد مقدسه حضرات ائمه هدی علیهم افضل التحية والثناء متوجه عراق عرب شد و منصب صدارت در اوایل ذی حجه سنه مذکوره بعالیجناب سیادت و نقابت پناه عرفان دستگاه امیر ظهیرالدین عبد الباقی یزدی که از احفاد حضرت عارف ربانی میر نعمت الله کرمانی بود مفوض و مرجوع شد و در عشر آخر ذی حجه این سال میر یار احمد اصفهانی که به نجم ثانی ملقب بود بهزم تسخیر ماوراءالنهر از قم متوجه خراسان گشت و در بهار سنه ۹۱۸ موکب همایون از قشلاق میرون آمده بطرف تخت سلیمان و ییلاقات آنحدود نهضت فرمودند و درین سال چند واقعه روی نمود اول واقعه قدرت روم است و آنچنان بود که پادشاه آنجا ایلدرم با یزید پسر سلطان محمد رومی سه پسر داشت سلطان احمد و سلطان سلیم و سلطان قرخ هر یک از فرزندانرا طرفی از روم داده بود و قریب سی و سه سال در پادشاهی آنجا بسر برده و درین سال جماعت نیکچری با بعضی از لشکر روم اتفاق کردند ایلدرم با یزید را از سلطنت معزول ساختند و سلطان سلیم را پادشاهی برداشتند و او بعد از آنکه در سلطنت متمکن شد برادران را بکشت و پدرش نیز در همین سال درگذشت بعد ازین سلطان سلیم بر تمام ملک روم مستولی شد و هم درین سال امیر زکریای وزیر در خراسان وفات یافت و در مشهد مقدس مدفون شد و دیگر آنکه نجم ثانی درین سال بابسیاری از امرا و لشکر چون از آب آمویه گذر کردند میرزا بابر از اولاد تیمور که پادشاه غزنه و حدود هند بود بمدد عساکر منصور آمده یازدهوی نجم ملحق شد و باتفاق از راه دربند آهین گذشته

بظاهر قرشی نزول نمودند و آن شهر را بجنگ گرفته در آنجا قتل عام و غارت کردند و مولانا بنائی شاعر از جمله مقتولات آنجاست بعد از تسخیر قرشی از آنجا کوچ کرده از حدود بخارا گذشته پیاپی قلعه غجدوان که تمرسلطان پسر شیک در آنجا بود فرود آمدند عبید سلطان که برادرزاده شیک خان بود از بخارا بمدد تمرسلطان آمده بود بدو ملحق شد و جانی یک نیز با لشکر خود بدیشان پیوست میان ایشان و لشکر امیرنجم جداول آب واسطه بود بعضی از امرای ذوی الاقدار صرفه جنگ درین مقام ندیدند نجم ثانی قبول نکرد و با ازبکان در پای حصار غجدوان مقاتله و محاربه رفت شکست بر غازیان افتاد و نجم ثانی با بسیاری از امرای کبار درین جنگ کشته شدند و میرزا بابر بجانب غزنه و حدود هند بمملکت خود گریخت و لشکر بسیاری در وقت فرار تلف شدند و اموال و اسباب بیشمار بدست ازبک اقداد و تمرسلطان و عبید سلطان بخراسان آمدند و تمام بلاد خراسان بهم برآمد و حسین بیک لله هرات را گذاشته از راه سیستان بکرمان آمد و این محاربه در روز سه شنبه هفتم رمضان سنه مذکوره روی نمود چون این خبر در اصفهان که قشلاق همایون بود بذروه عرض رسید بعضی از امرارا بیشتر بخراسان فرستادند و فرمان حصار لشکرهای ممالک محروسه نافذ شد و در بهار سنه ۹۱۹ بعزم دفع مخالفان از موضع قشلاق نهضت فرمودند و محالی از محال شهریار لشکرگاه پادشاه جم اقدار شد منصب امیرالامرائی که بنجم ثانی متعلق بود بعالیجناب میر عبدالباقی شفقت فرمودند و منصب صدارت همچنان بعالیجناب میر سید شریف شیرازی قرار یافت و چون اردوی گردون شکوه بحدود مشهد مقدس رسید تمرسلطان و عبید سلطان که در شهر هرات بودند از توجه همایون واقف شدند بماوراءالنهر گریختند

و ابدال يك دده كه صاحب الكای مرو بود در وقت فترت خراسان مرو را انداخته گریخته بود اورا جامه زنان دربر و مقنعه بر سر کردند و بر درازگوشی سوار کرده بادف و نی بجهت عبرت لشکریان دراردوی همایون گردانیدند بعدازین نزول حضرت اعلی درظاهر شهر هرات واقع شد و بتجدید ممالك خراسان کوشید تا از غبارمخالفان صافی گشت و حضرت ادلی شهر هرات را با توابع یزینل خان شاملو ارزانی داشتند و بلخ را بدیو سلطان روملو دادند و بدولت و اقبال بعراق معاودت فرموده قشلاق درصفاهان گرفت و درین سال مبشران دولت و منہیان سعادت بشارت رسانیدند که آفتاب سلطنت از مطلع اقبال طالع شده و اختر ولایت و هدایت از افق پادشاهی لامع گشت و در صبح روز چهارشنبه ۲۶ ذی - الحجه سنه مذکوره عرصه عالم از انوار ولادت اعلی حضرت پادشاه زمان خسرو سلیمان مکان معین السلطنة والخلافه ابوالمظفر شاه طهماسب الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان خلدالله ملکه و سلطانه منور و روشن گشت و جهان از یمن وجود مبارکش رشک بهشت آمد و مضمون این بیت بگوش جان رسید :

یکی غنچه از باغ شاهی دمید ❀ کر آنسان گلی چشم گیتی ندید

حضرت اعلی را از اشراف کرامت این مولد همایون انواع مسرت و ابتهاج بحصول پیوست و آنحضرت بدولت و اقبال طوی بعظمت فرمودند چند گاه از صبح تا شام ابواب فرح و شادمانی برخواص و عوام گشادند بعد ازین در بهار سنه ۹۲۰ سلیم پادشاه روم مخالفت و عصیان ظاهر کرد با جمیع عساکر روم بحدود آذربایجان آمد و این خبر در صفاهان بیایه سریر اعلی رسید توابعیان را با حضار لشکرهای فراوان فرمان دادند و کس بدیار بکر نزد محمد خان استاجلو فرستاده حکم جهان مطاع صادر شد که با لشکرهای دیار بکر و آذربایجان باردوی گردون شکوه

ملحق گردند رایات جلال از صفاهان در حرکت آمده متوجه آذربایجان شد و بعد از طی منازل چون ازخوی و سلماس گذشته بحدودی که آنرا چالدران گویند نزول اجلال فرمودند محمد خان استاجلو بالشکرها دیاربکر به اردوی همایون ملحق شد و پادشاه روم نیز بالشکر بحد و شمار بدانحدود رسید و در موضع چالدران حضرت اعلی ترتیب و تعیه صفوف فرموده مینه لشکر را بفرمان همایون ترتیب و زینت بخشیدند زمیسه را بمحمدخان استاجلو سپردند و جناب میر عبدالباقی را با چند هزار سوار در قلب تعیین فرمودند و سید محمد کمونه و میر سید شریف را تابع او گردانیدند و بدین ترتیب در اوایل رجب سنه مذکوره با رومیان مصاف دادند و از صباح تا نماز پیشین آتش قتال و جدال اشتعال داشت و قریب پنج هزار کس از طرفین کشته شد و میر عبدالباقی و میر سید شریف صدر و سید محمد کمونه و محمدخان استاجلو و سارویره قورچی باشی و خلفایک خادم با بسیاری از امرای نظام شهادت یافتند و چون پادشاه روم عرابها درهم کشیده بود و زنجیرها درحوالی آن استوار ساخته و برکنارهای آن توپ و تفنگ تعیه کرده در میان آن در آمده بودند لشکر ظفر اثر از توپ و تفنگ رومیه کشته میشدند حضرت اعلی بدولت و اقبال صلاح در ترك قتال دانسته دست از جنگ باز داشتند و به تبریز معاودت نمودند و از تبریز به عزیز کندی توجه نموده و از آنجا بحدود درجزین نیضت کردند در غیت آنحضرت پادشاه روم به تبریز آمد و بعد از دو هفته از خوف لشکر جرار صلاح در اقامت ندانسته بروم مراجعت کرد در آماسیه روم قشلاق گرفت و حضرت اعلی در همان روزها بتبریز معاودت فرمودند و قشلاق همایون در آنجا واقع شد بعد ازین واقعه منصب امیرالامرائی بجایان سلطان استاجلو تفویض

فرمودند و نظارت دیوان اعلیٰ بخواجه شاه حسین اصفهانی ارزانی داشتند و رتی و فتنی مهمات ممالک مجروسه و تعیین امرا و لشکر برای او مفوض بود و او را میرزا شاه حسین خواندند و منصب صدارت بمعالیجناب سیادتآب امیر جمال الدین محمد استرآبادی مقرر شد و هم درین سال نامراد بن یعقوب بیک که در فترت رومیه بدیار بکر آمده بود بر دست غازیان کشته شد و سر او را بیایه سریر اعلیٰ آوردند و هم درین سال جناب ملک شرف الدین محمود خان دیلمی در قزوین وفات یافت و مشارالیه در اواخر عمر ترک مناصب و امور دنیویه کرده بطاعت و عبادت اشتغال داشت رحمه الله علیه در آخر صفر سنه ۹۲۱ سلطنت خراسان بنواب کامیاب حضرت شاه دین پناه ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان شفقت فرمودند و امیر بیک موصول را که منصب مهررداری داشت لله ساختند و بخراسان فرستادند و هم درین سال سلیم پادشاه روم در پای قلعه کماخ آمد و آن را بتصرف آورد و از آنجا بقصد دفع غلاء الدوله ذو القدر بمملکت او رفت و او را بقتل رسانیده بر آن مملکت مستولی شد و از آن بعد بشهر بورسه رفت و قشلاق آنجا گرفت در سنه ۹۲۲ قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در اواخر این سال پادشاه روم با سلطان قانصو که پادشاه مصر و روم و حجاز بود جنگ کرد و او را بکشت و دیار بکر نیز با تصرف گرفت و در سنه ۹۲۳ قشلاق همایون در نخجوان واقع شد درین سال پادشاه روم بمصر رفت و او را با غلامان مصری مکرراً قتال وجدال واقع شد و در آخر ظفر یافت و قشلاق در مصر گرفت و در سنه ۹۲۴ قشلاق همایون اعلیٰ در تبریز بود و در سنه ۹۲۵ کارکیا سلطان احمد و امیر دبدباج پادشاه رشت بغز بساط بوسی مشرف گشتند و تربیتهای یافتند و حضرت اعلیٰ بخشش بسیار فرمودند و

امیره دباچ بمظفر سلطان لقب یافت بعد از آن شیخشاه بن
 فرخ یسارپادشاه شیروان نیز بدرگاه فلك اشتباه آمد و بمنایات
 شاهانه مقذخر و سرافراز گشت و هم درین سال قشلاق در تبریز
 واقع شد و در سنه ۹۲۶ قشلاق در صفاهان اتفاق افتاد و درین
 سال سلیم پادشاه روم در آن دیار بعلت طاعون وفات یافت و
 پسرش سلطان سلیمان بجای او پادشاه شد و در سنه ۹۲۷ قشلاق
 درنجوان واقع شد در این سال امیرخان موصولو میره محمدیوسف
 را که سالها شیخ الاسلام هرات بود و در اواخر بمنصب امارت
 و حکومت رسیده صاحب طب و علم گشته بود در روز چهارشنبه
 هفتم رجب به تهمت مخالفت بکشت و در سنه ۹۲۸ حضرت شاه
 دین پناه او را از خراسان طلب فرمودند و امیرخان شاه ظهماسب
 را بعظمت هرچه تمامتر باردوی همایون که در اوجان بود آورد
 و چون نزاعی در میان میرزا شاه حسین و امیر خان موصولو بود
 میرزا شاه حسین خون امیر محمد یوسف را باعث ساخته سخنان
 غیر واقع بعرض رسانید و چون مشارالیه بعرض نقرس گرفتار بود
 جراحی نیز در انگشت پاداشت مرهم تند گذاشته عمداً امیر خان
 را کشتند و ملازمان او را متهم ساخته بخون او جمعی را جریمهای
 کلی گرفتند و جای او را به برادرش ابراهیم خان دادند و بغداد
 را با وسپردند و دورمیش خان شاملو را با شاهزاده سام میرزا
 بخراسان فرستادند و قشلاق در تبریز بود در سنه ۹۲۹ روز
 سه شنبه ۲۸ جمادی الاخر مهتر شاه قلی خان که رکابدار حضرت
 اعلی بود میرزا شاه حسین را در دولتخانه تبریز بکشت و بگریخت
 و بعد از مدتی بدست افتاد و حسب فرمان بسپاست رسید بعد از میرزا
 شاه حسین منصب وزارت بخواجه جلال الدین محمد تبریزی
 تفویض فرمودند و در سنه ۹۳۰ چایان سلطان استاجلو که امیر
 دیوان بود وفات یافت جای او به پسرش بایزید سلطان دادند

و او نیز بعد از چند روز وفات یافت منصب امیرالامرائی بر دیو سلطان مقرر شد و حضرت اعلی درین سال بجهت شکاراسب بجانب شکی میل فرمودند و بعد از نیل مقصود در حین مراجعت از آنجا در حدود سراب مزاج همایون از اعتدال باعتلال کشید و چند روز مرض متمادی گشت هر چند حکما علاج وسیعی پیش کردند فایده نداد و روز بروز خستگی اشتداد می یافت و چون بجاذبه یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه غالب ارواح مقدس انبیا و ائمه هدی حضور حضرتش را طالب بودند در صبح روز دوشنبه ۱۹ رجب سنه مذکوره جهانرا وداع کرده بسرای جاودانی انتقال فرمودند انا لله و انا الیه راجعون

دریغ آن شهنشاه صاحبقران جم تاج بخش مهالك ستان
دریغ آنکه دیگر نبیند سیهر نظیرش در آئینه ماه و مهر
و نعل آنحضرت را مصحوب جناب سیادت مآب امیر جمال الدین
صدر بدارالارشاد اردبیل فرستادند و در خطیره مقدسه صفویه
مدفون ساختند عمر شریفش سی و هشت سال بود و مدت سلطنتش
۲۴ سال حضرت اعلی شکار دوست بودند و در فصول اربعه
در گرما و سرما هرگز از آن شغل خالی نبودند و در حق سادات
و علما و فضلا پیوسته انعام وافر کرده سیورغالات بسیار بدیشان
و سایر طبقات ارزانی داشته و در هر کس بدیده شفقت نظر کرده
مرتبه آنکس بچرخ اثرو فلک رسیده و زمانه بلسان حال میگفت
زخاك پای تو هر ذره ای که بر خیزد

بر آسمان شود و کار آفتاب کند
و آنحضرت چهار پسر کامکار که تراب نعل مراکبشان کحل دیده
اولوالابصار است یادگار گذاشته اند :

اول نواب کامیاب اشرف اعلی پادشاه عالمپناه ابوالمظفر
شاه طهماسب الحسینی الصفوی بهادر خان خلدالله ملکه و سلطانه

است که نظام کار جهان و بقای نوع انسان بوجود اشرف و
عنصر الطف آنحضرت منوط و مربوط است .

دوم نواب کامران ابوالغازی التاس میرزا است که حالا سلطنت
شیروان حسب الحکم قضا جریان تعلق بدیشان دارد
سوم ابوالنصر سام میرزا است که شب و روز بشرف خدمت
حضرت شاه عالم پناه مشرفست ولادت آنحضرت در روز سه
شنبه ۲۱ شعبان سنه ۹۲۳

چهارم نواب جهانبانی ابوالفتح بهرام میرزا است و آنحضرت
برادر اعیان نواب کامیاب است و در نظر کیمیا اثر نواب کامیاب
اعلی بسیار عزیز و گرامی و معظم و معتبرست و شمه از صفات
جلال ایشان در دیباچه این کتاب که بنام خجسته فرجام آن
حضرت است مؤلف و مرتب گشته ایراد یافته است و حق
سبحانه و تعالی نواب جهانبانی را چهار پسر کرامت
کرده است اول نواب سلطان حسین میرزا دوم سلطان حسن میرزا
که از نواب کامیاب حضرت شاه عالم مقام شرف قبول فرزندی
یافته سوم سلطان ابراهیم میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا

در ذکر جلوس شاه عالم پناه شاه طهماسب الحسینی

الصفوی بهادر خان خلدالله ملکه بر تخت سلطنت ایران
که مظهر آیات ربانی و مجمع عنایات سبحانی و شرف گوهر
بنی آدم و روشنی دیده اهل عالم خلاصه ایجاد و تکوین و صورت
رحمت رب العالمین مطلع انوار الهی مصدر الطاف نامتناهی و
مسبح دم سلاطین نامدار و مستعبد خواقین جم اقتدار نواب کامیاب
اشرف اعلی شاه عالم پناه است و آنحضرت پادشاهیست که پیرایه
سلطنت صوری را سرمایه سلطنت معنوی ساخته و ذات ملکی

صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرماست .

هم ولایت در نسب هم پادشاهی در حسب
 که سلیمان تا در انگشتش کند انگشتی
 آب و آتش را اگر در مجلس حاضر کنند

از میان هر دو بردارد شکوهش داوری

شهنشاهی است که با وجود جمعیت اسباب سلطنت و
 کامرانی در حوادث سن و عنفوان جوانی یکلحضه اوقات قدسی
 ساعاتش بملالت و ملامتی نگذشته بلکه روزگار سعادت آثارش
 بعد از ادای طاعت مفترضه صرف غمخواری جهانیان گشته :

چو و صف ذات شریفش کند زبان قلم عجب مدار که آب حیات از او بچکد
 آثار عدل و سیاست و انوار عاطفت و مرحمت آنحضرت در کل
 عالم منتشر گشته و اوصاف جلال و تقویت کمالش در اقطار
 آفاق ظاهر و باهر شده و مفاقد دین و دنیا از مسند سلطنت
 او انتظام یافته و قواعد ملک و ملت از شوکت او آرام پذیرفته
 و اعلام اسلام و شعایر شرایع بتقویت و تربیت او از کنگره
 کیوان درگذشته و بیان ظلم و عدوان یمن صلابت و مهابت
 او متخلع گردید .

اینچنین سایه سایه حق است و اینچنین پایه پایه حق است
 شکر او واجبست در همه حال و زانکه او نعمتست بس متعال
 در بتای مدارج منقبت و معارج مرتبت سادات که بشرافت قل لا استلکم
 علیه اجر الا المودة فی القربی مشرف اند بر ذمت همت خسروانه واجب
 فرموده و بزینت ارباب علم و فضل و تقویت اصحاب ثقل و عقل در نهمت
 پادشاهانه لازم نموده لاجرم شامه افراد نوع انسان در مهیادامن و امان
 بعد از او امر ملک دیان از صمیم قلب و حریم جنان دست نیاز بدعا
 برداشته میگویند :

یارب تو مرا این سایه یزدانی را میدار نگه بهر جهانبانی را
 اندر کنف عاطفت خویشش دار این حامی حوزه مسلمانانی را
 اهتمام آنحضرت در متابعت فرمات الهی بتخصیص در قلع و قمع
 مناهای و ملامهی بمرتبه ایست که در ممالک محروسه هیچکس رایارای
 آن نیست که نام مسکرات بر زبان آورد و شراب چون کبریت
 احمر در عالم مفقود است و صبا مانند کیمیا ناموجود .

رسم می خوردن چنان برداشت نهیش کاختران
 نیمشب بر روی گردون سرنگون دارند طاس
 بالجمله شاه عالم پناه بعد از پسر نامدار جم اقتدار بحکم
 ولایت عهد و اتفاق جمیع امرا و اعیان لشکر در روز دوشنبه
 ۱۹ رجب سنه ۹۳۰ .

بساعتی که تفاخر کند بآن انجم بطالعی که تولا کند بدو تقویم
 مسند شاهی و سریر شهنشاهی بفرزات همایونی صفات مشرف
 ساخت و همای معدلت آنحضرت سایه سعادت بر سر جهانیان
 انداخت لطف رحمانی منشور انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم
 بین الناس بالحق بنام همایون انشا فرمود و کاتب مرحمت یزدانی
 آیت و رفعا نه مکانا علیا طغرای مثال پادشاهی و عنوان احکام
 شاهنشاهی گردانید آثار مایفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها
 بر عالمان واضح و لایح گشت و انوار الحمد لله الذی فضلنا
 علی کثیر من عباده المؤمنین برهمگنان لامع و ساطع شد اهل
 عالم از بشارت این جلیوس مکرم انتظام عقود خلافت
 و استحکام خلود سلطنت را بدعا مدد نمودند و جهان در کنف امن
 و امان قرار گرفت و رؤس منابر و وجره دنایر بالقاب همایون
 زیب و زینت پذیرفت و دبیر خرد بلسان حال گفت .

هوای مهر توتن را لطیف تر ز غذا

حروف نام توزر را شگرف تر ز عیار

و از آن تاریخ که عالم از انوار آفتاب سلطنت پادشاهی آنحضرت
 نور و ضیا یافته تا امروز که بیستم ذی حجه سنه ۹۴۸ هجده
 سال و پنجاه است روز بروز اعلام دولت در ترقی و رایات
 سلطنت در بلندیت و همیشه در جمیع معارك اولیای حضرت منصور
 و اعدای دولت مقهورند مصدوقه این مقال آنکه از طرف شرق
 خانات ازبک با صد و بیست هزار سوار نامدار قصد مملکت
 خراسان کردند نواب کامیاب در روز شنبه ۱۱ محرم سنه
 ۹۳۵ در زور آباد جام با ایشان مصاف کردند و از اول صباح
 تا محل غروب بحرب و ضرب اشتغال فرمودند با وجود آنکه بعضی
 از امرا و لشکر از صدمت جنگ هزیمت نموده بودند آنحضرت با
 اندکی سپاه چون کوه برجای متمکن و ثابت ایستاده در میان لشکر
 ایران و توران داد شجاعت و مردی داده بردشمنان غالب آمدند
 چو سالار شایسته باشد بجنگ ترسد سپاه از دلاور نهنگ
 و کونجونجی خان که پادشاه ماوراءالنهر بود و جانی بیک خان
 و عبیدخان با سایر ازبکان بماوراءالنهر گریختند و غنائم بسیار بدست
 عساکر ظفر مآثر افتاد عبید چند بار دیگر بخراسان آمده و
 هرنوبت چون آوازه توجه حضرت شاه عالمپناه بگوشش رسید
 بگریخت و همچنین از جانب غرب سلطان سلیمان پادشاه روم با
 سیصد هزار سوار در شهور سنه ۹۴۱ در غیبت حضرت شاه عالمپناه
 دونوبت بآذربایجان آمد و در هر دونوبت از خوف لشکر نصرت
 اثر بروم مراجعت نمود و بسیاری از مردم او بر دست غازیات
 ظفر نشان بقتل رسیدند و روایح فتح و فیروزی از مهب والله
 مؤید بنصره منیشاه تنسیم نمود و کل نصرت و بهروزی از گلبن
 وما النصر الا من عندالله در تبسم آمد

چشم فلک ندید و نبیند بعمر خویش این فتحها که دولت شه راهیست
 بیات فتوحات دلیه و حالات قدسیه حضرت شاه عالمپناه پیش از آنکه

است که درین مختصر گنجد اگر خدا توفیق رفیق گرداند
داعیه چنان است که بعضی از آن در کتاب مفرد مبین گردد انشاء
الله تعالی و چون شادت مؤلفان و مورخان در تقدیم و تأخیر ذکر
پادشاهان بر حسب ترتیب زمان است پس برین نسق تبع اکابر
ماضی نموده و این کتاب را بر بیات شمه از حالات نواب کامیاب
اشرف اقدس اعلی بر سیل ایجاز و اختصار و ددای دولت روز
افزون مسکنه التختام گردانید

الا تاقوا فل زفیاض جود پذیرند همواره فیض وجود
دل پاک شه قابل راز باد در فیض بر خاطرش باز باد

توضیحات ناشر

کتاب لب التواریخ که بشظر قارئین محترم میرسد از روی
۳ نسخه مقابله گردیده و حتی المقدور سعی شده است که دارای
اشتباهات تاریخی نباشد و کلیه مطالب آن در هر ۳ نسخه بوده مگر
دو قسمت که یکی از سطر ۱۶ صفحه ۸۳ تا سطر ۴ صفحه
۸۴ در شرح حال عمرو لیث صفاری و دیگری شرح حال ابو
علی سینا در صفحات ۹۸ تا ۱۰۲ باشد که فقط در نسخه متعلق
به فاضل دانشمند آقای کسروی تبریزی بوده و دو نسخه دیگر
آنرا افتاد است و در طبع هم چند اشتباه رخ داده که استدعا
دارد قارئین محترم ابتدا آنرا اصلاح نمایند.
از سلطنت هرمز در صفحه ۵۶ سطور ذیل افتاده :

« در زمان او پادشاهان بیگانه هوس ملک ایران کردند ساوه شاه
از ترکستان بالشکر بی شمار بطرف خراسان آمد پادشاه دشت خزر
و قبصر روم و قوم عرب با هنگ ایران لشکر کشیدند هرمز متحیر
شد مؤبد مؤبدان تدبیر کرد تا پادشاه دشت خزر و قیصر روم
و قوم عرب را بهسدا یا خشنود کردند تا باز گشتند »
در صفحه ۱۱۴ سطر ۲ کلمه (شها) بعد از امروز افتاده و
سطر آخر صفحه ۱۱۴ که باید شعر ذیل باشد سفید مانده :

(صاحب نظری کجاست تادرنگرد تا آنها مملکت بدین میارزید)
در صفحه ۱۲۳ سطر ۱۱ و (باسم سلطنت قانع بود) قبل از اتابک
در صفحه ۱۲۷ سطر ۱۸ (غلامان) بجای دشمنان باید باشد

ریال

۷ بت پرستی و مسیحیت کنونی

۲ ردبر نیچریه

۲ توحید اهل توحید

۶ - درسی

۸ شیمی کلاس ۵ متوسطه

۳ ۵۰۰ مسئله هندسه امام وردی

۲ مصباح المیزان منطق

۷ - متفرقه

۲۵۰ طلیعه نور

۱۵۰ تخت جمشید

۵ اسرار مانیه تبسم

۵ عالم حیوانات

۳ مجموعه اقتصاد

۱۵۰ صحت اطفال

۳ جلد دوم قانون مدنی

۳ طریقه زندگی در جامعه

ریال

۴۰ المعجم فی معاییر اشعار العجم

۷ مقالات جمالیه

۶ شرح حال سلمان ساوجی

۴ چهارمقاله نظامی عروضی

۵ همرو ایلید

۲ شرح حال ینما

۱۵۰ فلسفه عشق شوپنهاور

۴ - اخلاقی

۵ رهنمای تربیت جوانان

۳ پندنامه مارکوس

۴ تربیت اطفال در مدارس

۳ روش پرورش

۱۵۰ قانون اخلاق

۵ - دینی

۵ کلمات قصار امیر المؤمنین

۵ برهان الساطع فی اثبات الصانع

۸ - رمان

ریال جلد

۹ ۳ پسر کاپیتان

۱۲ ۳ قصر سن پل

۱۲ ۳ ژان دلاور

ریال جلد

۲۴ ۶ پسر یار دایان

۲۷ ۶ ژان پهلوان

۲۰ ۴ برژیا

ردیف	عنوان	جلد	ریال
۱	هدیه رمضان ۱ جلد	۳	۱۲
۲	گتھا جنگ ژرمن و روم ۱۶ جلد	۳	۱۲
۳	ملکه مشوم	۳	۹
۴	چطور راسیو تین را کشتم	۲	۱۰
۵	دختر اسلطان	۲	۱۰
۶	گار بیالدی ۲ جلد	۵	۵
۷	گلھای خندان ۱۰ جلد	۵	۵
۸	بھاوان شیر افکن ۱ جلد	۵	۵
۹	نات بینکرتون ۳۰ دوسیه	۵	۵
۱۰	زینا ۲ جلد	۵	۰٫۵
۱۱	آئینه	۴	۴
۱۲	ناز بخت	۲	۹
۱۳	اصفهان نصف جهان	۱	۰٫۵
۱۴	سه گشده ژاک	۲	۷
۱۵	سیزده نوروز	۶	۳۰
۱۶	مظالم ترکان خاتون	۲	۱۱
۱۷	عشق پاک	۱	۳
۱۸	یار قلی ۲ جلد	۲	۲
۱۹	دختران بدبخت ۲ جلد	۵	۵
۲۰	عشاق طهران	۸	۸
۲۱	کنار چمن	۱۰	۱۰
۲۲	منوچهر ۱ جلد	۵	۵
۲۳	دو گل	۵	۵
۲۴	دوره اول افسانه ۱۰ جلد	۲ جلد	۱۲
۲۵	دوره دوم افسانه ۸۰ جلد	۲ جلد	۸
۲۶	دوره سوم افسانه ۳۵ جلد	۲ جلد	۱۰٫۵
۲۷	مریض خیالی	۲ جلد	۰٫۵
۲۸	تأثیر زن و وظیفه شناس	۵	۵
۲۹	ملکه ایزابو	۳	۱۲
۳۰	کمیته مرگ	۳	۱۲
۳۱	ماری رز	۳	۹
۳۲	توده طلا	۲	۱۰
۳۳	سنگ معجزه	۲	۱۰
۳۴	رنگهای ساعت	۵	۵
۳۵	قصر رموز	۵	۵
۳۶	دزد ظریف	۵	۵
۳۷	سرگذشت های لوین	۵	۵
۳۸	کردن بند	۵	۰٫۵
۳۹	رقاص جوان	۴	۴
۴۰	بیماران پاریس	۲	۹
۴۱	خوشبختی چیست	۱	۰٫۵
۴۲	مهر فرزندی	۲	۷
۴۳	رکامبول ۶ تا ۱۱	۶	۳۰
۴۴	شاهزاده خانم بعلبک	۲	۱۱
۴۵	زن شوهر دار	۱	۳
۴۶	هاملت، رموز و ولایت و ما کبت	۲	۲
۴۷	شرلوك هلمس	۵	۵
۴۸	جاسوسی چیست	۸	۸
۴۹	جاسوس انگلیسی	۱۰	۱۰
۵۰	دوشس دولوتنبورگ	۵	۵
۵۱	روحانی متقلب	۵	۵
۵۲	صلاح الدین ایوبی ۲ جلد	۲ جلد	۱۲
۵۳	بندۀ فراری ۲ جلد	۲ جلد	۸
۵۴	آخرین یادگار نادر	۲ جلد	۱۰٫۵
۵۵	کودک کوهستانی	۲ جلد	۰٫۵
۵۶	منهم گریه کرده ام	۵	۵